

پرسش ها و پاسخ ها - دفتر سیزدهم (ویراست دوم با اصلاحات)

پرسش ها و پاسخ های برگزیده

ویژه مُحَرَّم

عنوان و نام پدیدآور: پرسش ها و پاسخ های برگزیده ویژه محرم / مؤلف گروه مؤلفان؛ تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ.

مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۸۰ ص.

فروست: مجموعه پرسش ها و پاسخ های دانشجویی؛ دفتر سیزدهم (برگزیده: ۳)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۱-۱۴۸-۶

یادداشت: کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد: قیام امام حسین(ع)، فلسفه عزاداری، امام حسین(ع) و...

موضوع: محرم -- پرسش ها و پاسخ ها. موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق - پرسش ها و پاسخ ها.

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی، اداره مشاوره و پاسخ.

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف.

رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ ۴۴۴ پ/۴۱/۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴ bp

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۷۵۶۴۱

تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها

(پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ)

تدوین و تألیف: گروه مؤلفان

ناشر: دفتر نشر معارف

تایپ و صفحه آرایی: طالب بخشایش

نوبت چاپ: (بیست و یکم) اول از ویراست دوم

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۱-۱۴۸-۶

برگزیده ی ویژه محرم

بخش اول - تاریخ و سیره

روزشمار نهضت امام حسین (علیه السلام) ، ، هجرت به مکه خروج از مکه ، انتخاب کوفه ، یاران امام حسین

بخش دوّم - فلسفه قیام امام حسین

امر به معروف و نهی از منکر ، امر به معروف و خوف خطر ، جایگاه زنان

بخش سوّم - اندیشه سیاسی

قیام یا شورش ، عدم مشروعیت ترور ، عاشورا و انقلاب اسلامی

بخش چهارم - فلسفه عزاداری

فلسفه عزاداری ، عزاداری در روایات ، پیشینه عزاداری ، عزاداری و دوران صفویه ، عزاداری در زمان پیامبر(ص) ، عزاداری امامان(ع) ، فلسفه سیاه پوشی ، پیشینه سیاه پوشی ، ثواب عزاداری ، اهمیت زیارت عاشورا ، اهمیت و انواع گریه ، اشک ریختن ، گریه و گناهکار

بخش پنجم - اخلاق و عرفان

خون بهای خدا ، زیبایی های عاشورا ، نماز عاشورا ، ویژگی یاران حسین ، عاشورا و ادبیات فارسی

بخش ششم - احکام عزاداری

عزاداری و حقوق دیگران ، عزاداری و بیت المال ، عملی نبودن نذر عاشورا ، جابجایی نذر در عاشورا ، اضافات نذورات ، پول های نذری ، عزاداری و اضافات پذیرایی ، عزاداری و خمس و زکات ، موسیقی در عزاداری ، نی در عزاداری ، طبل در عزاداری ، شبیه خوانی ، تصاویر منسوب به ائمه اطهار(ع) ، عَلم عزاداری ، قمه زنی ، قمه زنی مخفیانه ، زنجیرزنی ، تیغ زنجیرزنی ، سینه زنی ، هروله در عزاداری ، الفاظ ناروا ، هو کشیدن ، پیراهن عزاداری و نام امامان(ع) ، عزاداری بانوان ، صدای گریه بانوان ، مرثیه خوانی زنان ، آرایش در محرم ، عزاداری و نماز ، نماز جماعت و عزاداری ، قرائت نماز در مکان پر سر و صدا ، خون در عزاداری و نماز ، عروسی در محرم

بخش اول - تاریخ و سیره

روزشمار [۱] جریان نهضت امام حسين [۲]

۱. درخواست بيعت از سوی ولید حاکم مدینه جمعه ۲۷ رجب سال ۶۰ ق
۲. ملاقات دوم بین ولید و امام حسين شنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ق
۳. بیرون رفتن امام از مدینه شب یکشنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ق
۴. ورود به مکه شب جمعه ۳ شعبان سال ۶۰ ق
۵. اقامت در مکه شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة و ذی الحجه تا روز هشتم سال ۶۰ ق یعنی چهار ماه و پنج روز
۶. رسیدن اولین نامه های کوفیان به امام چهارشنبه ۱۰ رمضان سال ۶۰ ق
۷. بیرون رفتن مسلم از مکه دوشنبه ۱۵ رمضان سال ۶۰ ق
۸. ورود مسلم به کوفه سه شنبه ۵ شوال سال ۶۰ ق
۹. شهادت مسلم سه شنبه ۸ ذی الحجه سال ۶۰ ق
۱۰. خروج امام از مکه سه شنبه ۸ ذی الحجه سال ۶۰ ق
۱۱. رسیدن امام به سرزمین کربلا جمعه سوم محرم سال ۶۱ ق
۱۲. ورود عمر بن سعد به کربلا جمعه سوم محرم سال ۶۱ ق
۱۳. سامان دهی سپاه از سوی عمر بن سعد و گفت و گوهایی او با امام از سوم تا ششم محرم الحرام سال ۶۱ ق
۱۴. ممانعت سپاه امام از دسترسی به آبسه شنبه ۷ محرم ۶۱ ق

۱۵. حمله ابتدایی بر سپاه امام پنج شنبه ۹ محرم سال ۶۱ ق

۱۶. واقعه عاشورا جمعه ۱۰ محرم سال ۶۱ ق

۱۷. کوچ اسیران از سرزمین کربلا بعد از ظهر روز شنبه ۱۱ محرم سال ۶۱ ق.

هجرت به مکه

چرا امام حسین در آغاز حرکت، از مدینه به مکه رفت؟

علّت خروج امام حسین از مدینه آن بود که یزید در نامه خود به ولید بن عتبّه (فرماندار مدینه) خواسته بود که حتماً از چند نفر مخالف خود - که یکی از آنها امام حسین بود - بیعت گرفته شود و بدون بیعت رها نشوند^[۳].

ولید گرچه با خوی مسالمت جویانه خود حاضر به آغشته کردن دست خود به خون امام حسین نبود؛^[۴] اما در مدینه افراد باند اموی - به ویژه مروان بن حکم که ولید در موارد سخت و از جمله این مورد با او مشورت می کرد - او را به شدّت تحت فشار قرار می دادند تا خون امام را بریزد؛ چنان که در همان آغاز وصول نامه، وقتی ولید با مروان مشورت کرد، مروان گفت: نظر من آن است که در همین لحظه به دنبال این چند نفر فرستاده و آنان را ملزم به بیعت و اطاعت از یزید کنی و اگر مخالفت کردند، قبل از آنکه از مرگ معاویه مطلع شوند، سرهای آنها را از تن جدا کنی؛ زیرا اگر آنان از مرگ معاویه با خبر شوند، هر کدام به طرفی رفته و اظهار مخالفت کرده و مردم را به سوی خود دعوت می کنند^[۵].

بنابراین، امام حسین با توجه به نامناسب بودن شرایط مدینه برای اظهار مخالفت علنی و قیام و نیز در خطر بودن جان خود در این شهر بدون امکان حرکتی مؤثر، تصمیم به ترک آن گرفت و از آیه ای که در هنگام خروج از مدینه قرائت کرد، این نکته - که ترک این شهر به علّت عدم احساس امنیت بوده است - آشکار می شود.

بنا به نوشته ابو مخنف اباعبدالله در شب ۲۷ یا ۲۸ رجب همراه با خاندان خود - در حالی که آیه ای را که قرآن از زبان موسی در هنگام خروج از مصر به علّت عدم احساس امنیت نقل می کند - تلاوت کرد^[۶]:

«فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^[۷]؛

«موسی از شهر خارج شد، در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای عرض کرد: پروردگارا! مرا از این قوم ظالم نجات بده.»

انتخاب مکه، در حالی بود که هنوز مردمان شهرهای مختلف از مرگ معاویه مطلع نشده بودند و تلاش های جدی مخالفان برای اظهار مخالفت با یزید آغاز نشده بود و هنوز امام حسین دعوتی از شهرهای دیگر و از جمله کوفه نداشت. بنابراین امام باید مکانی را برای هجرت خود انتخاب می کرد که اولاً بتواند آزادانه و در کمال امنیت در آنجا دیدگاه های خود را ابراز کند. ثانیاً بتواند آنجا را محلّی برای انتقال دیدگاه های خود به سرتاسر مملکت اسلامی قرار دهد.

شهر مکه هر دو ویژگی را داشت: زیرا طبق آیه صریح قرآن «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^[۸] «حرم امن الهی بود و نیز با توجه به وجود کعبه در این شهر و سرازیر شدن مسلمانان از سرتاسر مملکت اسلامی برای انجام اعمال عمره و حج، امام حسین به خوبی می توانست با گروه های

پرسیمان معارفی - کتاب پرسش ها و پاسخ های دانشجویی - جلد ۱۳ ویژه ی محرم
مختلف دیدار کرده و علّت مخالفت خود با دستگاه اموی و یزید را برای آنها تبیین کند و نیز گوشه هایی از معارف اسلامی را برای آنها بیان نماید.
در ضمن با گروه های مختلف شهرهای اسلامی - از جمله کوفه و بصره [۹] - در ارتباط باشد.

امام شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ ق وارد مکه شد و تا هشتم ذی حجه همان سال، در این شهر به فعالیت مشغول بود [۱۰].

خروج از مکه

چرا امام حسین حجّ خود را نیمه تمام گذاشت و از مکه در آستانه شروع اعمال حجّ خارج شد؟

قبل از آنکه به تحلیل تاریخی این پرسش بپردازیم، باید این نکته را متذکر شویم که از دیدگاه فقهی، این سخن مشهور که امام حسین حجّ خود را نیمه تمام گذاشت، سخن نادرستی است؛ زیرا امام در روز هشتم ذی حجه «یوم الترویّه» از مکه خارج شد [۱۱]. در حالی که اعمال حجّ - که با احرام در مکه و وقوف در عرفات شروع می شود - از شب نهم ذی حجه آغاز می شود. بنابراین، امام اصولاً وارد اعمال حج نشده بود، تا آن را نیمه تمام گذارد.

بله، مسلماً آن حضرت در هنگام ورود به مکه، عمره مفرده انجام داده و چه بسا در طول اقامت چند ماهه خود در مکه و احتمالاً در فاصله های مختلف، اقدام به انجام اعمال عمره کرده بود. اما انجام اعمال عمره مفرده، به معنای ورود در اعمال حجّ نمی شود. در برخی از روایات تنها از انجام عمره مفرده از سوی امام سخن به میان آمده است [۱۲].

انتخاب کوفه

چرا امام حسین برای قیام خود کوفه را انتخاب کرد؟

در طول تاریخ اسلام همواره این پرسش فراروی محققان و پژوهشگران - اعم از شیعه، سنی و خاورشناس - قرار داشته است و هر یک به فراخور بضاعت علمی، پیش فرض ها و مبانی پذیرفته شده خود، پاسخی به آن داده اند. اموری که این پرسش را از اهمیت مضاعف برخوردار می کند، از قرار زیر است:

۱. امام حسین در این حرکت سیاسی - نظامی خود، در ظاهر شکست خورد و این شکست عمدتاً ناشی از انتخاب کوفه به عنوان محلّ قیام بود.

۲. شخصیت های بزرگ آن زمان همانند: عبدالله بن جعفر پسر عمو و شوهر حضرت زینب (علیها السلام) [۱۳]، عبدالله بن عباس [۱۴]، عبدالله بن مطیع [۱۵]، مسور بن مخرمه [۱۶] و محمد حنفیه [۱۷]، امام حسین را از رفتن به عراق و کوفه منع می کردند و برخی از آنها پیشینه کوفیان در غدر و فریب کاری و تنها گذاشتن امام علی و امام حسن را به آن حضرت یادآور می شدند.

اما آن حضرت به رغم تمامی این نظرات - که بعدها در ظاهر درستی آنها آشکار شد - عزم خود را جزم کرده و به سمت کوفه به راه افتاد و در اینجا است که برخی از مورخان (مانند ابن خلدون) به صراحت نسبت اشتباه کاری سیاسی را به امام داده اند [۱۸].

اما شیعیان، در صدد تحلیل این حرکت امام حسین برآمده و نظریات متعددی ابراز داشته اند که به مهمترین آنها اشاره می شود:

یک. نظریه شهادت

۱۰. هر یک از امامان شیعه هنگامی که به امامت می رسند، صحیفه ای را می گشایند که در آن وظیفه الهی خود را تا هنگام شهادت مشاهده می کنند و مأمور می شوند بر طبق همان عمل کنند^[۱۹].

۲۰. امام حسین هنگامی که پرونده خود را گشود، در آن وظیفه خود را چنین مشاهده کرد: «قَاتِلْ فَاقْتُلْ وَ تَقْتُلْ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لِشَّهَادَةِ لِهَمِ الْإِلا مَعَكَ»^[۲۰]؛ «جنگ، بکش و بدان که کشته می شوی و همراه با گروه هایی برای شهادت از دیار خود بیرون رو و بدان که آنان تنها همراه تو به شهادت خواهند رسید.»

بنابراین مشیت الهی از همان آغاز بر شهادت امام حسین قرار گرفته بود و آن حضرت چاره ای جز اجرای این مشیت نداشت؛ چنان که بار دیگر و در آستانه حرکت به سمت عراق، این امر به گونه ای در خواب، به وسیله پیامبر خدا بر امام حسین ابلاغ شد و آن حضرت در مقابل محمد حنفیه برادرش - که از او علت حرکت امام به سمت کوفه را می پرسید - جواب داد: پیامبر در خواب به نزد من آمد و فرمود: «یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان يراك قتيلاً»^[۲۱].

طبق این نظریه^[۲۲]، حرکت امام به سمت کوفه، حرکتی به سمت شهادت و به هدف دسترسی به آن بود و آن حضرت به خوبی از این سرنوشت آگاه بود. این تکلیف و وظیفه خاص امام حسین بود که قابل پیروی برای دیگران و حتی امامان دیگر نمی باشد.

بنابراین جای سؤال و چون و چرا باقی نمی ماند و مسأله اصرار امام بر حرکت - به رغم نظر شخصیت های بزرگ آن زمان - به خوبی حل می شود؛ زیرا در نظر اینان، امام خود بهتر از هر کس، از فریب کاری و غدر و نیرنگ بازی کوفیان آگاه بود و می دانست که سرانجام او را رها کرده و حتی به جنگش خواهند آمد و سرانجام او را به شهادت خواهند رساند و با این علم به سمت کوفه حرکت کرد تا به قربانگاه خویش رود و به شهادت رسد.

اما اینکه هدف این شهادت چه بود، بین صاحبان این نظریه اختلاف است. برخی آن را در راستای امر به معروف و نهی از منکر به حساب آورده و ثار خون و آبیاری درخت اسلام به وسیله خون امام را، والاترین مرتبه این وظیفه معرفی کرده اند. این خون سرانجام باعث پایداری اسلام و رسوا شدن یزید و بنی امیه و سرانجام سقوط این دولت در هفتاد سال بعد (سال ۱۳۲ ق) گشت.

برخی دیگر - که عمدتاً از جامعه احساسی و غیر علمی شیعه به حساب می آیند - بدون هیچ مبنای استدلالی محکم، هدف شهادت را نوعی کفاره گناهان پیروان امام حسین و شفاعت آن حضرت از شیعیانش دانسته اند؛ درست همانند آنچه مسیحیان درباره کشته شدن حضرت مسیح بدان اعتقاد دارند^[۲۳].

عمده اشکالات نظریه شهادت - علاوه بر نقد سندی آن - اموری از قرار زیر است:

۱۰. دستور ویژه داشتن امام حسین، سیره آن حضرت و دیگر امامان را از قابلیت اسوه بودن می اندازد؛ در حالی که اسوه بودن آن بزرگواران و نیز لزوم پیروی شیعیان از آنان از اصول مسلم نزد شیعه در همه دوران ها به شمار می آمده است.

۲۰. این مبنا با کلام امام حسین که می فرماید: «لکم فی اسوه»^[۲۴] «من الگوی شما هستم» منافات دارد.

۳۰. گرچه می توان پیشگویی پیامبران پیشین و پیامبر اکرم و نیز امامان قبل از امام حسین را نسبت به شهادت او پذیرفت و گرچه می توان فی الجمله آگاهی امام از شهادت خویش را از بعضی از عبارات آن حضرت به دست آورد؛ اما از هیچ کلامی نمی توان شهادت را به عنوان هدف امام در حرکت و قیام خود استفاده کرد؛ بلکه هدف آن حضرت را باید از عبارات او به دست آورد که عبارت زیر (در وصیت نامه امام به برادرش محمد حنفیه) گویاترین آنها است:

«... و انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي، اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر و اسير بسيرة جدّي و ابي علي بن ابي طالب^[۲۵]»؛ «خروج من به علت اصلاح در امت جدّم می باشد، قصد آن دارم که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره و روش جدّم پیامبر و پدرم علی بن ابي طالب عمل کنم.»»

در این عبارت سه هدف اصلاح طلبی، امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سیره پیامبر و حضرت علی به عنوان اهداف حرکت و قیام سیدالشهداء مطرح شده است و سخنی از شهادت در میان نیست.

دو. نظریه تشکیل حکومت اسلامی

بنا به نوشته برخی از نویسندگان،^[۲۶] این نظریه در آغاز در میان شیعه به صراحت در عبارات سید مرتضی معروف به علم الهدی (۴۳۶- ۳۵۵ ق) از علمای قرن چهارم و پنجم شیعه دیده شده است. او در پاسخ سؤالی در مورد حرکت امام به کوفه چنین می نگارد:

«... سرور ما ابا عبدالله برای به دست آوردن حکومت به سوی کوفه نرفت؛ مگر بعد از آنکه از عهود و عقود قوم، اطمینان به پیروزی یافت^[۲۷]...» این نظریه پس از سید، در بیان علمای شیعه طرفدارانی پیدا نکرد و بلکه بزرگانی همچون شیخ طوسی، سید بن طاووس، علامه مجلسی و بیشتر بزرگان با بی مهری و احیاناً مخالفت سنگین روبه رو شد^[۲۸].

در دوره معاصر برخی از نویسندگان، بار دیگر سعی در احیای این نظریه به منظور پاسخ گویی مناسب با روش تحلیل تاریخی به شبهات اهل سنت و مستشرقان نموده اند. این نظریه در زمان خود به علت جوّ حاکم بر محافل علمی آن زمان، واکنش های تندی را از سوی علما و دانشمندان برانگیخت و حتی شخصیت هایی همانند شهید مطهری و دکتر شریعتی نیز آن را نپذیرفتند^[۲۹]. اشکال مهم این نظریه، نادیده گرفتن علم غیب امام بود.

اما اصل نظریه - که حرکت امام حسین برای تشکیل حکومت اسلامی بوده و چنین کاری می بایست با قیام علیه یزید و رسوا سازی غاصبان انجام می گرفت - مورد تأیید بزرگانی هم چون امام خمینی می باشد. ایشان در موارد متعددی به این مسأله اشاره کرده و تلاش برای برپایی حکومت صالح دینی را به عنوان یکی از اهداف قیام مقدس عاشورا عنوان کرده اند؛ از جمله:

الف. اولین بار امام در مورخه ۵۰/۳/۶ در نجف اشرف در سخنرانی خود چنین فرمود: «او (امام حسین) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد»^[۳۰].

ب. وقتی که حضرت سیدالشهدا آمد مکه و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی و این حرکت اسلامی - سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود اسلام پایمال شده بود^[۳۱].

ج. سیدالشهدا آمده بود، حکومت هم می خواست بگیرد. اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهدا برای حکومت نیامده، خیر، اینها برای حکومت آمدند؛ برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند، باشد^[۳۲].

در راه اثبات این مسأله می توان از دلایلی به قرار زیر بهره گرفت:

۱. مهم ترین دلیل، سخنان امام حسین است که در هنگام خروج از مدینه سه هدف اصلاح، امر به معروف و عمل به سیره پیامبر و حضرت علی را به عنوان اهداف قیام خود مطرح می کند^[۳۳]. روشن است که اصلاح کلان، جز در سایه تشکیل حکومت نمی باشد و مرتبه اعلاّی امر به معروف و

نهی از منکر با تشکیل حکومت امکان پذیر است که در آن حاکم مشروع، دارای بسط ید و قدرت کافی است. از همه مهم تر سخن از سیره پیامبر و امام علی است که

نشانگر اشاره آن حضرت به سیره حکومتی آن دو بزرگوار است و بدین گونه داعیه حکومت خواهی خود را در راه ادامه سیره آن دو، اعلام می دارد.

۲. نوع نامه نگاری های کوفیان - که در آن سخن از لشکری آماده و نیز نداشتن امام است - نشانگر آن است که آنان حکومت یزید را مشروع ندانسته و از امام حسین می خواهند تا به کوفه آید و برای آنها به عنوان امام حکومت کند و آن حضرت به منظور پاسخ گویی به این نیاز اساسی کوفیان، حرکت خود را آغاز کرد. به عنوان مثال در یکی از این نامه ها - که به وسیله بزرگان شیعی کوفه همانند سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر نگاشته شده - چنین آمده است:

«انه ليس علينا امام، فاقبل لعل الله ان يجمعنا بك على الحق»^[۳۴]...؛ «ما پیشوایی نداریم، به سمت ما بیا که امید است خداوند ما را به وسیله تو بر حق مجتمع سازد.»...

۳. پاسخ اولیه امام حسین به این نامه ها - که همراه با فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه است - نشان از مسأله امامت و تشکیل حکومت دارد. جالب آن است که آن حضرت در نامه ای هنگام فرستادن مسلم خطاب به کوفیان می فرماید: «و قد فهمت كل الذي اقتصصتم و ذكرتم و مقالته جلکم انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله ان يجمعنا بك على الهدى و الحق»^[۳۵]؛ «من همه آنچه را گفتید، فهمیدم، گفته عمده شما آن بود که ما امام نداریم.»...

با توجه به این نامه امام رفتن خود به کوفه را مشروط به تأیید مسلم نسبت به محتوای نامه ها می کند^[۳۶].

۴. بیان شرایط امام حسین در نامه های آن حضرت - که به خوبی تطبیق و انحصار این شرایط در خودش، در آنها مشهود است - می تواند به گونه ای دیگر به کمک اثبات این نظریه بیاید. جالب آن است که امام در این عبارات، بیشتر به بیان ابعاد اجرایی و حکومتی امامت پرداخته و از ابعادی همچون بیان احکام شریعت - که بعدها برخی امامت را منحصر در آن دانستند - سخنی به میان نیاورده است.

عبارت امام در این باره که در ادامه نامه پیشین آن حضرت آمده چنین است: «فلعمرى ما الامام الا العامل بالكتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه على ذات الله»^[۳۷]؛ «به جانم سوگند! تنها کسی می تواند به عنوان امام مطرح باشد که عالم به کتاب خداوند، اجرا کننده قسط و عدالت، عمل کننده به حق بوده و تمام تلاش های خود را در راه خداوند انجام دهد.»

۵. نوع فعالیت های جناب مسلم - که شامل مواردی همچون بیعت گرفتن از مردم مبنی بر عمل به پیمان خود در یاری رساندن به امام حسین^[۳۸] و ثبت اسامی بیعت کنندگان در دیوان (به گونه ای که تعداد آنها را بین دوازده تا هجده هزار نفر نوشته اند)^[۳۹] - نیز نشانگر قصد تشکیل حکومت در کوفه از سوی امام می باشد.

۶. در نامه نگاری های طرفداران بنی امیه به یزید، هنگام روزافزون شدن طرفداران مسلم، می توان این نکته را دریافت که آنان در صورت ادامه این فعالیت ها، کوفه را از دست رفته می دیدند. عبارت زیر به خوبی این مطلب را

آشکار می سازد:

«فان كان لك بالكوفة حاجة فابعث اليها رجلاً قوياً ينفذ امرک و يعمل مثل عملک في عدوك»^[۴۰]؛ «اگر نیاز به کوفه داری، مردی قوی را به ولایت آن بگمار که امر تو را اجرا کرده و مانند تو نسبت به دشمنت عمل کند.»

۷۰. گزارش مسلم به امام حسين مبنی بر تأييد انگيزه و عمل کوفيان در ياری آن حضرت - که موجبات حرکت امام به سمت کوفه را فراهم آورد [۴۱] - خود بهترين شاهد بر اين مدعا است. امام در میانه راه نامه ای خطاب به کوفيان نگاشت و آن را به وسیله قيس بن مسهر صيداوی روانه کرد که در آن ضمن اشاره به تأييد نامه مسلم، حرکت خود به سمت کوفه را در هشتم ذی حجه اعلام فرمود و از آنها خواست که در تلاش های خود جدیت به خرج دهند تا امام به شهر آنها برسد:

«... فان کتاب مسلم بن عقيل جاءنی یخبرنی فیه بحسن رأيکم و اجتماع ملائکم علی نصرنا و الطلب بحقنا فسألت الله ان یحسن لنا الصنع و ان یشبککم علی ذلک اعظم الاجر و قد شخصت الیکم من مکة يوم الثلثا لثمان مضین من ذی الحجة يوم الترویة فاذا اقدم علیکم رسولی فانکمشوا امرکم و جدوا فانی قادم علیکم فی ایامی هذه» [۴۲] «... نامه مسلم به من رسید که از حسن رأی شما و اینکه همه آماده یاری ما هستید و حق ما را از دشمنان ما خواهید گرفت، حکایت می کرد. از خداوند می خواهم کارهای ما را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند. به تعقیب این نامه در روز سه شنبه هشتم ذی حجه که روز تروییه بود، از مکه به جانب شما

حرکت کردم. به مجردی که فرستاده من بر شما وارد شد، با سرعت خود را آماده سازید و در کار خود جدیت کنید که من به همین زودی بر شما وارد خواهم شد.»

چند اشکال:

مهم ترین اشکال های این نظریه دو اشکال عمده از قرار زیر است:

۱. این نظریه با مبانی کلامی شیعه - که امام را عالم به غیب می داند - در تناقض است.

۲. این نظریه به امام نسبت خطا و اشتباه کاری می دهد که با عصمت آن حضرت، در تضاد است. به نظر می رسد این اشکال، مهم ترین دلیل روی گردانی جامعه شیعی از این نظریه است.

پاسخ به این اشکال مستلزم ورود در مباحث کلامی شیعه، همچون مدلول و محتوای علم غیب و عصمت، طریقه اثبات آنها و چگونگی رفع تناقض آن دو در هنگام چالش با واقعیت های تاریخی، می باشد. اما از آنجا که ما را از مسیر خود - که تحلیل بر اساس شیوه های تاریخی است - دور می کند، به آن نمی پردازیم. البته متذکر می شویم که با مبانی کلامی نیز امکان پذیرفتن این نظریه وجود دارد؛ چنان که تحلیل شخصیت هایی همچون امام خمینی(ره) نیز بر این اساس است. اقدام برای تشکیل حکومت «وظیفه» است و باید همراه با تدبیر، اتمام حجت، درایت و همراه سازی دیگران انجام گیرد. اما «نتیجه» با خدا است و باید به آن رضایت داد و حتی اگر علم به «نتیجه» داشته باشیم، با اقدام بر انجام «وظیفه» منافات ندارد؛ زیرا کسی که بر اساس حق، حرکت می کند، شکست او مقطعی است و پیروزی نهایی در طول تاریخ با حرکت حق طلبانه است.

یاران امام حسین

آیا در شب عاشورا کسی از یاران امام او را ترک کرد؟ اصلاً تعداد یاران امام در صحنه نبرد عاشورا چند نفر بودند؟

این سؤال دو بخش دارد که باید جداگانه به آنها پرداخت.

بخش یکم. وفاداری یاران

منابع تاریخی هنگام ذکر وقایع شب عاشورا، این نکته را متذکر شده اند که هنگام درخواست امام از اصحاب و خویشان خود مبنی بر ترک او و واگذاشتن در مقابل دشمن، آنان بالاتفاق با سخنان حماسی و شورانگیز خویش مراتب جانفشانی خود در رکاب امام را یادآور شده و هیچ کدام

حاضر به ترک او نشدند. در اینجا بود که امام جمله معروف خود را فرمود: «... فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی» [۴۳]؛ «من یارانی برتر و بهتر از یاران خود نمی شناسم و همین طور خاندانی را نیکوکارتر و مفیدتر به صله رحم از خاندان خود نمی دانم.»»

از سوی دیگر در همین منابع از پراکنده شدن تعداد زیادی از یاران امام در منزل زبالة و هنگام شنیدن خبر شهادت برادر رضاعی آن حضرت (عبدالله بن یقطر) خبر می دهند! پس از شنیدن خبرهای ناامیدکننده، امام حسین طی نوشته ای ضمن اعلان خبر شهادت مسلم، هانی و عبدالله چنین فرموده بود: «... و قد خذلننا شیعتنا فممن احبّ منکم الانصراف فلینصرف لیس علیه منا ذمام» [۴۴]؛ «شیعیان ما، خوارمان کردند! پس هر کس که دوست دارد، ما را ترک کند، چنین کند که ما بیعت خود را از شما برداشتیم.»»

در این هنگام بود که گروه گروه سپاهیان آن حضرت جدا شدند و در پایان تعداد اندکی با سیدالشهدا ماندند که این تعداد عمدتا همان هایی بودند که از مدینه با آن حضرت حرکت کرده بودند!

کسانی که امام را ترک کردند، اعرابی بودند که به خیال آنکه امام به شهری آرام و آماده اطاعت می رود و در آنجا حکومت خود را به راه می اندازد، به دنبال آن حضرت به راه افتاده بودند [۴۵]. البته چنین جدایی طبیعی می نمود.

در منابع معتبر از این منزل به بعد، سخنی از ترک یاران نیست؛ اما در نوشته های متأخر، گزارشی از کتابی غیرمعتبر و مجهول به نام نورالعیون نقل شده که در آن از قول جناب سکینه دختر امام حسین علیهاالسلام سخن از ترک دسته جمعی سپاه به صورت دسته های ده تایی و بیست تایی به میان آمده است که در پایان نفرین سکینه را به دنبال دارد [۴۶]!

این روایت ضعیف و متأخر نمی تواند در برابر آن همه گزارش های معتبر با ذکر سلسله اسناد مقاومت نماید؛ به ویژه آنکه این گزارش جعلی با سخنان اصحاب و خاندان امام در شب عاشورا و نیز عبارت مشهور آن حضرت در مدح آنان تنافی دارد.

بخش دوم. تعداد یاران

منابع مختلف تعداد یاران امام در روز عاشورا متفاوت ذکر کرده اند [۴۷]. برخی مانند طبری این تعداد را نزدیک صد نفر دانسته اند که در میان آنها پنج نفر از فرزندان امام علی، شانزده نفر از بنی هاشم و تعدادی دیگر از قبایل مختلف دیده می شود [۴۸].

برخی مانند ابن شهر آشوب این تعداد را ۸۲ نفر ذکر کرده اند [۴۹].

ابن نما از بزرگان شیعه در قرن ششم و هفتم، اصحاب امام را صد پیاده و

۴۵ سواره می داند [۵۰]. همین تعداد از سوی سبط ابن جوزی نیز مورد تأیید قرار گرفته است [۵۱]. روایتی از امام باقر نیز - که در جوامع روایی شیعه نقل شده - این قول را تأیید می کند [۵۲].

عجیب تر از همه قول مسعودی است که تا هنگام نزول امام در کربلا، تعداد یاران آن حضرت را پانصد سواره و صد پیاده ذکر می کند [۵۳].

اما قول مشهور - که هم اکنون نیز دارای شهرت است - آن است که تعداد یاران امام در کربلا ۷۲ نفر بودند که به ۳۲ سواره و چهل پیاده تقسیم می شدند [۵۴][۵۵].

م - فلسفه قیام امام حسین (علیه السلام)

امر به معروف و نهی از منکر

مقصود امام حسین از این جمله «من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم» چیست؟

این سخن، جایگاه اساسی و اصلی امر به معروف و نهی از منکر را نشان می دهد.

امام حسین با این عبارت، می خواهند نقش محوری امر به معروف و نهی از منکر را نشان دهند؛ به گونه ای که هدف نهایی قیام خویش را تحقق این امر می دانند. اگر توجهی به جایگاه اصیل امر به معروف و نهی از منکر شود، مقصود حضرت از این سخن روشن تر خواهد شد.

اصل «امر به معروف و نهی از منکر» در تمامی ادیان ابراهیمی مطرح و وظیفه تمامی پیامبران، رسولان، ائمه و مؤمنان می باشد. این مسأله یک وظیفه شرعی و فقهی صرف نیست؛ بلکه ملاک، معیار و در واقع علت فرستادن رسولان الهی است؛ زیرا عالم مادی، عالم اختلاط خوبی ها و بدی ها، حق و باطل، خوش آیندها و بد آیندها، ظلمت و نور، فضایل و رذایل است و این امور گاهی چنان درهم تنیده می شوند که شناخت آنها و سپس تأسی و عمل به آن، دشوار

می گردد. ادیان الهی با شناساندن معروف و منکر و در واقع خوب و بد، حق و باطل، ظلمت و نور، فضایل و رذایل به انسان ها و به دنبال آن دستور به انجام معروف ها و بازداشتن از منکرها، هدایت الهی را به آدمی می آموزند و او را به صراط مستقیم رهنمون می شوند.

رسول خدا درباره اهمیت و جایگاه ویژه امر به معروف و نهی از منکر می فرماید: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خدا در روی زمین و جانشین کتاب خدا و جانشین رسول خداست»^[۵۶].

و حضرت علی فرموده اند: «قوام شریعت [دین] امر به معروف و نهی از منکر است»^[۵۷].

قرآن کریم ویژگی «امر به معروف و نهی از منکر» را در مؤمنان، بر اقامه نماز و دادن زکات و اطاعت از خدا و رسولش مقدم می دارد^[۵۸].

امام باقر نیز در حدیثی می فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران است. برنامه افراد صالح و شایسته است. واجبی است که سایر واجبات در گرو آن اقامه می شوند. امنیت راه ها در سایه آن حاصل می شود. حلیت کسب ها به سبب آن است. در سایه امر به معروف و نهی از منکر است که دشمنان را به رعایت انصاف وادار می سازد، ... کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر به سامان می رسد»^[۵۹].

بنابراین، اصل امر به معروف و نهی از منکر مخصوص امام حسین نیست؛ بلکه وظیفه تمامی پیامبران، رسولان، امامان، صالحان و مؤمنان می باشد. اما از آنجا که معروف و منکر در زمان سیدالشهداء بشدت مختلط گردیده و از سوی دیگر منکر در تمامی ابعاد، رایج شده بود و معروف در تمام ساحت هایش متروک مانده بود و این وضعیت منجر به خاموشی دین اسلام و فراموشی سنت نبوی و علوی گشته بود؛ اباعبدالله، اعتراض به وضع موجود و احیای سیره رسول خدا و دین اسلام و دفاع از آن را تنها در سایه امر به معروف و نهی از منکر محقق می دانست. به همین دلیل آن حضرت هدف از قیام خویش را اصلاح جامعه به وسیله امر به معروف و نهی از منکر بیان می کرد: «انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنکر»^[۶۰].

امر به معروف و خوف خطر

از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ایمن بودن از خطر و ضرر است، این شرط نه تنها موجود نبود بلکه با پیشینه و عملکرد یزید و حکومت بنی امیه - با آن وضعیت استبدادی و کشتار بی رحمانه انسان های بی گناه- روشن بود که چنین موقعیتی پیش نمی آید و اقدام امام حسین یا هر کس دیگر، با مخاطرات جدی روبه رو است! پس چگونه آن حضرت با این وضعیت اقدام به نهضت و امر به معروف و نهی از منکر نمود؟

ما شرایط احکام و خصوصیات و فروع آن را باید از روش امامان فرا بگیریم و دلیل بر جواز شرعی هر عمل این است که به وسیله امامان انجام گرفته باشد. به عبارت دیگر گفتار و رفتار آن بزرگواران از ادله احکام شرعی است.

پس فرضاً اگر دلیلی که دلالت بر مشروط بودن امر به معروف به احتمال تأثیر

و امن از ضرر دارد، به عموم یا اطلاق شامل این مورد هم بشود؛ اقدام امام حسین مخصّص یا مقیّد آن خواهد بود و می فهمیم که اگر مصلحت مهم تری در کار بود، این دو شرط در وجوب دخالت ندارد و باید امر به معروف و نهی از منکر نمود؛ هر چند احتمال ضرر و خطر داده شود. از این رو باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسده احتمالی آن، سنجید؛ اگر مصلحت آن اهمّ و شرعاً لازم الاستیفا باشد، (مثل بقای دین)، تحمل ضرر لازم است و ترک امر به معروف جایز نیست.

به بیان دیگر: فرق است بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی - که غرض بازداري اشخاص از معصیت و مخالفت و وادار کردن آنها به اطاعت و انجام وظیفه است - و بین امر به معروف و نهی از منکری که جنبه عمومی و کلی دارد و احیای دین و بقای احکام و شعائر، به آن وابسته باشد و ترک آن موجب خسارت ها و مصایب جبران ناپذیری بر مسلمانان شود. درست مانند آنکه در عصر حکومت یزید، ملیّت جامعه اسلام در خطر تغییر و تبدیل به ملیّت کفر واقع شده بود و اوضاع و احوال نشان می داد که به زودی دین از اثر و رسمیت افتاده و فاتحه اسلام خوانده می شود.

در صورت اول امر به معروف و نهی از منکر مشروط به امن از ضرر است و در صورت دوم وجوب آن، مشروط به امن از ضرر نیست و باید دین را یاری کرد و خطر را از اسلام دفع نمود؛ اگر چه به فداکردن مال و جان باشد.

امام حسین کاملاً از خطری که متوجه دین شده بود، آگاه بود؛ از این رو در همان آغاز کار - که مروان در مدینه به آن حضرت توصیه کرد که با یزید بیعت کند - فرمود:

« اَنَا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلٰى الْاِسْلَامِ الْاِسْلَامُ اِذْ قَدْ بَلِيتَ الْاَمَّةُ بَرَاۤءٌ مِّثْلَ يَزِيْدٍ »؛ «... باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امت به راعی و شبانی مانند یزید مبتلا شده است»؛

یعنی، وقتی یزید زمامدار مسلمین شود، معلوم است که اسلام به چه سرنوشتی گرفتار می شود! آنجا که یزید است اسلام نیست و آنجا که اسلام است، یزید نیست.

در مقابل چنین خطر و منکری، امام حسین باید به پا خیزد و دفاع کند و سنگر اسلام را خالی نگذارد؛ هر چند خودش و عزیزانش را بکشند خواهران و دخترانش را اسیر کنند؛ زیرا آن حضرت بقای اسلام و بقای احکام اسلام را از بقای خودش مهم تر می دانست؛ پس جان خود را فدای اسلام کرد و با آنکه اطفال و خاندانش در سختی و گرفتاری شدید بودند از برنامه خود و انجام وظیفه منصرف نشد.

آری قیام سیدالشهدا امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم، ستم، کفر و ارتجاع واقعی بود. اما تاریخ چنین امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و کفر، به خود ندیده است؛ که یک نفر مانند امام حسین همراه با خاندان خود در احاطه لشکری ستمگر باشد، اما در عین حال عزت و کرامت نفس خود را حفظ کرده و به وظیفه خود وفادار مانده باشد.

این اباعبدالله بود که در راه امر به معروف و نهی از منکر، چنان قوت قلب و شجاعتی در روز عاشورا اظهار کرد که از عهده آن همه امتحانات بزرگ برآمد و در بین شهیدان راه حق، رتبه اول را حائز شد.

در اینجا بسیار مناسب است به بیان لطیفی از استاد شهید علامه مطهری اشاره شود: «وجوب امر به معروف و نهی از منکر را تا زمانی که ضرری بر آن مترتب نیست همه قبول دارند. اما وقتی که پای ضرر پیش می آید، بعضی می گویند: مرز آن اصل تا همین جا هست؛ یعنی، وجوب آن، تا جایی است که خطری در کار نباشد و ضرری به آبرو و جان و حتی به مال شخص آمر و ناهی، وارد نیاید. اینها ارزش این اصل را پایین آورده اند؛ اما بعضی می گویند: ارزش امر به معروف و

نهی از منکر بالاتر از اینها است؛ اگر موضوع معروف و منکر مسأله ساده و کوچکی باشد، با احتمال ضرر، وجوب آن منتفی خواهد بود؛ ولی اگر در مواردی، مثلاً قرآن به خطر بیفتد، عدالت به خطر بیفتد، وحدت اسلامی به خطر بیفتد، دیگر نمی توان گفت: امر به معروف و نهی از منکر نمی کنم؛ زیرا اگر حرفی بزنم جانم در خطر است، آبرویم در خطر است و یا اجتماع نمی پسندد.»

از این رو، اصل امر به معروف در مسائل بزرگ، مرز نمی شناسد و حتی با وجود ضرر و خطرهای بزرگ، واجب خواهد بود. این است که می گوییم: نهضت حسینی، ارزش امر به معروف و نهی از منکر را - در مقام اثبات - بالا برد؛ زیرا او نه تنها جان و مال خود، که جان عزیزانش را هم در این راه فدا کرد و حتی به اسارت اهل بیتش هم برای اقامه این اصل، راضی شد.

با این کار امام، دیگر جای شک نیست که در مسائل مهم، امر به معروف و نهی از منکر با وجود هر گونه خطری واجب خواهد بود و در راه آن هر ضرری را باید به جان خرید.

جایگاه زنان

چرا امام حسین با اینکه می دانست به شهادت می رسد، خانواده خود را به همراه برد؟ جایگاه و نقش زنان در انقلاب عاشورایی حسین چه بود؟

نهضت امام حسین دو چهره داشت و بر اساس هر یک از آنها، یک تقسیم کار صورت گرفت: یکی فداکاری و جانبازی و «شهادت» و دیگری «ابلاغ پیام». البته ابلاغ پیام جز با فداکاری ها و زحمات طاقت فرسا ممکن نبود. جایگاه و نقش اصلی زنان در عمل به وظیفه دوم، تبلور یافت. گرچه زنان در تربیت رزمندگان، تهییج آنان و سایر اقدامات پشتیبانی نقش ایفاء کردند؛ اما وظیفه اصلی آنان، «پیام رسانی» بود.

برای بحث راجع به نقش زنان در تبلیغ نهضت حسینی و اسلام، ابتدا دو مقدمه را باید بیان کرد. یکی اینکه طبق روایات، تمام کارهای سیدالشهدا روی حساب بوده است و علت اینکه به رغم آگاهی از خطرات سفر، اهل بیت را همراه خود به سوی کوفه برد، این بود که به واسطه الهامی که از عالم معنا به اباعبدالله شد و پیامبر در عالم رؤیا به ایشان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»^[۶۱] حضرت فهمید که اسارت اینها مورد رضای حق است؛ یعنی، حضرت مصلحت تشخیص داد که اهل بیت خود را همراه ببرد. در حقیقت امام با این کار، مبلغان خود را به شهرهای مختلف و حتی به قلب حکومت دشمن فرستاد و پیام خود را به گوش همگان رساند.

مطلب دوم بحثی درباره نقش زن در تاریخ است، هیچ کس منکر نقش زن در طول تاریخ نیست و لااقل نقش غیرمستقیم زن را همه قبول دارند؛ بدین صورت که زن، مرد را می سازد و مرد تاریخ را و نقشی که زن در ساختن مرد دارد، بیشتر از نقشی است که مرد در ساختن تاریخ دارد. به طور کلی، زنان، از نظر نقش داشتن یا نداشتن در طول تاریخ، به سه دسته تقسیم می شوند:

الف. زنانی که مثل شیء گران بها، اما بدون نقش بودند؛ مثل بسیاری که زن برای آنها یک شیء - نه شخص - گران بها بوده که باید در حریم خود محفوظ بماند و به دلیل همان گران بهایی اش بر مرد اثر می گذاشت. می توان گفت: سازنده چنین جوامعی تنها جنس مذکر بوده است.

ب. در بعضی از جوامع، زن از حالت شیء بودن خارج شده، وارد اجتماع می شود؛ اما حریم خود را گم می کند و چون در همه جا حضور می یابد، ارزش خود را از دست می دهد و بی ارزش می شود! زن در این جوامع «شخص» است؛ اما شخصی بی ارزش. از نظر رشد برخی استعدادهای انسانی - از قبیل علم، اراده، شخصیت اجتماعی، حضور در مشاغل مختلف و ... - به او شخصیت می دهند و از شیء بودن خارجش می سازند؛ ولی از طرف دیگر، ارزش او را برای مرد از بین می برند. از طبیعت زن این است که برای مرد گران بها باشد و اگر این را از او بگیرند، روحیه او متلاشی می شود. سازنده این جوامع گرچه مذکر - مؤنث است، اما زن، کالای ارزان است؛ بدون اینکه در نظر هیچ مردی عزت و احترام لایق یک زن را داشته باشد!

ج. از نظر اسلام، زن باید ارزشمند باشد؛ یعنی، از طرفی شخصیت روحی و معنوی و کمالات انسانی، مثل علم، هنر، اراده قوی، شجاعت، خلاقیت و حتی فضایل معنوی - را در سطح عالی داشته باشد و از طرف دیگر مبتذل نباشد. قرآن کریم نیز به زنان چنین ارزشی داده است؛ مثلاً حوا را در کنار آدم مخاطب قرار داده، از هر دو می خواهد که به آن درخت نزدیک نشوند^[۶۲]. ساره نیز مانند ابراهیم خلیل فرشته ها را می بیند و با آنان صحبت می کند. مریم علیهاالسلام از خداوند رزق و روزی هایی می گیرد که زکریا در تعجب فرو می رود و فاطمه زهرا علیهاالسلام کوثر (خیر کثیر) خوانده می شود.

در تاریخ اسلام، بهترین نمونه چنین زنی حضرت زهرا علیهاالسلام است. او که خوشحال می شود تنها کارهای داخل منزل از سوی پیامبر به او واگذار شده، در مسجد، چنان خطبه ای می خواند که امثال بوعلی نیز قادر به چنین انشایی در مسائل توحیدی نمی باشند. اما در عین حال، آن حضرت خطبه خویش را از پشت پرده می خواند؛ یعنی، در عین حفظ حریم خود با مردان، نشان می دهد که یک زن چقدر می تواند مؤثر در جامعه باشد.

با این دو مقدمه باید گفت: که تاریخ کربلا، یک تاریخ مذکر - مؤنث است؛ یعنی، زن و مرد هر دو در آن نقش دارند؛ ولی هر یک در مدار خودش و بدون خارج شدن از حریم خود.

نقش مردان در حادثه عاشورا روشن است؛ اما نقش زنان به خصوص با حضرت زینب علیهاالسلام از عصر عاشورا به بعد تجلی پیدا می کند و تمام کارها از این پس به او واگذار می شود. او در مقابل پیکر مطهر امام، کاری می کند که دوست و دشمن به گریه درمی آیند و در واقع اولین مجلس عزاداری امام حسین را برپا می کند. از امام سجاد و دیگر زنان و کودکان، پرستاری می کند و در مقابل دروازه کوفه با خطبه خود، شجاعت علی و حیای فاطمه علیهاالسلام را در هم می آمیزد و خطابه های عالی علوی را به یاد مردم می آورد و مردم کوفه را نسبت به کاری که انجام داده بودند، متنبه می سازد. این است زنی که اسلام می خواهد. شخصیت رشد یافته اجتماعی در عین حیا و عفت و رعایت حریم^[۶۳].

با توجه به آنچه گفته شد، همراهی خانواده امام حسین در نهضت عاشورا از چند جهت حائز اهمیت است:

۱. زنان و کودکان توانایی تبلیغ و پیام رسانی را دارند.

۲. علاوه بر توانایی تبلیغ، دشمنان نیز از مقابله با آنان عاجزند؛ زیرا باید حریم آنان را حفظ کنند و در صورت آسیب رسانی به زنان و کودکان، عواطف همگان جریحه دار می شود و نزد افکار عمومی در طول تاریخ محکوم خواهند شد. چنان که در واقعه کربلا دشمنان حتی نزد خانواده های خود، سرافکنده شدند.

دیگر آنکه از نگاه عرفانی، امام حسین تمام هستی خود و اطرافیان خود را بدون هرگونه کاستی، در طبق اخلاص گذاشت و به درگاه خداوند آورد. ثمره چنین اخلاصی آن شد که نهضت عاشورا در طول و عرض تاریخ، برای مسلمانان و غیر مسلمانان، تأثیرگذار باشد و در قیامت نیز به درجه ای برسند که همگان غبطه آن را بخورند. برای توضیح بیشتر در این باره، چند نکته قابل ذکر است:

یک. پیام رسانی

تکلیف اجتماعی در آیین اسلام، ویژه مردان نیست؛ بلکه زنان متعهد و مسلمان نیز در برابر جریان حق و باطل و مسأله ولایت و رهبری، وظیفه دارند و باید از رهبری حق، دفاع و پیروی کنند و از حکومت های فساد و مسؤولان نالایق، انتقاد

نمایند و در صحنه های گوناگون اجتماعی، حضوری مؤثر داشته باشند.

در تداوم مسیری که حضرت زهرا علیهاالسلام در حمایت از امام معصوم و افشاگری علیه رویه های ناسالم زمامداران داشت؛ زنان به خصوص حضرت زینب علیهاالسلام نیز در نهضت کربلا دوشادوش امام حسین مشارکت داشتند.

هر قیام و نهضتی، عمدتاً از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می گردد. مقصود از بخش «خون»، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است. مقصود از بخش «پیام» نیز، رساندن و ابلاغ خواسته های انقلاب و بیان آرمان ها و اهداف آن است.

با بررسی قیام مقدس امام حسین، این دو بخش کاملاً در آن به چشم می خورد؛ زیرا انقلاب امام حسین تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی (بخش خون و شهادت)، بود و رهبری و پرچم داری نیز بر عهده خود ایشان قرار داشت. پس از آن، بخش دوم به پرچم داری امام سجاد و حضرت زینب علیهاالسلام آغاز گردید. آنان با سخنان آتشین خود، پیام انقلاب و شهادت سرخ حضرت سیدالشهدا و یارانش را به آگاهی افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه داری که حکومت اموی از زمان معاویه، علیه اهل بیت - به ویژه در منطقه شام به راه انداخته بود - بی شک اگر بازماندگان امام حسین به افشاگری و بیدارسازی نمی پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت های وقت، نهضت بزرگ و جاویدان آن حضرت را در طول تاریخ، کم ارزش و چهره آن را وارونه نشان می دادند؛ همچنان که برخی در تهمتی درباره امام حسن گفتند: «بر اثر ذات الریه و سل از دنیا رفت.»»

اما تبلیغات گسترده بازماندگان حضرت سیدالشهدا در دوران اسارت - که

کینه توزی سفیهانه یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود - اجازه چنین تحریف و جنایتی را به دشمنان نداد. ضرورت حضور و نقش بازماندگان عاشورا، با بررسی و مطالعه در حکومت امویان بر شام، بیش از پیش روشن می شود.

دو. خنثی سازی تبلیغات بنی امیه

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، تحت سیطره فرمان روایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان قرار گرفت. مردم این سرزمین، نه سخن پیامبر را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می دانستند و نه اسلام را دست کم آن گونه که در مدینه رواج داشت، می شناختند؛ البته ۱۱۳ تن از صحابه پیامبر اکرم یا در فتح این سرزمین شرکت داشتند، و یا به تدریج در آنجا سکونت گزیده بودند؛ ولی بررسی زندگی نامه این افراد نیز روشن می کند که جز چند تن، بقیه آنان برای مدت کمی محضر پیامبر گرامی اسلام را درک کرده و جز یک یا چند حدیث، روایت نکرده بودند.

گذشته از آن، بیشتر این افراد در طول خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه، وفات کردند و در زمان قیام امام حسین تنها یازده تن از آنان زنده بوده و در شام به سر می بردند.

اینان مردمانی در سنین هفتاد تا هشتاد سال بودند که گوشه نشینی را بر آمیختن با توده ترجیح داده و در عامه مردم نفوذی نداشتند. و در نتیجه نسل جوان آن روز، از اسلام حقیقی چیزی نمی دانستند و شاید در نظر آنان، اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از ورود اسلام بر آن سرزمین فرمان می راندند! و تجمل دربار معاویه، حیف و میل اموال عمومی، ساختن کاخ های بزرگ و تبعید و زندانی کردن و کشتن مخالفان، برای آنان امری طبیعی بود؛ زیرا چنین نظامی نیم قرن پیش از آن سابقه داشت و به یقین کسانی بودند که می پنداشتند آنچه در مدینه

عصر پیامبر گذشته، نیز این چنین بوده است [۶۴].

معاویه حدود ۴۲ سال در شام حکومت کرد و در این مدت نسبتاً طولانی، مردم شام را به گونه ای پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند و در برابر اراده و خواست او، بی چون و چرا تسلیم شوند [۶۵]. معاویه در طی این مدت، نه تنها از نظر نظامی و سیاسی مردم شام را تحت سلطه خود قرار داد که از نظر فکری و مذهبی نیز مردم آن منطقه را کور و کر و گمراه بار آورد تا آنچه او به اسم تعلیمات اسلام به آنان عرضه می کند، بی هیچ اعتراضی بپذیرند.

حکومت پلید بنی امیه با تبلیغات زهرآگین و کینه توزانه، خاندان پاک پیامبر را در نظر مردم شام منفور جلوه داد و در مقابل، بنی امیه را خویشان رسول خدا و نزدیک ترین افراد به او معرفی کرده؛ به طوری که پس از پیروزی قیام عباسیان و استقرار حکومت ابوالعباس سفاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که ما تا زمان قتل مروان آخرین (خلیفه اموی)، نمی دانستیم که رسول خدا جز بنی امیه خویشاوندی داشت که از او ارث ببرند، تا آنکه شما امیر شدید [۶۶].

بنابراین، جای شگفتی نیست اگر در مقاتل می خوانیم: به هنگام آمدن اسیران کربلا به دمشق، مردی در برابر امام زین العابدین ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد! حضرت کمی صبر کرد تا شامی هر چه در دل داشت بیرون ریخت؛ سپس با تلاوت آیاتی مانند:

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً » [۶۷]. «فرمود: این

آیات در حق ما نازل شده است. پس از آن بود که مرد فهمید آنچه درباره این اسیران شنیده، درست نیست. آنان خارجی نیستند؛ بلکه فرزندان پیامبر هستند؛ و از آنچه گفته بود، پشیمان شد و توبه کرد [۶۸].

بنابراین با حرکت منزل به منزل خاندان امام حسین و خطبه ها و روشنگری های امام سجاد و حضرت زینب علیهاالسلام، تحریفات چندین دهه بنی امیه - حتی در «شام» به عنوان مرکز خلافت دشمنان - خنثی شد.

سه. افشای چهره ظالمان

بعد دیگر علت حضور خانواده امام حسین، نشان دادن چهره سفاک، بی رحم و غیرانسانی یزید و حکومت وی بود. یکی از عوامل مؤثر در پذیرش پیام از سوی مردم و رساتر بودن تبلیغات از سوی پیام آوران، عنصر مظلومیت است. از این رو برخی از جناح ها، گروه ها و احزاب سیاسی هنگام تبلیغات برای نفوذ بیشتر در اذهان مردم و افکار عمومی، مظلوم نمایی می کنند؛ چون انسان، فطرتاً از ظلم و ظالم بیزار و متنفر است، همچنان که مظلوم، محبوب و حداقل مورد عواطف و احساسات مثبت مردم است.

در حادثه کربلا، نه مظلوم نمایی؛ بلکه حقیقت مظلومیت با فداکاری اهل بیت آمیخته شد و آنان پیام سالار شهیدان و اصحاب را با عالی ترین صورت به همه مردم ابلاغ کردند؛ به گونه ای که امروز نیز صدای آنان، در وجدان بشریت به گوش می رسد.

خردسالان و زنان، که نه سلاح جنگی داشتند و نه توان رزم؛ ولی با قساوت بارتترین شکل ممکن مورد ضرب و شتم و هتک حرمت و آزردهی عواطف و احساسات قرار گرفتند. طفل شش ماهه با لب های تشنه در کنار شط

فرات جان داد؛ دخترک خردسال کنار پیکر خونین و قطعه قطعه پدر کتک خورد؛ خیمه های آنان به آتش کشیده شد و ... این عوامل در ابلاغ پیام و افشای ماهیت حکومت یزید کمتر، از آن شهادت و جانبازی اصحاب نبود. همین «صدای العطش» طفلان امام حسین و قنداقه خونین علی اصغر است که آن شمشیرزدن ها و خون های ریخته شده را زنده نگه داشته است.

امام سجاد در شام همین که خواست دستگاه بنی امیه را رسوا کند، فرمود: پدرم امام حسین را به نحو مُثله و قطعه قطعه کردن، شهید کردند. همچون پرنده ای در قفس، پر و بال او را شکستند تا جان داد.

اینجا اگر امام سجاد می فرمود: «پدرم را شهید کردند»، در چشم مردم شام - که شناخت عمیقی نسبت به اهل بیت نداشتند - خیلی مهم نبود؛ زیرا می گفتند: «در جنگ، افرادی کشته می شوند و یکی از آنان امام حسین بوده است.»»

امام سجاد فرمود: بر فرض قصد کشتن دارید؛ اما چرا این گونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را پاره پاره کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه کشتید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه های او حمله کردید؟ چرا کودک او را شهید کردید؟ این کلمات به قدری در نزد افراد غیرقابل خدشه بود که شام را طوفانی کرد و یک جنبش فکری و فرهنگی، علیه رژیم اموی به راه انداخت.

نکته پایانی آنکه، یزید می خواست با کشتن مردان و به اسارت کشیدن خاندان اهل بیت، همه حرکت ها را در نطفه خفه کند؛ به طوری که همگان از چنین سرنوشتی ترسان و بیمناک باشند و خود بر اریکه قدرت تکیه بزنند. اما قیام با عزت امام حسین و پیام رسانی افشاگرانه و مظلومانه خاندان او، هسته های ظلم ستیزی را برای خونخواهی امام حسین و از بین بردن بنی امیه در نقاط مختلف سرزمین های اسلامی به وجود آورد.

قیام یا شورش

آیا قیام امام حسین تمرد و شورش علیه حکومت بود؟ اصولاً از دیدگاه اسلامی در چه مواردی تمرد و قیام علیه دولت جایز می باشد؟

در روز عاشورا عمرو بن الحجاج از میان لشکر عمر سعد بانگ برآورد: «یا اهل الکوفه! الزموا طاعتکم و جماعتکم و لاترتابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف الامام» و با این سخنان امام حسین را از مارقین و خروج کنندگان بر پیشوای مسلمانان معرفی کرد و متأسفانه اصل چنین تفکری هنوز هم وجود دارد.

مسئلاً در اینکه قیام امام حسین تمرد و شورش در مقابل حکومت جائز وقت بود، شکی نیست؛ اما باید توجه داشت که از دیدگاه اسلامی تمرد و شورش علیه حکومت، به طور مطلق ممنوع نیست؛ هر چند برخی از مکاتب و مذاهب چنین حقی را قائل نیستند.

حق تمرد رابطه مستقیمی با مسأله الزام سیاسی و چرایی وجوب اطاعت از دولت - به عنوان اساسی ترین مسأله فلسفه سیاسی - دارد. در توضیح این مسأله که آیا می توان بر علیه دولت قیام کرد؟ ابتدا باید به این مسأله پردازیم که اصولاً چرا باید از دولت اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از دولت همواره مطلق بوده و هیچ جایی برای مخالف وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، تحت چه ضوابط و شرایطی است؟ پاسخ این سؤالات را از دیدگاه نظریه دموکراسی و نظریه حق الهی، پی می گیریم.

یک. حق تمرد در نظریه دموکراسی

غرب مبنای مشروعیت حکومت را «قرارداد اجتماعی و رضایت مردم» می داند. مهم ترین رسالت حکومت، تأمین امنیت شهروندان است و در مقابل، وظیفه شهروندان اطاعت از حکومت است. وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت بر این اساس، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم - در جهت تأمین امنیت به تعبیر «هابز» و یا حمایت از حقوق طبیعی به تعبیر «لاک» - دارد.

طرفداران نظریه قرارداد یا اصلاً به حق تمرّد و شورش علیه دولت قائل نیستند (مانند هابز) و یا آنکه چنین حقی را تنها برای «ملت» جایز می شمارند؛ نه «افراد»»

چنان که اعلامیه استقلال آمریکا می گوید: «حکومت ها قدرت عادلانه شان را از رضایت حکومت شوندگان می گیرند. ما معتقدیم که هرگاه شکلی از حکومت به نابد کند این اهداف تبدیل شود، این حق مردم است که آن حکومت را سرنگون سازند و یا تغییر دهند و بر جای آن، حکومت جدیدی تأسیس کنند»^[۶۹]

جان لاک، با آنکه از حقوق طبیعی انسان ها دفاع می کند و در برابر انحراف حکومت، حق «شورش مردم» را مطرح می کند؛ ولی سخن او چندان روشن نیست. او در «رساله ای درباره حکومت مدنی» می گوید:

«بنابر قانونی که بر تمام قوانین موضوعه انسانی، مقدم است و بر همه آنها برتری دارد، مردم حق تصمیم گیری نهایی را - که به افراد جامعه متعلق است - برای خود محفوظ می دانند و تا هنگامی که «داوری زمین» برای رسیدگی نباشد، می توانند به «درگاه الهی» توسل جویند.»^[۷۰]

اما با این وجود «افراد» جامعه، حق شوریدن علیه کسی را که به نظرشان امانت دار خوبی نیست، ندارند؛ هر چند این حق برای «جامعه» - از طریق اکثریت افراد آن - وجود دارد.^[۷۱]

از این رو بسیاری از طرفداران نظریه دموکراسی، حق تمرّد را در یک نظام دموکراتیک به رسمیت نمی شناسند. آنان بر این باورند که در نظام های دموکراتیک، می توان از این مسأله چشم پوشی کرد؛ زیرا دموکراسی فرصت و امکان کافی را برای ابراز عقاید اقلیت فراهم می آورد و در حقیقت، «حق تمرّد» را به شکل نهادینه در می آورد.^[۷۲]

چنین دیدگاهی در مورد عدم جواز تمرّد در حکومت های دموکراتیک با اعتراضات زیادی مواجه شده، است؛ از جمله اینکه:

یکم. چرا فرد نمی تواند از «توافق اول» خارج شده و در شرایطی که حکومت را برای سعادت خود خطرناک می بیند، رضایت خود را پس بگیرد؟^[۷۳]

دوم. این فرض را که اکثریت حاکم، به حقوق دیگران تجاوز کنند، نمی توان همیشه منتفی دانست، چنان که تجربه نشان می دهد رژیم های دموکراتیک، نیز می توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند. «تاریخ نشان می دهد که همیشه امکان این هست که اصل اراده عمومی، به خودکامگی و استبداد منجر شود»^[۷۴].

سوم. تشخیص اینکه در دموکراسی برای اقلیت، فرصت کافی وجود دارد، باکیست؟ و چه کسی قضاوت می کند که منافع اقلیت تأمین شده و جایی برای تمرّد وجود ندارد؟ اگر این تشخیص - از سوی هر مرجعی - مطابق نظر اقلیت

نباشد، قهراً ادعای آنان برای تضییع حقوق شان، بدون پاسخ خواهد ماند و به گفته «فرانتس نویمان»: «نظریه طرفدار دموکراسی، هیچ چاره ای برای مشکل حق تمرّد نیندیشیده است»^[۷۵].

چهارم. نتیجه آنکه در نظریه دموکراسی، از آنجا که تنها خواست و رضایت اکثریت مبنای حقوق بوده و باید ارزش شمرده شود، هیچ کس نمی تواند بر خلاف اراده عمومی چیزی را «حق» یا «ارزش» تلقی کرده و به آن استناد نماید. از این رو هیچ فرصتی برای تمرّد نمی تواند وجود داشته باشد.

مسدود شدن فضای سیاسی جامعه در دموکراسی و یکه تازی اکثریت - به خصوص که معمولاً «اقلیتی» به عنوان «اکثریت نسبی» قدرت را تصاحب می کند و بر «اکثریت مطلق» فرمانروایی مطلق می یابد - زمینه گرایش مجدد به «آنارشیزم» را فراهم آورده است.^[۷۶]

دو. حق تَمَرَد در نظریه حق الهی

در این نظریه مشروعیت حکومت مستند به اذن الهی بوده و از حاکمیت الهی سرچشمه می گیرد. این نظریه از پیشینه زیادی برخوردار است و در بستر تاریخ به اشکال گوناگونی پدیدار شده است. در امپراتوری کهن شرقی، امپراتوران و در عصر فراعنه، فرعون ها خود را خدا می دانستند. در برخی دیدگاه ها، پادشاه منشائی الهی داشت و حاکمیت او از خداوند نشأت می گرفت. در قرون وسطی، مسیحیان معتقد بودند که حکومت منشائی الهی دارد و در مشرق زمین نیز رواج اندیشه «ظلل الله» بیانگر ارتباط پادشاه با خداوند بود.^[۷۷]

در مورد حق تَمَرَد در این نظریه دیدگاه های متفاوت وجود دارد:

۱. کتاب مقدس، آغاز فصل سیزدهم آمده است:

« همه باید از فرمان روایان اطاعت کنند؛ زیرا هر قدرتی ناشی از خداوند است و هر ولیّ امری را او گمارده است. پس آن که در برابر فرمانروا مقاومت کند، بر نظام الهی خروج کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است.»

توماس قدیس، نیز بر این عقیده بود که: هیچ فردی نباید با فرمانروای خودکامه، به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند، هر چند این کار با «اقتدار عمومی» می تواند عملی شود.^[۷۸]

در گذشته، متون سیاست غرب، حامل این پیام بوده است؛ از آنجا که حکمران به مشیت الهی، قدرت را به دست گرفته است، باید پادشاه را هر چند ستمگر، پذیرفت و چاره ای جز اطاعت کردن و دم نزدن وجود ندارد.^[۷۹]

۲. دیدگاه اهل سنت

در میان مسلمانان، غالباً چنین دیدگاهی، مورد تأیید و قبول قرار نگرفته است و بسیاری از فرقه های اسلامی، قیام علیه فرمانروای بیدادگر و عزل او را جایز شمرده اند؛ هر چند که «نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب» هم، به عنوان یک مانع جدی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است.^[۸۰] البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام های ضد جور، حمایت کرده اند.^[۸۱]

در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائز را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده اند. متأسفانه همین رأی، معمولاً در میان اهل سنت، از اقبال و نفوذ بیشتری برخوردار بوده است؛ زیرا:

یکم. برداشت های سطحی از برخی روایات پیامبر مانند: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم» در میان آنها رواج یافته است.

دوم. بسیاری از صاحبان این آرا، ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته اند.

سوم. جریان عقل گرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه هایی مانند معتزله، در حاشیه قرار گرفته اند. ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: اصحاب ما قیام علیه جور را واجب می شمارند؛ در حالی که پیروان مسلک اشعری - مانند ابوحامد غزالی - چنین اعتقادی ندارند.^[۸۲]

متأسفانه نفوذ این افکار در میان اهل سنت، سبب شده که در حال حاضر، پاره ای از گروه های مخالف و مبارز در کشورهای عربی - که پای بند مسائل دینی اند - با این نگرانی مواجه اند که مبادا قیام مسلحانه در برابر حکومت جائز، خلاف شرع باشد.

۳. دیدگاه شیعه

به دلیل ارتباط مسأله شورش و تمرّد با موضوع مشروعیت حکومت، جواز تمرّد را به صورت مختصر در «حکومت غیر مشروع» و «حکومت مشروع» بررسی می کنیم:

۱-۳. تمرّد در دولت جور

بر اساس اعتقاد شیعه، چون در عصر حضور، «عصمت» از شرایط امامت و رهبری است، لذا حاکم غیر معصوم، با هر عملکردی، حاکم غاصب و جائز تلقی

می شود و دخالتش در مسائل حکومتی، ناروا و غصب است. در عصر غیبت نیز حاکمی که از سوی «امام عصر» مأذون نباشد، جائز است و چون چنین اجازه ای، اختصاص به فقیه عادل دارد و برای غیر او به اثبات نرسیده است؛ لذا دولتی که تحت زعامت فقیه جامع شرایط قرار نگیرد، دولت جور و طاغوت است^[۸۳].

دستگاه حاکم با عدم مشروعیت، حق فرمانروایی نداشته و شهروندان ملزم به فرمانبرداری از آن نیستند. اما با این وجود باید بین دولت های جور در شرایط اضطرار و دولت های جور در شرایط عادی تفکیک قائل شد؛ زیرا:

در قسم اول هر چند دولت به طور ذاتی فاقد مشروعیت است، ولی در اثر شرایط اجتماعی و سیاسی، باید از پاره ای مخالفت ها با آن چشم پوشی کرد تا مصلحت بالاتری تأمین شده و یا از فساد بیشتری جلوگیری شود. در چنین وضعی، لزوم اطاعت برخاسته از مشروعیت حکومت نیست؛ بلکه در اثر یک عنوان ثانوی (شرایط اضطراری) است.

به عنوان نمونه فقهای شیعه همکاری با دولت جور را حرام می دانند؛ اما در مواردی نظیر دفع تهاجمات دشمنان اسلام به سرزمین اسلامی و ... در حد ضرورت همکاری و اطاعت از فرمان های دولت جور را لازم می دانند. طبیعی است چنین موضوعی اولاً به معنای مشروعیت دادن به دولت جور نبوده و ثانیاً در شرایط اضطراری و با رعایت مصالح جامعه اسلامی و در حدّ ضرورت بوده است. پشتوانه چنین دیدگاهی، آموزه های اصیل اسلامی است؛ چنان که امام هشتم در پاسخ به فردی که درباره حکم مرزبانی از کشور اسلامی در برابر مهاجمان خارجی سؤال کرد - فرمود: «در صورتی که احتمال خطر بر حوزه اسلام و مسلمانان می رود، باید جنگید، ولی جنگ و قتال، نه برای تقویت سلطان، بلکه برای حراست از جامعه اسلامی است»:

«وَإِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ قَاتِلٌ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ وَ لَيْسَ لِلْإِسْلَامِ»^[۸۴]

مراحل تمرّد:

بر اساس آموزه های اسلامی تمرّد در مقابل حاکم جور دارای مراحل است:

یکم. انکار و امتناع؛ انکار و امتناع از پذیرش فرمانروا، و خودداری از بیعت با حکومت جور، سیره امامان معصومین بوده است؛ چنان که امام علی در مدت حیات حضرت زهرا علیهاالسلام، حاضر به بیعت با خلیفه نگردید، و یا امام حسین از بیعت با یزید خودداری نموده و به عبدالله بن زبیر فرمود:

«إِنِّي لَا أَبَايَحُ لَهُ أَبَدًا لَّأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ»: «هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ زیرا پس از برادرم حسن، خلافت از آن من است» [۸۵].»

البته باید توجه داشت که گاهی بیعت بالاصاله جایز نیست؛ اما تحت شرایطی ممکن است این حکم تغییر کند. به عنوان نمونه امام علی برای حفظ و تقویت دین مبین اسلام و کیان اسلامی بیعت با خلفا را پذیرفتند: «فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اری فيه ثلما او حدما تكون المصيبة به علی اعظم من فوت ولايتکم» [۸۶].»

اما در قضیه امام حسین، از آنجا که بیعت با یزید به معنای صحّه گذاشتن بر فساد و فسق و فجوری بود که یزید به طور علنی بدان مبادرت می ورزید و دین اسلام را به بازی گرفته بود و در نتیجه نابودی دین اسلام محسوب می گشت؛ آن حضرت حتی در اضطراری ترین شرایط حاضر به بیعت با آن حاکم فاسق نشد. آن بزرگوار در تبیین امتناعشان از بیعت با یزید می فرماید: «إِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ» [۸۷].» «همانا سنت مرده است و بدعت زنده شده است.»

دوم. قیام و مبارزه: دومین وظیفه در مقابل حاکم جور، امر به معروف و نهی از منکر است که از تذکر زبانی آغاز می شود و تا اقدام عملی برای ساقط کردن حاکم جائر و فروپاشی دولت جور، ادامه می یابد. در این زمینه قیام و شورش از اهمیت بیشتری برخوردار است. شورش عده ای از مسلمانان در مقابل عثمان - که بدعت های زیادی در دین اسلام به وجود آورده بود - اولین تجربه مسلمانان در این زمینه بود.

نمونه دیگر قیام در برابر حاکم جور، نهضت امام حسین است، که شخصا بر مبنای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مخالفت با یزید برخاست. امام مخالفت با ظالم را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرده و عالمان و دانایان را مورد عتاب قرار داد که چرا به سازش با ظلمان تن داده و آسوده خاطر نشسته اید: «بالادهان والمصانعة عند الظلم تأمنون كل ذلك مما امرکم الله به من النهی و التناهی و انتم عنه غافلون» [۸۸].» یعنی، چرا با فرار از مرگ، ستمگران را قدرت بخشیده اید تا هوس های خود حاکم کنند، ضعیفان را در چنگ بگیرند، مستضعفان را در تنگنا قرار دهند، حکومت را بر وفق خودخواهی های خویش اداره کنند و ...

امام حسین برای اثبات عدم مشروعیت حاکمیت بنی امیه و لزوم حمایت و اطاعت از آن حضرت در جهت رسیدن به دولت حق به بیان ویژگی های امام و رهبر راستین جامعه پرداخته، می فرمایند:

«فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب، والّاخذ بالقسط و الدائن بالحق، والحابس نفسه علی ذات الله» [۸۹].» و در خطابه ای به سپاهیان حرّ بن یزید ریاحی برای ضرورت قیام در برابر فرمانروایی یزید می فرماید: «ألاوان هولاء القوم قد لزموا طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلّوا حرام الله و حرّموا حلال الله و انا احق من غیر» [۹۰].»

۲-۳. تمرّد در دولت حق

در اعتقاد شیعه، دولت حق و حکومت مشروع، با امامت و پیشوایی امام معصوم برقرار می گردد و در عصر غیبت امام، نیازمند اذن و نصب معصوم است که به فقهای جامع شرایط اعطا شده است.

مسلمانان در دوره امامت و حکومت معصوم تمرّد در برابر آنان قابل توجیه نیست؛ زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه، و یا گناه و انحراف، منتفی است. از این رو تمرّد و شورش بر امام معصوم، قطعاً «بغی» تلقی می شود و باید با آن مقابله کرد. علامه حلی در این زمینه می گوید: «هر کس بر امام عادل خروج کند، بالاجماع جنگیدن با او واجب است» [۹۱].»

اما بحث در دوره غیبت و حکومت ولی فقیه واجد شرایط است که در این صورت چگونه می توان تمرّد را موجه دانست؟

هم چنان که می دانیم در نظریه حق الهی، اطاعت از فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی» مشروع است و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نیست. ازاین رو در برابر هیچ فرمانروایی اطاعت مطلق - به معنای اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع - پذیرفتن نیست: «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»^[۹۲]. «در مورد امامان معصوم با وجود عصمت طبعاً اعمال و فرمان مخالف شرع از آن بزرگواران صادر نمی شود، تا نیازی به تمرّد باشد».

اما در مورد منصوبان آن بزرگواران، اطاعت فقط در محدوده ضوابط شرعی و احکام اسلامی و مصالح اجتماعی است؛ چنان که امام علی در منصوب نمودن مالک اشتر ضمن تمجید و تکریم فراوان از او، از مردم مصر می خواهد «...فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق»^[۹۳]؛ «تا آنجا که سخنش مطابق حق است، اطاعتش کنید». همچنین امام در هنگام معرفی عبدالله بن عباس به عنوان حاکم بصره به مردم فرمود: «تا آنجا که مطیع خدا و پیامبر است، اطاعتش کنید و اگر بدعتی در میان شما پدید آورد و یا از حق منحرف گردید، به من اعلام کنید تا او را عزل کنم»^[۹۴].

البته باید توجه کرد که ارزیابی و تشخیص حق و باطل در عملکرد حاکم و یا دولت اسلامی و احکام صادره از آنان، از عهده کسانی ساخته است که از یک سو بر مبانی حقوق اسلامی مسلط بوده و موازین شرعی را به خوبی بفهمند و از سوی دیگر بر مقتضیات زمان اشراف داشته باشند.

به علاوه آنچه انحراف یا اشتباه حاکم تلقی می شود، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن به خروج از موازین تقوا و عدالت و بخشی دیگر به درک ناصواب از مسائل اسلامی و یا اوضاع اجتماعی مربوط می شود^[۹۵].

بنابراین باید بین این دو موضوع تفاوت قائل شد؛ زیرا خروج از موازین تقوا و عدالت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، و خود به خود باعث معزول شدن و عدم مشروعیت حاکم اسلامی می شود. اما اشتباه در تشخیص صحیح و تحلیل مسائل و یا اوضاع اجتماعی و پیش بینی حوادث و مصالح - در صورتی که به ندرت اتفاق بیفتند و یا اینکه ناشی از خودرأیی و عدم مشورت با کارشناسان و متخصصان امر

نباشد - در همه حکومت های دنیا بوده و عقلاً و شرعاً امری پذیرفتنی و قابل اغماض است؛ چنان که شهیدصدر در این باره می گوید: «در صورتی که مجتهد از جایگاه ولایت عامه بر شؤون مسلمین - و نه قضاوت - حکمی صادر کند، نقض آن حتی با علم به مخالفت، جایز نیست و کسی که به خطای آن پی می برد، نمی تواند بر طبق علم خود عمل کند و حکم حاکم را نادیده گیرد»^[۹۶].

اما اگر اشتباهات حاکم به صورت مکرر اتفاق افتد و نشان از عدم درک اجتماعی صحیح و سیاست و تدبیر لازم برای ولایت باشد، شایستگی فرد را برای منصب رهبری زایل می سازد.

تمرّد در برابر کارگزاران

یکی از اقسام تمرّد، سرپیچی در برابر کارگزاران و مسؤولان تحت امر حاکم اسلامی است. شهید بهشتی در این زمینه می گوید: «اگر نهادهای قانونی در انجام وظایف قانونی خود در برخورد با جریانات ضد اسلامی کوتاهی کنند، افراد و تشکل های اسلامی باید از مسؤولان بخواهند که وظیفه خود را انجام دهند و اگر آنان طفره رفتند و برای مصالح جامعه اسلامی، احساس خطر شد باید افراد و احزاب مسلمان از رهبری مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر عمل نمایند، تا بدین ترتیب هم واجب مهم نگرهبانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج کشانده نشود»^[۹۷].

حضرت امام(ره) نیز در موارد کوتاهی مسؤولان در انجام وظایف خویش، راه حضور مردم را باز گذاشته و در وصیت نامه الهی - سیاسی خویش تصریح می کند: «و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و

مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می باشند و مردم و جوانان حزب اللهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه های مربوطه رجوع کنند و اگر کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند»^[۹۸].

عدم مشروعیت ترور

با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می توان یک فرد را در جامعه ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پاسخ آن است که: در اسلام ضمن تأکید بر رعایت حرمت و کرامت اشخاص - اعم از مسلمان یا غیر مسلمان - حفظ جان اتباع یا حتی ساکنان در کشور اسلامی، به عنوان یک وظیفه دولت اسلامی دانسته شده است. حفظ جان و حق حیات انسان ها به قدری در اسلام مورد اهتمام است که کشتن هر انسان بی گناهی، برابر با کشتن همه انسان ها و زنده کردن یک نفر برابر با زنده کردن همه مردم تلقی شده است [۹۹]. از این رو حق حیات، یک موهبت الهی است که جز براساس فسق و فجور غیر قابل تحمل - آن چنان که در شرع مقدس بیان شده است - از قبیل قتل عمد انسان های بی گناه، ارتداد (به عنوان یک فتنه علیه نظم و امنیت عمومی جامعه

اسلامی) و یا مبارزه با نظام اسلامی حاکم (بغی یا جنگ و ...)، نمی توان از او سلب حیات کرد. بلکه در اثر برخی از ستمگری ها، فرد متخلف، خود با سوء استفاده از اختیار خود، حق حیات را از خود سلب کرده، موجبات مجازات را پدید می آورد. البته همه این امور براساس محاکمه در دستگاه قضایی عادلانه و مبتنی بر قوانین شرعی امکان پذیر است.

اما در خصوص ترور افراد؛ پاسخ صریح و شفاف به این سؤال، مستلزم یک بحث مفهومی شناختی است. دیوید آرون شوارتز در مقاله ای تحت عنوان «تروریسم بین المللی و حقوق اسلامی» می نویسد: «توجه قضایی صحیح به این پدیده، نباید به یک معنای منحصرأ غربی از قانونیت محدود شود. غرب برای فهم کامل و در نهایت کنترل تروریسم بین المللی، نخست باید تحقیق کند که نظریه حقوق اسلامی؛ یعنی، شریعت، چگونه ترور، خشونت را به مفهوم کشیده و به چه نحو به آن پاسخ داده است» [۱۰۰].»

بر این اساس برای روشن شدن مطلب، ابتدا لازم است که مسأله «ترور» در ادبیات غرب و در ادبیات اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

الف. ترور (terror) در ادبیات غرب:

ترور در فرهنگنامه های غربی عبارت است از: «رفتار اجبارآفرین فردی یا دسته جمعی با به کارگیری استراتژی های خشونت بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزه سیاسی و قدرت طلبی صورت می گیرد» [۱۰۱].»

در هر صورت مفهوم ترور در ادبیات غرب، مفهومی بسیار مبهم است که هر کشور براساس منافع خود، تعریفی از آن ارائه داده و این خود اختلاف بر سر

مصادیق را پدید آورده است؛ مثلاً آیا اقدامات خشونت باری که همه گروه های محروم از حق تعیین سرنوشت، مرتکب می شوند - حتی در صورتی که این خشونت متوجه غیر نظامیان نباشد - مشمول مفهوم تروریسم است؟

آیا فلسطینی هایی که از همه حقوق خود محروم شده اند و بدین وسیله پاسخ اسرائیل را می دهند، محکوم اند و در نتیجه باید تسلیم تجاوزگران اسرائیل شوند؟ و یا آنکه که منشأ این اقدامات خشونت بار را دولت متجاوز اسرائیل و کلاً دولت هایی که به ناحق مردم را از حق تعیین سرنوشت خود محروم کرده اند، دانست؟

ب. ترور در ادبیات اسلامی

در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است [۱۰۲]. از نظر فقه اسلامی می توان گفت:

۱۰. کشتن انسان های بی گناه - از هر فرقه یا مذهب و در هر مکانی که باشد - حرام است. مقام معظم رهبری در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن و انهدام مرکز تجارت جهانی و پنتاگون - که منجر به کشتار انسان های بی گناه زیادی شده است - به حوادث اخیر آمریکا و دیدگاه اسلام در محکومیت هرگونه قتل عام در کشتار انسان های بی دفاع اعم از مسلمان، مسیحی و افراد دیگر، در هر مکان و با هر وسیله و سلاحی - اعم از بمب اتم، موشک دوربرد و سلاح های میکروبی و شیمیایی و یا هواپیمای مسافری و جنگی - از جانب هر سازمان یا کشوری و یا افراد نفوذی، اشاره تصریح کردند:

« تفاوتی ندارد که این کشتار در هیروشیما و یا ناکازاکی، در قانا و یا صبرا و شتیلا، در دیر یاسین و یا بوسنی و کوزوو، در عراق و یادر نیویورک و واشنگتن باشد.»

بر این اساس روایت منقول از رسول خدا «الایمان قید الفتک» و یا «الاسلام قید الفتک»^[۱۰۳].

- به فرض صحت آن، مربوط به همین مورد است. البته اطلاق این روایت با توجه به ادله دیگر که خواهد آمد، مقید می شود.

۲۰. افرادی به دلیل جرمی که مرتکب شده اند، مهدورالدم شناخته می شوند. کشتن این افراد براساس ضوابطی واجب می گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ علیه مسلمین و نظام اسلامی باشد (کفار حربی) و یا توطئه علیه مقدسات اسلامی - مثلاً ناسزا گفتن به پیامبر و ائمه و یا اذیت و آزار آنان - و یا شرکت فعال در تحکیم پایه های حکومت طاغوتی و ستمگر که دست های آن به خون هزاران مسلمان بی گناه آلوده است.

این از مسلمات تاریخ اسلام است که رسول مکرم اسلام در جریان فتح مکه، پیش از آنکه لشکریان اسلام وارد شاهراه های مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نموده، خطاب به آنان فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد، لذا از کشتن افراد غیرمزامح باید خودداری کنید؛ ولی باید ده نفر را هر کجا یافتید - ولو آن که به پرده های خانه خدا آویخته باشند - را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید.

آن ده نفر عبارت بودند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن اسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لیثی، حویرث بن نفیل، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالله بن الزبیری و حارث بن طلطله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود). دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا سخنان زشت می گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم

یا توطئه گر بودند و رسول خدا به حکم حکومتی، دستور قتل آنان را صادر فرمودند^[۱۰۴].

نکته ای که بسیار حائز اهمیت است، ساز و کار اجرایی این مسأله است:

یکم. اصل این حکم، یک امر مخفی و پوشیده و سری نیست. هرگاه ولی امر مسلمین تشخیص دهد که فردی یا افرادی توطئه گر بوده و تحت تعقیب هستند و از کیفر اسلامی می گریزند و یا در دسترس حکومت اسلامی نیستند؛ به طور علنی و آشکار چنین دستوری را صادر خواهد کرد. همان گونه که رسول گرامی اسلام فرمان اعدام افراد یاد شده را به وسیله فرماندهان به تمام سربازان اعلام کرد،^[۱۰۵] از این رو هم همه لشکریان اسلام می دانستند که چه کسانی باید کشته شوند و هم کفار می دانستند که چه کسانی مهدورالدم هستند^[۱۰۶].

این قضیه به معنای سلب امنیت از شهروندان حکومت اسلامی یا دیگران نیست؛ بلکه قاعده اولیه همانا حرمت جان، مال و ناموس و حفظ حقوق همه انسان ها - با هر مسلک و مذهب و اعتقادی - است؛ مگر آنکه مرتکب خیانت یا جرمی گردیده باشند. در این صورت نیز مسأله به روشنی بیان می شود.

حضرت امام به صراحت در مورد سلمان رشدی، این حکم را صادر نموده و فرمود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین

توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است «ان شاءالله». ضمناً اگر کسی دست رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد [۱۰۷].»

همان طور که مقام معظم رهبری در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحاً متذکر شدند: اصل حکم ترور برخی از توطئه گران - که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می گیرند - در اسلام وجود دارد؛ ولیکن هر زمانی حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند، تصمیم خود را به طور علنی به مردم خواهد گفت؛ نه سری و به طور نجوا.

دوم. در مواردی که نیاز به ضرب و جرح است، جز در ساب النبی یا ساب الائمة - چند نکته را باید مد نظر داشت:

الف. همه موارد به اذن و اجازه رهبری آگاه اسلامی (پیامبر یا ائمه و یا در عصر غیبت، فقهای عظام) باید صورت پذیرد [۱۰۸].

ب. در زمان وجود حکومت اسلامی، خود حکومت - که در رأس آن فقیهی آگاه، عادل، مدیر و مدبر قرار دارد - اقدام قانونی به این امر خواهد نمود؛ ولی هنگامی که حکومت اسلامی و ولی فقیه نافذالرأی در سراسر بلاد وجود نداشته باشد، صدور اذن به وسیله هر یک از فقهای عظام ممکن است.

ج. این اجازه ممکن است به جمع یا گروه خاصی با تحدید موارد آن واگذار گردد، مثلاً اصل تلاش برای نابودی حکومت طاغوتی سابق و کارگزاران آن در

رأس برنامه های مبارزاتی فقیه شامخ و بی بدیل عصر؛ یعنی، حضرت امام خمینی(ره) قرار داشت.

سوم. در مسأله ناسزاگویی به رسول گرامی اسلام و ائمه و نیز حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام، حکمی جداگانه مقرر شده است [۱۰۹].

خلاصه سخن آنکه اسلام با کشتار انسان های بی گناه با هر عنوان و نام - ترور یا غیرترور - و با هر انگیزه ای سیاسی یا مذهبی و ... و از هر فرقه ای که باشد - مسیحی، یهودی یا مسلمان - و در هر کجای عالم که باشند و با هر وسیله ای مخالف است؛ بلکه این کار جنایت است و باید محکوم و عامل آن مجازات گردد. اما در مورد اعدام های انقلابی که در زمان قبل از انقلاب انجام می گرفت، باید گفت که این اعدام ها دو نوع بودند:

الف. گروه هایی از آنان مانند هیأت مؤتلفه و فدائیان اسلام، پای بند به مسائل شرعی بوده و با مجتهدان و مراجع تقلید در ارتباط بودند و ترور آنها مستند به حکم مجتهدی واجد شرایط درباره مفسد بودن و واجب القتل بودن افرادی (مانند هژیر، کسروی، رزم آرا و ...) صورت گرفته است. که بالتبع این عمل موافق قوانین اسلامی و شرعی بوده است؛ چون فتوای مجتهد جامع شرایط از نظر قوانین اسلامی معتبر و حجت است.

ب. ترورهایی که برای اهداف صرف سیاسی یا و ... بدون هیچ پشتوانه فقهی و شرعی بوده (مانند ترورهایی که توسط مجاهدین خلق، کمونیست ها و ... انجام می شد)؛ از آنجا که براساس موازین و هنجارهای شرعی و ضوابط تعیین شده در

فقه اسلامی نبوده است، نمی تواند قطعاً مورد قبول اسلام باشد.

عاشورا و انقلاب اسلامی

به چه دلیل ادعا می کنید که انقلاب اسلامی ایران متأثر از قیام امام حسین و فرهنگ عاشورا است؟
نقش آن در پیدایش، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی چیست؟

از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان و متفکرانی که در زمینه تبیین علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نظریه پردازی نموده اند، عامل مذهب از قوی ترین و اصلی ترین عواملی است که در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسزایی ایفا نموده است.^[۱۱۰]

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پست مدرنیسم، در تحلیل و بررسی عوامل انقلاب اسلامی از «معنویت گرایی سیاسی» نام می برد. به نظر او، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می شود که ایرانیان از خلال انقلاب خود در جست و جوی ایجاد تحوّل و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آنان ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود... آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دواى درد فردی و هم درمان بیماری ها و نواقص جمعی بود.^[۱۱۱]

آصف حسین در کتاب «ایران اسلامی: انقلاب و ضد آن» بر این نکته تأکید دارد که باید مطالعه انقلاب با توجه به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون اسلامی، مشروعیت، آموزش ها و خصوصاً رهبری صورت گیرد.^[۱۱۲] حامد الگار نیز در کتاب «ریشه های انقلاب اسلامی»؛ سه عامل «تشیع، رهبری امام خمینی(ره) و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی» را به عنوان ریشه های انقلاب مطرح می کند.^[۱۱۳]

از سوی دیگر مروری بر ادبیات سیاسی رایج در روند وقوع انقلاب اسلامی، شعارها، سخنرانی ها و بیانیه های انقلابیان و رهبران نهضت، بیانگر این واقعیت است که از میان عناصر مذهبی، «فرهنگ عاشورا و نهضت امام حسین»، نقش بسزایی در این زمینه ایفا نموده است. مؤلفه های فرهنگ و تعالیم عاشورا عبارت اند از:

۱. فرهنگ شهادت،

۲. فرهنگ مبارزه مستمر حق با باطل،

۳. فرهنگ طاغوت ستیزی و طاغوت زدایی،

۴. اصل پیروی از رضای خدا و مصالح مسلمین،

۵. فرهنگ پیشگیری از جرم و فساد قبل از وقوع آن در فرهنگ نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر.^[۱۱۴]

این مؤلفه ها در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی، نقش و تأثیر بسزایی داشته و حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز در گرو حرکت در این چارچوب می باشد. اکنون جهت بیشتر بحث را در چند محور با کمی تفصیل بیشتر پی می گیریم:

یک. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی

۱. تأثیر بر اهداف و انگیزه های انقلابیان

هدف و انگیزه مردم ایران از انقلاب اسلامی، نابودی ظلم، استبداد و استکبار و بر پایی حکومت عدل الهی و اجرای احکام اسلامی به عنوان «معروف» و جلوگیری از وابستگی به اجانب و بیگانگان به عنوان «منکر» بود. اینها همان انگیزه و هدف امام حسین از قیام عاشورا بود آنجا که می فرماید: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی ابن ابی طالب».

اگر یزید بن معاویه تجاهر به فسق و فجور داشت، خاندان پهلوی نیز همان گونه عمل می کردند و به عنوان نمونه باید گفت: اسلام زدایی را تا آنجا رساندند که به طور رسمی تاریخ هجرت پیامبر اکرم را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند: امام راحل(ره) درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه های انقلاب اسلامی می فرماید: «حضرت سید الشهداء به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد.»^[۱۱۵]

برخی از علمای اسلامی بر این عقیده اند که مهم ترین انگیزه امام حسین از این قیام، ایجاد حکومت اسلامی بوده است. امام خمینی(ره)، در این زمینه می فرماید: «زندگی سیدالشهدا، زندگی حضرت صاحب، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا - از اول، از آدم تا حالا - همه شان این معنا بوده است که در مقابل حکومت جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند»^[۱۱۶].

از این رو یکی از مهم ترین شعارهای انقلابیون انقلاب، این بود:

«نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه»

۲. تأثیر بر رهبری انقلاب

وجود رهبری حسین گونه همچون امام خمینی، یکی از مهم ترین تأثیرات نهضت عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی بود.

مردم ایران، صلابت، شهامت، شجاعت، قاطعیت، سازش ناپذیری و روح حماسی حضرت امام حسین را در شخصیت امام خمینی(ره) متجلی می دیدند و شرایطی که امام حسین برای رهبر و حاکم جامعه اسلامی توصیف می نمود، در او می یافتند.

شعار انقلابیان «خمینی، خمینی تو وارث حسینی» مبین این امر است.

۳. تأثیر بر شیوه مبارزه

در فرهنگ مکاتب مادی نباید مشت به نبرد با درفش برود؛ اما مردم ایران تحت تأثیر نهضت عاشورا، روحیه شهادت طلبی امام حسین و اصحابش را در خاطره ها مجدداً تکرار می کردند. هنگامی جوانان انقلابی با شعارهای «الله اکبر» و «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد...» با تانک ها و مسلسل های رژیم ستم شاهی مقابله می نمودند، امام راحل می فرمود:

«کیفیت مبارزه را اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه جا را در دست دارد، با یک عده معدود باید چه طور باشد، اینها چیزهایی است که حضرت سیدالشهدا به ملت آموخته است»^[۱۱۷].

مردم از فرد ستیزی به دور بوده و تحت تأثیر رأفت اسلامی و با الهام از سیره

امام حسین با دشمنان خود (مانند حر بن یزید ریاحی و...) با شعار «گل در مقابل گلوله»، فریاد می زدند: «ارتش ایران حسینی شده، رهبر ایران خمینی شده»^[۱۱۸].

۴. تأثیر از طریق ایام و اماکن عزاداری

ایام عزاداری امام حسین و اماکن - از قبیل مساجد، تکایا و خیمه های عزاداری امام حسین - به عنوان مهم ترین زمان و مکان برای فعالیت نیروهای انقلاب و بیداری مردم از مفاسد حکومت پهلوی و سازمان دهی آنان برای راهپیمایی، تظاهرات و فعالیت های انقلابی، محسوب می گردید.

اساساً در طول دو ماه محرم و صفر در سال اوج گیری انقلاب اسلامی، نقطه اوج آن؛ یعنی، همان تاسوعا و عاشورای حسینی بود که به کلی پایه های اسلامی رژیم ستم شاهی لرزید. سران ساواک در تحلیل های درون سازمانی خود گفته بودند: اگر ما بتوانیم ماه محرم را به خوبی پشت سر بگذاریم، رژیم پهلوی ماندنی است و همه دیدیم که بعد از اربعین حسینی در سال ۱۳۹۹ ه.ق رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در کمتر از یک ماه ساقط شد»^[۱۱۹].

با مروری بر مقاطع سرنوشت ساز در پیروزی انقلاب اسلامی، مشخص می شود که نقطه آغازین آنها از ایام عزاداری امام حسین و با الهام از آموزه های نهضت عاشورا بود:

۱۰. قیام ۱۵ خرداد - که نقطه عطفی در تاریخ انقلاب شمرده می شود - به دنبال سخنرانی شدیدالحن حضرت امام(ره) در بعدازظهر عاشورا (۱۳ خرداد ۱۳۴۲) به وقوع پیوست. ایشان در مورد قیام ۱۵ خرداد فرمود:

«ملت عظیم الشان در سالروز این قیام فاجعه انفجار آمیزی که مصادف با ۱۵ خرداد ۴۲ بود، با الهام از عاشورا آن قیام کوبنده را به بار آورد. اگر عاشورا و گرمی و شور انفجاری آن نبود، معلوم نبود چنین قیامی بدون سابقه و سازماندهی، واقع شود»^[۱۲۰].

۱۷. ۲۰ شهریور نیز یکی از مقاطع مهم انقلاب بود که تحت تأثیر عاشورا و فرهنگ آن شکل گرفت: «۱۷ شهریور مکرر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند»^[۱۲۱].

۱۳. اعلامیه تاریخی امام خمینی(ره) در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ مبنی بر شکستن کودتا و حکومت نظامی رژیم - که تصمیم داشتند رهبران اصلی انقلاب را دستگیر کرده، و به زعم خویش به انقلاب برای همیشه پایان دهند - عملاً نوعی حماسه عاشورایی محسوب می شد.

مردم تحت تأثیر اعلامیه و فرمان حسین زمان خویش، به خیابان ها ریخته و توطئه های رژیم را درهم شکستند.

امام راحل در این زمینه می فرماید:

«اگر قیام حضرت سیدالشهدا نبود، امروز هم ما نمی توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزاداری مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد»^[۱۲۲].

سه. تأثیر فرهنگ عاشورا بر حفظ و تداوم انقلاب اسلامی

فرهنگ عاشورا نه تنها عامل پیدایش اصل انقلاب و زمینه ساز پیروزی آن در مراحل مختلف بوده است؛ بلکه همین فرهنگ عامل اساسی حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز محسوب می گردد.

اگر انقلاب اسلامی بخواهد بر مبنای آن فرهنگی که شکل گرفته است تداوم یابد؛ باید توجه مستمری به همان فرهنگ داشته باشد: روحیه شهادت طلبی، آزادی و شرف، عزت نفس، مبارزه با فروع ظلم و ستمگری، مخالفت با تخطی از احکام اسلام و ... در عرصه های مختلف سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها و نیز عرصه سیاست داخلی - از سیاست گذاری در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره گرفته تا بخش های اجرایی و ...

همه باید پایبند به آموزه های نهضت امام حسین و فرهنگ عاشورا باشند. اگر انقلاب اسلامی توانسته است از کلیه توطئه ها جان سالم به در برد؛ اگر جنگ تحمیلی هشت ساله - که از سوی تمامی قدرت های جهانی پشتیبانی می شد - نتوانست این انقلاب مردمی و اسلامی را از پای در آورد؛ اگر تهدیدهای دشمنان اسلام، امپریالیسم تبلیغاتی، محاصره اقتصادی، کودتای نظامی و ... هیچ کدام کوچک ترین خللی در عزم و اراده نظام اسلامی وارد نکرده است، همه و همه به دلیل همان فرهنگ عاشورایی ملت ایران بوده است^[۱۲۳].

امام خمینی(ره) در این زمینه می فرماید:

«این محرم را زنده نگه دارید. ما هر چه داریم از این محرم است. از این قتل سیدالشهدا است و شهادت او است. ما باید به عمق این شهادت و تأثیر این شهادت در عالم برسیم و توجه کنیم که تأثیر او هم امروز هم هست. اگر این مجالس وعظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز نمی شد. همه در تحت بیرق امام حسین قیام کردند. الان هم می بینید که در جبهه ها وقتی که نشان می دهند آنها را، همه با عشق امام حسین است که دارند جبهه ها را گرم نگه می دارند»^[۱۲۴].

ایشان در جای دیگر می فرماید:

«فداکاری حضرت سیدالشهدا است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است ... باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این نهضت ها را حفظ کنید»^[۱۲۵].

بخش چهارم - فلسفه عزاداری

فلسفه عزاداری

فلسفه عزاداری بر اهل بیت و فواید آن چیست؟

فلسفه و حکمت عزاداری را می توان در امور ذیل، رهیابی کرد:

الف. محبت و دوستی: قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اکرم و اهل بیت را بر مسلمانان واجب کرده است^[۱۲۶]. روشن است که دوستی لوازمی دارد و محبّ صادق، کسی است که شرط دوستی را - چنان که باید و شاید - به جا آورد. یکی از مهم ترین لوازم دوستی، هم دردی و هم دلی با دوستان در مواقع سوگ یا شادی آنان است^[۱۲۷]؛ از این رو در احادیث، بر برپایی جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ آنان، تأکید فراوان شده است.

حضرت علی در روایتی می فرماید:

«یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»^[۱۲۸]؛ «شیعه و پیروان ما در شادی و حزن ما شریک اند.»

امام صادق نیز فرمودند: «شیعتنا جزء منا خَلِقُوا مِن فَضْلِ طِینَتِنَا یَسُوؤُهُمْ مَا یَسُوْنَا و یَسْرَهُمْ مَا یَسْرُنَا»^[۱۲۹]؛ «شیعیان ما پاره ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده اند؛ آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می سازد، آنان را بدحال و خوشحال می گرداند.»

این وظیفه عقلانی و شرعی، ایجاب می کند که در ایام عزاداری اهل بیت، حزن و اندوه خود را به «زبان حال» یعنی، با اشک، آه و ناله و زاری، از نظر خوراک، با کم خوردن و کم آشامیدن مانند افراد غم زده^[۱۳۰] و از نظر پوشاک، با پوشیدن لباسی که از حیث جنس و رنگ و نحوه پوشش در عرف، حکایت گر اندوه و ناراحتی است، آشکار سازیم.

ب. انسان سازی: از آنجا که در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان های آنان بوده و بدین شکل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می دهد.

فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شرکت می کند؛ شعور و شور، شناخت و عاطفه را درهم می آمیزد و در پرتو آن، انگیزه ای قوی در او پدیدار گشته و هنگام خروج از مراسم عزاداری، مانند محبی می شود که فعال و شتابان، به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است.

ج. جامعه سازی: هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز کشیده می شود و آدمی می کوشد تا آرمان های اهل بیت را در جامعه حکم فرما کند.

به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت؛ در واقع با یک واسطه زمینه را برای حفظ آرمان های آنان و پیاده کردن آنها فراهم می سازد. به همین دلیل می توان گفت: یکی از حکمت های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است.

د. انتقال دهنده فرهنگ شیعی به نسل بعد: کسی نمی تواند منکر این حقیقت شود که نسل جدید در سنین کودکی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت آشنا می شوند. به راستی عزاداری و مجالس تعزیه، یکی از عناصر و عوامل برجسته ای است تا آموزه های نظری و عملی امامان راستین، به نسل های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت است.

عزاداری در روایات

آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت روایتی وجود دارد؟

روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ به سه روایت در خصوص توصیه ائمه به برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت بسنده می کنیم:

۱. امام صادق فرمودند: «رحم الله شیعتنا، شیعتنا و الله هم المؤمنون فقد و الله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة»^[۱۳۱]؛ «خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش سازد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین اند، آنان به خدا قسم! با حزن و حسرت طولانی خویش ادر عزای ما [آشریک و همدرد مصیبت های ما خاندانند].»

۲. امام رضا می فرماید: «من تذکر مصابنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القيامة، و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیهِ امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب»^[۱۳۲]؛ «کسی که متذکر مصایب ما شود و به جهت ستم هایی که بر ما وارد شده گریه کند، در روز قیامت با ما خواهد بود و مقام و درجه ما را خواهد داشت و کسی که مصیبت های ما را بیان کند و خود بگرید و دیگران را بگریاند؛ در روزی که همه چشم ها گریان است، چشم او نگرید و هر کسی در مجلسی بنشیند که در آن مجلس، امر ما را زنده می کنند؛ روزی که قلب ها می میرند، قلب او نخواهد مرد.»

۳. امام صادق به فضیل فرمود: «تجلسون و تحدّثون؟ قال: نعم جعلت فداک، قال: ان تلک المجالس احبها فاحیوا امرنا یا فضیل، فرحم الله من احیی امرنا یا فضیل من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذباب غفرالله له ذنوبه و لو کانت اکثر من زبد البحر»^[۱۳۳]؛ «آیا مجالس عزا برپا می کنید و از اهل بیت و آنچه بر آنان گذشته است، صحبت می کنید؟ فضیل گفت: آری قربانت گردم، امام فرمود: این گونه مجالس را دوست دارم پس امر ما را زنده گردانید که هرکس امر ما را زنده کند مورد لطف و مرحمت خدا قرار می گیرد. [ای] فضیل: هر کس از ما یاد کند، یا نزد او از ما یاد کنند و به اندازه بال مگسی اشک بریزد، خدا گناهانش را می آمرزد اگر چه بیش از کف دریا باشد.»

پیشینه عزاداری

آیا عزاداری برای امام حسین، در زمان امامان سابقه دارد؟

بلی، در اینجا تنها به ذکر نمونه های اندکی از آنچه که در تاریخ نقل شده، بسنده می کنیم:

۱. عزاداری بنی هاشم در ماتم سیدالشهدا؛ از امام صادق روایت شده است: «پس از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی هاشم، سرمه نکشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یک از بنی هاشم دودی که نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد تا آنکه ابن زیاد به هلاکت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته ایم.» [۱۳۴]»

۲. عزاداری امام سجاد؛ حزن امام سجاد بر آن حضرت به صورتی بود که دوران زندگی او، همراه با اشک بود. عمده اشک آن حضرت بر مصایب سیدالشهداء بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده ها، عمه ها و خواهرانش گذشته بود تا آنجا که وقتی آب می آوردند تا حضرت میل کند، اشک مبارک شان جاری می شد و می فرمود: چگونه بیاشامم در حالی که پسر پیامبر را تشنه کشتند؟ [۱۳۵] و می فرمودند: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه زهرا علیهاالسلام را به یاد می آورم گریه ام می گیرد» [۱۳۶]»

امام صادق به زراره فرمود: «جدم علی بن الحسین هرگاه حسین بن علی را به یاد می آورد، آن قدر اشک می ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می شد و بر گریه او حاضران گریه می کردند» [۱۳۷]»

۳. عزاداری امام محمد باقر؛ امام باقر در روز عاشورا برای امام حسین مجلس عزا برپا می کرد و بر مصایب آن حضرت گریه می کردند. در یکی از مجالس عزا، با حضور امام باقر کمیت شعر می خواند، وقتی به اینجا رسید که: «قتیل بالطف...»، امام باقر گریه زیاد کرده، فرمودند: «ای کمیت! اگر سرمایه ای داشتیم در پاداش این شعرت به تو می بخشیدیم؛ اما پاداش تو همان دعایی است که رسول خدا درباره حسان بن ثابت فرمودند که همواره به جهت دفاع از ما اهل بیت، مورد تأیید روح القدس خواهی بود» [۱۳۸]»

۴. عزاداری امام صادق؛ امام موسی کاظم می فرماید: «چون ماه محرم فرا می رسید، دیگر پدرم خندان نبود؛ بلکه اندوه از چهره اش نمایان می شد و اشک بر گونه اش جاری بود، تا آنکه روز دهم محرم فرا می رسید. در این روز مصیبت و اندوه امام به نهایت می رسید. پیوسته می گریست و می فرمود: امروز، روزی است که جدم حسین بن علی به شهادت رسید» [۱۳۹]»

۵. عزاداری امام موسی کاظم؛ از امام رضا نقل شده است که فرمود: «چون ماه محرم فرا می رسید، کسی پدرم را خندان نمی دید و این وضع ادامه داشت تا روز عاشورا؛ در این روز پدرم را اندوه و حزن و مصیبت فرا می گرفت و می گریست و می گفت: در چنین روزی حسین را که درود خدا بر او باد، کشتند» [۱۴۰]»

۶. عزاداری امام رضا؛ گریه امام رضا در حدی بود که فرمودند: «همانا روز مصیبت امام حسین، پلک چشمان ما را مجروح نموده و اشک ما را جاری ساخته است» [۱۴۱]»

دعبل خدمت حضرت رضا آمد. آن حضرت درباره شعر و گریه بر سیدالشهدا کلماتی چند فرمودند؛ از جمله اینکه: «ای دعبل! کسی که بر مصایب جدم حسین گریه کند، خداوند گناهان او را می آمرزد. آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده خود پرده ای زدند تا بر مصایب امام حسین اشک بریزند.»

سپس به دعبل فرمودند: «برای امام حسین مرثیه بخوان، که تا زنده ای تو ناصر و ماح ما هستی، تا قدرت داری از نصرت ما کوتاهی مکن». دعبل در حالتی که اشک از چشمانش می ریخت، قرائت کرد:

أفاطم لوخلت الحسین مجد لا

و قد مات عطشانا بشط فرات

صدای گریه امام رضا و اهل بیت آن حضرت بلند شد [۱۴۲].

۷۰. عزاداری امام زمان (عج)؛ بنابر روایات، امام زمان (عج) در زمان غیبت و ظهور بر شهادت جدّشان گریه می کنند. آن حضرت خطاب به جد بزرگوارشان سیدالشهدا می فرمایند:

«فلئن اخرجتني الدهور و عاقني عن نصرک المقدور، و لم اکن لمن حاربک محارباً و لمن نصب لک العداوة مناصباً فلا تذبّک صباحاً و مساءً و لابیکن لک بدل الدموع دماً، حسرةً علیک و تأسفاً علی ما دهاک» [۱۴۳]؛ «اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ کنم و با بدخواهان تو پیکار نمایم؛ هم اکنون هر صبح و شام بر شما اشک می ریزم و به جای اشک در مصیبت شما خون از دیده می بارم و آه حسرت از دل پر درد بر این ماجرا می کشم.»

در سوگ تو با سوز درون می گریم

از نیل و فرات و شط، فزون می گریم

گر چشمه چشم من، بخشکد تا حشر

از دیده به جای اشک، خون می گریم [۱۴۴]

عزاداری و دوران صفویه

آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟

عزاداری بر امام حسین از زمان شهادت او بوده است؛ ولی تا زمان آل بویه (در سال ۳۵۲ ق) این عزاداری مخفی بود. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین، علنی نبود و نهانی در خانه ها انجام می گرفت؛ اما در نیمه دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می یافت. عموم مورخان اسلامی - مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته اند؛ از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب

البدایة و النهایة و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران - در ضمن ذکر وقایع سال ۳۵۲ و سال های بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته اند.

از جمله ابن الجوزی گفته است: در سال ۳۵۲ معزالدوله دیلمی، دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها، هریسه (حلیم) نپختند، مردم آب ننوشتند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند، زنان به سر و روی خود می زدند و بر حسین ندبه می کردند [۱۴۵].

به قول همدانی: در این روز، زنان، موی پریشان در حالی که [به رسم عزاداری] صورت های خود را سیاه کرده بودند، در کوچه ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین سیلی به صورت خود می زدند [۱۴۶] بنا بر گفته شافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می شد [۱۴۷]. ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است: که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند؛ زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم - که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سال ها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می گرفت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می انداختند [۱۴۸].

در همین سال ها که فاطمیه و اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای ۳۶۳، جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می شد که مراسم مزبور در سال های قبل نیز معمول بوده است)، به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن) رفتند و در آن دو مکان، شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین کردند. مراسم عاشورا در زمان فاطمیان هر سال برپا می شد: بازارها را می بستند و مردم دسته جمعی در حالی که با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می خواندند و نوحه گری می کردند؛ به مسجد جامع قاهره می رفتند [۱۴۹].

بعد از آن به دلیل در انزوا قرار گرفتن تشیع، مراسم عزاداری خیلی علنی نبود، هر چند وضعیت بهتر از قبل زمان آل بویه بود. آنچه از بعضی منابع به دست می آید - خصوصاً کتاب روضه الشهداء کاشفی - قبل از زمان صفویه نیز مجالس سوگواری برای اباعبدالله برپا می شده است [۱۵۰]. پس از صفویه به دلیل ترویج تشیع، عزاداری شکل عام و علنی تری به خود گرفت.

عزاداری در زمان پیامبر(ص)

آیا شیوه های عزاداری که در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یک نوع بدعت گذاری در دین نیست؟

یکم. باید توجه کرد که شیوه های عزاداری، غیر از ماهیت عزاداری است. در واقع عزاداری یک اصلی است که به گونه های متفاوت و در شکل های مختلف، ظهور می کند؛ بنابراین آنها صرفاً یک ابزارند نه بیشتر.

دوم. ابزار و اظهار ماهیت باید با محتوای عزاداری و مغز پیام متناسب باشد؛ به صورتی که بتواند با بهترین، شیواترین، نافذترین و نافع ترین وجهی، پیام و درس و آموزه را به دیگران منتقل کند. به بیان دیگر، باید لباسی باشد که به قامت آن راست آید؛ نه کوچک تر و نه بزرگتر. اگر کوچک باشد، که همه پیام را پوشش نمی دهد و اگر بزرگ تر باشد، ذهن مخاطب را منحرف می کند و او را از اصل فهم حقیقت باز می دارد.

سوم. می توان برای ابلاغ محتوای پیام، از ابزارهایی که در فرهنگ و تمدن ملل گوناگون وجود دارد سود جست و آنها را به خدمت گرفت؛ چنان که اسلام زبان اردو را در هند به خدمت گرفت و آن را ابزاری برای صدور اسلام به شبه قاره قرار داد. یا فلسفه را از یونان گرفت و آن را در خدمت آموزه های وحیانی گذاشت و...

چهارم. اسلام به آداب و رسوم ملل تا زمانی که با آموزه های اصلی و گوهر اسلام در تضاد و تهاافت نباشد، احترام گذاشته و هیچ منعی نسبت به آنها روا نمی دارد؛ مثلاً اسلام هیچ گاه برای زبان و رنگ لباس و کیفیت غذای ملل مختلف، فنون، صنایع و علوم - مادامی که با روح اسلام منافات نداشته باشد - محدودیتی قائل نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، از دیدگاه اسلام «عزاداری و سوگواری» اهل بیت، می تواند در قالب ها، فرم ها و ابزاری که در میان ملل و اقوام مختلف مرسوم بوده، محقق شود و به شیوه های گوناگون تجلی یابد. این تا زمانی است که قالب ها؛ شکل ها، شیوه ها و گونه ها، به اصل پیام و محتوا لطمه وارد نسازد؛ بلکه به بهترین نحو پیام را در ذهن و جان مخاطب جای دهد. از این رو استفاده از شیوه های عزاداری که در زمان صدر اسلام نبوده (مانند زنجیرزنی، سینه زنی، تعزیه و ...) نه تنها بدعت در دین نیست؛ بلکه مددکار اسلام بوده و می تواند در حد خود، شعارهای عاشورا و اهل بیت را به گوش انسان معاصر رسانده و قلب او را به سمت باور بدان ها سوق دهد.

در هر حال تأکید می کنیم که این ها تنها ابزارند نه بیشتر و باید همواره جنبه ابزاری آنها حفظ شود؛ نه آن که خدای ناکرده ابزار بر جان مسأله فائق آید! ابزار تنها پلی برای گذشتن و رسیدن به بن و مایه مطلب است و هیچ گاه هدف اولی نمی باشد. آنچه گاهی مشاهده می شود، متأسفانه همین قصه تلخ است که عده ای از روی نادانی، به ظاهر بیش از باطن اهمیت می دهند و اصل موضوع را مغفول می گذارند.

عزاداری امامان (ع)

چرا عزاداری سایر امامان، مانند عزاداری امام حسین نیست؟

این به دلیل گستره کمی و کیفی واقعه عاشورا است. وضعیت خاص جهان اسلام و مسلمانان، حالات حاکمان مسلمان و ظلم های فراوان آنان، در بند کشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، سلب امنیت، تشدید ظلم علیه شیعیان، فراموشی آموزه هایی چون امر به معروف و نهی از منکر، شیوع بدعت ها و ورود آنها به دین، اخلاق در وحدت مسلمانان، فراموشی اخلاق اسلامی و

انسانی و ... از یک سو و موقعیت ویژه اباعبدالله از جهت مظلومیت و تنهایی، کیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیکی با آن حضرت و اصحاب و اهل و عیالش، آموزه ها و درس های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به خصوص امام حسین از سوی دیگر؛^[۱۵۱] همه و همه شکل خاصی به این حادثه داده است که ابعاد گوناگون، پیچیده و ژرف آن، موضوعات و مسائل فراوانی را برای تحقیق و پژوهش فراروی محققان قرار داده است و این با توجه به وجود هزاران کتابی است که تاکنون در زمینه این رویداد، به نگارش درآمده است.

حضرت رسول امام علی، حضرت زهرا علیهاالسلام، امام حسن مجتبی و معصومان پس از اباعبدالله ؛ به دلیل همین ویژگی های خاص و منحصر به فرد قصه کربلا، این همه بر احیای یاد کرد آن در قالب عزاداری تأکید فرموده اند^[۱۵۲].

به هر روی نفس حوادث عاشورا و ابعاد گوناگون آن، آن را واقعه ای بی نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان که امام صادق فرمود: «لا یوم کیومک یا اباعبدالله^[۱۵۳]» و روشن است که نکوداشت هر واقعه ای، به گستردگی آن بستگی دارد و چون حادثه عاشورا چنین است، عزاداری آن نیز کما و کیفاً با عزاداری برای واقعه های دیگر قابل مقایسه نیست.

فلسفه سیاه پوشی

فلسفه سیاه پوشی در ایام عزاداری چیست؟

رنگ سیاه از جهات گوناگون، آثار و خواص مختلف دارد و به اعتبار هر یک

از این خواص، در مورد یا مواردی خاص، فرد یا گروهی مخصوص برای منظور ویژه خویش از آن بهره می گیرند. رنگ سیاه از جهتی رنگ پوشش است؛ یعنی، رنگ تیره سبب استتار و اختفا می گردد و گاه برای چنین امری به کار گرفته می شود^[۱۵۴].

رنگ سیاه از جهت دیگر، رنگ هیبت و تشخص است و از این رو، لباس رسمی شخصیت ها نوعاً سیاه یا سرمه ای سیر است، و در نقل های تاریخی موارد فراوانی را می توان یافت که برای نشان دادن هیبت و تشخص فرد، گروه، حکومت یا مسأله ای از این رنگ استفاده می شده است^[۱۵۵].

یکی دیگر از خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که این رنگ به صورت طبیعی، رنگی حزن آور و دلگیر و مناسب عزا و ماتم است. از همین رو، بسیاری از مردم جهان، از این رنگ به عنوان اظهار غم و اندوه از مرگ دوستان و عزیزان خود سود می جویند.

اما باید توجه داشت که انتخاب رنگ سیاه در ایام سوگواری - علاوه بر نکته فوق - علتی منطقی - عاطفی نیز دارد و آن عبارت است از این حقیقت که کسی که در ماتم عزیزان خویش، جامه سیاه می پوشد و در و دیوار را سیاهپوش می کند، با این عمل می خواهد بگوید و بفهماند که: «تو، مایه روشنی چشم من و در حکم فروغ دیدگان من بودی و دفن پیکر تو در دل خاک بسان افول ماه و خورشید در چاه مغرب، سینه حیات و زندگی را در چشمم تیره و تار ساخته و زمین و زمان را در سیاهی و ظلمت فرو برده است.»

چنان که حضرت زهرا علیهاالسلام در روز هشتم رحلت حضرت رسول بر سر قبر آن حضرت رفت و فریاد برآورد: «یا ابتاه انقطعت بک الدنیا بانوارها و زوت زهرتها و کانت ببهجتک زاهره فقد اسودّ نهارها، فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها ... و الأسی لازمنا»^[۱۵۶]...؛ «ای پدر! تو رفتی و با رفتن تو، دنیا روشنی های خویش را از ما برگرفت و نعمت و خوشی اش را از ما دریغ کرد. جهان، به حسن و جمال تو، روشن و درخشان بود اولی اکنون با رفتن تو آروز روشن آن سیاه گشته و تر و خشکش حکایت از شب های بس تاریک دارد ... و حزن و اندوه، همواره، ملازم ما است ...».

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است

و ز عمر، مرا جز شب دیجور نمانده است

بنابراین، سیاه پوشی، به دلیل رمز و رازی که در این رنگ نهفته است؛ به عنوان یک رسم طبیعی و سنت منطقی نشان حزن و اندوه دارد و پیروان اهل بیت در ایام عزاداری، لباس سیاه بر تن می کنند؛ زیرا لباس سیاه، نشانه عشق و دوستی به ساحت آنان، اعلام جانبداری از سرور آزادگان، در جبهه ستیز حق و باطل و اظهار تیره شدن آفاق حیات معنوی است^[۱۵۷].

لباس مشکین در عزاداری امامان نور - خصوصاً سالار شهیدان - جسمی تیره، ولی جانی روشن دارد. در ظاهر سیاه است ولی در باطن سپید و چه خوش گفته است شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

سیاهی گر بدانی نور ذات است / به تاریکی درون، آب حیات است

چه می گویم، که هست این نکته باریک / شب روشن میان روز تاریک

پیشینه سیاه پوشی

آیا سیاه پوشی در میان ملل دیگر رایج است؟ آیا سیاه پوشی از سوی عباسیان یا اعراب پس از اسلام به ایران منتقل شده است و در تمدن ایران چنین چیزی وجود ندارد؟

یکم. سیاه پوشی، سنت منطقی بشر، در طول تاریخ بوده است: از ایران باستان گرفته تا یونان و اعراب جاهلیت.

دوم. سیاه پوشی از سوی عباسیان یا اعراب پس از اسلام، به ایران منتقل نشده؛ بلکه از دیر باز این سلوک عملی و ظاهری در فرهنگ و تمدن ملت ایران ریشه داشته است. توجه به نکات ذیل این دو مسأله را روشن می کند:

۱. سابقه سیاه پوشی

شواهد فراوان تاریخی و ادبی، بیانگر این حقیقت است که بسیاری از ملل و اقوام جهان، از دیر زمان، در ایام عزا سیاه می پوشیده اند. به دلیل مجال اندک به ذکر چند نمونه از ایران، یونان باستان و اعراب اشاره می شود:

الف. ایران باستان؛ شواهد فراوانی در متون کهن ایرانی وجود دارد که سیاه پوشی را نشان ماتم و اندوه قلمداد کرده است. شاهنامه فردوسی - که بیانگر فرهنگ و تمدن کهن ایران است - پر است از مواردی که جامه سیاه را نمود عزا و غم تلقی کرده است.

در خصوص زمانی که رستم به دست برادرش شغاد، ناجوانمردانه کشته شد، فردوسی می سراید:

به یک سال در سیستان سوگ بود

همه جامه هاشان، سیاه و کبود

در عصر ساسانیان نیز، هنگامی که بهرام گور درگذشت ولیعهدش یزدگرد، چنین کرد:

چهل روز سوگ پدر داشت راه

بیوشید لشگر کبود و سیاه

فریدون هم که از جهان درگذشت، نواده و جانشین وی چنین کرد:

منوچهر، یک هفته با درد بود

دو چشمش پر از آب و رخ زرد بود

سپاهش همه کرده جامه سیاه

توان گشته شاه و غریوان سیاه

و این سیاه پوشی تا هم اکنون در ایران رایج است ^[۱۵۸].

ب. یونان باستان؛ در اساطیر یونان باستان، آمده است: زمانی که تیتس از قتل پاتروکلوس به دست هکتور، شدیداً اندوهگین شد؛ به نشانه عزا، سیاه ترین جامه هایش را پوشید.

این امر نشانگر آن است که قدمت رسم سیاه پوشی در یونان، به عصر هومر بازمی گردد. در میان عبرانیان (یهودیان قدیم) نیز رسم آن بود که در عزای بستگان خویش، سرها را می تراشیدند و بر آن خاکستر می پاشیدند و لباس شان در این گونه مواقع، سیاه رنگ یا نزدیک به آن بود [۱۵۹].

بستانی در دائرة المعارف خود، رنگ سیاه را برای عزا در تمدن اروپای قرن های اخیر، به عنوان مناسب ترین رنگ گزارش کرده، می نویسد: طول دوران عزاداری - بر حسب درجه نزدیکی به مرده - از یک هفته تا یک سال طول می کشد و بیوه زنان، دست کم تا یک سال عزا می گیرند و در این مدت لباس های آنان سیاه رنگ و خالی از هرگونه نقش و نگار و زیورآلات است [۱۶۰].

ج. اعراب؛ تاریخ، شعر، لغت و سیره نشان می دهد که اعراب - از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز - رنگ سیاه را رنگ عزا شناخته اند.

زمخشری (ادیب و مفسر قرن ششم) می نویسد: یکی از ادیبان گوید: راهبی سیاه پوش را دیدم و بدو گفتم: چرا سیاه پوشیده ای؟ گفت: عرب زمانی که کسی از

آنها می میرد، چه می پوشد؟ گفتم سیاه می پوشد، گفت من نیز در عزای گناهان سیاه پوشیده ام [۱۶۱].

در کتاب های تاریخی، گزارش شده است: که عرب، در مواقع مصیبت، جامه خویش به رنگ سیاه می کرد [۱۶۲]. در عصر پیامبر پس از پایان جنگ بدر - که هفتاد تن از مشرکان و قریش به دست مسلمین به خاک هلاکت افتادند - زنان مکه در سوگ کشتگان خویش، جامه سیاه پوشیده اند [۱۶۳].

این شواهد تاریخی و ادبی، نشان می دهد که رنگ سیاه از دیر باز در میان بسیاری از ملل و اقوام نشان عزا و اندوه بوده است و این امر اختصاص به ایران یا دوران اسلام نداشته است؛ بلکه اعراب پیش از اسلام، ایرانیان و یونانیان باستان نیز به رسم عزا، جامه سیاه یا کبود می پوشیده اند [۱۶۴].

۲. سیاه پوشی در میان اهل بیت

گزارش های مستند بیانگر این حقیقت است که پیامبر اسلام و ائمه اطهار نیز مهر تأیید بر این سنت منطقی و رسم طبیعی گذاشته و خود در مقام عمل، در عزای عزیزان خویش سیاه پوشیده اند.

به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، امام حسن در سوگ امیرمؤمنان علی، جامه های سیاه بر تن کرد و با همین جامه به میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند [۱۶۵].

بنابر حدیثی که اکثر محدثان آن را نقل کرده اند، امام باقر فرمودند: زنان

بنی هاشم در سوگ ابا عبد الله جامه سیاه بر تن کردند: «لما قتل الحسين بن علی لبس نساء بنی هاشم السواد و المسوح و کن لاتشتکین من حر و لابرء و کان علی بن الحسين يعمل لهن الطعام للمأتم» [۱۶۶]؛ زمانی که امام حسین بن علی به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس های سیاه و جامه های خشن موین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی کردند. [پدرم] علی بن الحسين به علت [اشتغال آنان به] مراسم عزاداری، برای شان غذا درست می کرد.»

۳. فلسفه سیاه پوشی عباسیان

عباسیان، که در طول قیام، داعیه خون خواهی شهیدان اهل بیت را داشته اند و زمانی که به قدرت رسیدند، دولت خود را دولت آل محمد و ادامه خلافت علی ابن ابی طالب قلمداد کردند و نخست وزیر خویش ابوسلمه خلال را وزیر آل محمد و سردار مشهورشان ابومسلم خراسانی را امین یا امیر آل محمد نامیدند.

لباس سیاه در تداوم سیاه پوشی ماتم و اندوه فقدان عزّت پیامبر و مصایبی که بر اهل بیت رفته بود، انتخاب کردند؛^[۱۶۷] نه آنکه آنان سیاه پوشی را در ایران و بلاد اسلامی، پایه گذاری کنند؛ زیرا سیاه پوشی در عزای از دست رفتگان، منش طبیعی و رایج بود؛ خصوصاً سیاه پوشی در عزای شهیدان اهل بیت.

بنی عباس به بهانه خون خواهی شهیدان مظلوم کربلا و زید و یحیی، پرچم سیاه و سیاه پوشی را به عنوان ابراز و اعلام عزای شهیدای اهل بیت برگزیدند و با این ترفند، دوستداران اهل بیت را به دور خود گردآوردند برای آن که این تبلیغ ظاهری را در اذهان مردم زنده نگه دارند؛ پس از به قدرت رسیدن، در ظاهر سیاهی پرچم و لباس را شعار همیشگی خویش ساختند^[۱۶۸].

به دلیل همین فریبندگی ظاهری بود که امام صادق و دیگر ائمه به رنگ و لباس سیاه تعریضاتی داشتند؛ یعنی، مخالفت امام در این موارد، ناظر به سیاه پوشی رسمی و خاصی بود که از سوی بنی عباس تحمیل شده و نماد بستگی و اطاعت از حکومت جائرانه آنان بوده است؛ نه سیاه پوشی بر اهل عزا و ماتم بر سوگ از دست رفتگان و خصوصاً مصایب اهل بیت^[۱۶۹].

ثواب عزاداری

وجود روایاتی که ثواب عزاداری برای امام حسین را بی حد و مرز ذکر می کند تا چه اندازه صحیح است؟

عزاداری برای سالار شهیدان، آقا اباعبدالله الحسین از بزرگ ترین اسباب تقرب به خداوند و دارای اجر و ثواب فراوان می باشد. روایات بسیاری در این خصوص در کتاب های معتبر وارد شده که در میان آنها، احادیث دارای اعتبار کافی و قابل اعتماد نیز فراوان است.

در این مورد چند نکته اساسی را باید در نظر گرفت:

۱. این گونه روایات نیز مشتمل بر صحیح و سقیم هستند.

۲. مقصود از روایت هایی که آثار خاصی را برای بعضی از اعمال ذکر کرده اند، این نیست که فلان عمل «علت تامه» آن اثر است؛ بلکه مقصود اقتضای اثر است. «علت تامه» مجموع علل مؤثر بر یک چیز با رفع تمام موانع است. تأثیر چنین علتی بر معلول، حتمی و ضروری است و به هیچ وجه تخلف بردار نیست. در حالی که «مقتضی»، یکی از شرایط مؤثر بر یک پدیده است که در صورت نبود موانع، می تواند اثر کند؛ ولی اگر مانعی بر سر راه آن قرار گیرد، توان تأثیر ندارد. چنین چیزی در جهان مادیات و اسباب و مسببات طبیعی نیز هست؛ مثلاً اگر گفته می شود: «آتش سبب احتراق چوب است»، به نحو مقتضی است؛ یعنی، تا دیگر شرایط مانند وجود اکسیژن پدیدار نشود و موانع بر طرف نگردد، عمل احتراق صورت نخواهد گرفت.

بنابر این اگر کسی چوب تری را در آتش اندازد و با گذشت چند دقیقه، از احتراق خبری نباشد، نباید در آن گزاره تردید کند؛ بلکه باید جست و جو کند که آیا آن گزاره مشروط به شرایطی نیز هست یا نه؟ و آیا مانعی برای تأثیر آتش در چوب وجود دارد یا خیر؟ آن گاه خواهد دید که این گزاره - ضمن دارا بودن ارزش صدق - مشروط به شرایط متعددی است؛ از قبیل وجود اکسیژن و نبود موانعی چون رطوبت در چوب، تناسب میزان حرارت آتش با مقدار مقاومت چوب و ... لیکن اگر تمام شرایط و رفع موانع مفروض پدید آمد؛ یعنی، علت تامه محقق شد، حتماً چوب آتش خواهد

گرفت و تخلف آن، به معنای کذب گزارو یاد شده است. تأثیر این اعمال نیز به نحو «جزاء العله» و «مقتضی» است و همواره بادیگر شرایط عمل می کند.

اما اینکه آن شرایط دقیقاً چیست؟ سهم هر یک تا چه اندازه است؟ آیا تأثیر

این عمل و هر شرط دیگری، در همه موارد یکسان است؟ یا ممکن است در موردی نقش اصلی تری را ایفا کند و در جای دیگر عامل دیگر؟ مکانیسم تأثیر چگونه است؟ آیا دیگر ابزارها را در اثرگذاری تقویت می کند یا خود مستقیماً اثر می گذارد؟ اینها و ده ها سؤال دیگر، مسائلی است که ریشه عقلی و فکری بشر هنوز در حدی نیست که بتواند به طور کاملاً دقیق، به آنها پاسخ دهد و یکی از خدمات بزرگ پیامبران به بشر، آگاه سازی وی از وجود چنین عاملی است که عقل به تنهایی قادر به شناخت آن نیست.

آنچه به طور کلی می توان با ژرف کاوی فلسفی و تحقیق در نصوص دینی دریافت، این است که: دایره علیت، منحصر به علل و معلولات مادی نیست؛ بلکه علل طبیعی مقهور ماورای طبیعت هستند.

۳۰ گستره کمی و کیفی ثواب هایی که بر گریه، عزاداری و زیارت امام حسین ذکر شده است، تعجبی ندارد؛ زیرا در مقابل آن همه ایثار، شجاعت، توکل، رضا، مردانگی، آزادگی و ... و بالاتر مصایبی که آن حضرت متحمل شدند، این همه ثواب جا دارد. توجه و دقت در داستان ذیل، این مطلب را روشن تر می سازد.

علامه بحرالعلوم به سامرا می رفت، در راه به مسأله گریه بر امام حسین که باعث آمرزش گناهان می شود - فکر می کرد. عربی بر مرکبی سوار، مقابلش رسید و سلام کرد و پرسید: جناب سید، شما را متفکر می بینم؟ اگر مسأله علمی است بفرمایید، شاید من هم چیزی بگویم.

بحرالعلوم فرمود: در این فکر بودم که چگونه می شود حق تعالی این همه ثواب به زائران و گریه کنندگان حضرت سیدالشهدا می دهد؛ مانند آن که: «هر قدمی که زائر برمی دارد، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می شود، و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره اش آمرزیده می شود؟»

آن سوار عرب فرمود: تعجب مکن! من برای شما مثل می آورم تا مشکل حل گردد. سلطانی در شکارگاه از همراهانش دورافتاده بود. در آن بیابان وارد خیمه ای شد و پیرزنی را با پسرش در گوشه خیمه دید. آنان بزی داشتند که زندگی شان از شیر آن بز تأمین می شود و غیر از آن چیز دیگری نداشتند. آن پیرزن، بز را برای سلطان ذبح کرد و طعامی حاضر کرد. او سلطان را نمی شناخت و فقط برای اکرام مهمان، این عمل را انجام داد. سلطان شب را آنجا ماند و روز بعد در دیدار عمومی، واقعه دیشب خود را نقل نمود و گفت: من در شکارگاه از غلامان دور افتادم و در حالی که شدیداً تشنه و گرسنه شده بودم و هوا به شدت گرم بود، به خیمه آن پیرزن رفتم، او مرا نمی شناخت و در همان حال سرمایه او و پسرش بزی بود که از شیر آن، زندگی را می گذراندند. آن را کشتند و برای من غذا آماده کردند. حال در عوض این محبت، به این پیرزن و پسرش چه بدهم و چگونه تلافی کنم؟

یکی از وزیران گفت: صد گوسفند به او بدهید، دیگری گفت: صد گوسفند و صد اشرفی به او بدهید، دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است. اگر سلطنت و تاج و تخت را بدهم، مکافات به مثل کرده ام. چون آنها هر چه داشتند به من دادند، من هم باید هر چه دارم به آنان بدهم.

حضرت سیدالشهدا هر چه داشت از مال، اهل و عیال، پسر، برادر، فرزند و سر و پیکر، همه و همه را در راه خدا داد. حال اگر خداوند بر زائران و گریه کنندگان آن حضرت، آن همه اجر و پاداش و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود. این را فرمود و از نظر سید بحرالعلوم غایب شد [۱۷۰].

اهمیت زیارت عاشورا

علت اهمیت زیارت عاشورا چیست؟ فواید آن چیست؟

درباره زیارت حضرت سیدالشهدا روایات فراوانی وجود دارد^[۱۷۱] و در خصوص زیارت عاشورای معروف، احادیث متعددی از امام باقر و امام صادق نقل شده است^[۱۷۲]. امام باقر این زیارت را به یکی از اصحابش به نام «علقمه بن محمد حضری» آموزش داده است.

از آن جا که زیارت نوعی اعلام موضع و مشخص کردن خط فکری است و آثار سازنده عجیبی دارد، آنچه به عنوان متن زیارتی خوانده می شود، از نظر محتوا و جهت دهی، از حساسیتی ویژه برخوردار است. به همین جهت ائمه با آموختن نحوه زیارت به یاران خود، به این عمل سازنده جهت و غنای بیشتری بخشیده اند؛ به گونه ای که زیارتنامه های رسیده از معصومان - مانند زیارت جامعه کبیره، عاشورا، آل یاسین و ناحیه مقدسه - گنجینه ای از تعلیم و آموزش های عالی آنان است.

زیارت عاشورا - که از تعلیم امام باقر است - به سبب آثار سازنده فردی و اجتماعی و بیان مواضع فکری و عقیدتی شیعه و نشانه گرفتن خط انحراف، اهمیت ویژه دارد. شماری از دستاوردهای این زیارت عبارت است از:

۱. ایجاد پیوند معنوی با خاندان عصمت و تشدید علاقه و محبت به آنان

این محبت موجب می شود، زائر آن بزرگان را الگوی خویش سازد و در جهت همسویی فکری و عملی با آنان بکوشد؛ همچنان که در قسمتی از زیارت، از خدا می خواهد زندگی و مرگش را یکسره همانند آنان قرار دهد: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد».»

از آنجا که این محبت به خاطر خداوند است - و خاندان عصمت از آن جهت که الهی و منسوب به اویند، محبوب واقع شده اند - مایه تقرب به خداوند است. در قسمتی از زیارت چنین می خوانیم: «اللهم انی اتقرب الیک بالموالاة لنبیک و ال نبیک».»

۲. پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر

تکرار لعن و نفرین بر ستمگران در این زیارت، موجب پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر می شود. او با اعلام برائت و نفرت از ستمگران و ابراز محبت به پیروان حق و دوستان خاندان عصمت، پایه های ایمان دینی خود را مستحکم می کند. مگر ایمان چیزی جز حب و بغض در راه خدا است: «هل الايمان الا الحب والبغض»؟ مؤمن واقعی در برابر ستم بی موضع نیست. از ستمگر نفرت و انزجار آشکاری دارد و با مظلوم و جبهه حق اعلام همراهی می کند: «یا ابا عبدالله انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم».»

۳. دوری جستن از خط انحراف

در این زیارت، ریشه های ظلم هدف قرار می گیرد: «فلعن الله امهً اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البيت و لعن الله امهً دفعتکم عن مقامکم و ازالکم عن مراتبکم الی رتبکم الله فیها». ستمی که در عاشورا تحقق یافت، در قلب تاریخ ستم ریشه دارد. این ظلم یک حلقه از حلقه های ستمی است که بانحراف مسیر اصیل خلافت آغاز شد.

در این زیارت آمده است: «فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیائکم و رزقنی البرائة من اعدائکم، ان يجعلنی معکم فی الدنیا و الآخرة و ان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا و الآخرة». زائر پس از آنکه به حق معرفت پیدا کرد و ستم و ستمگر را شناخت و از آنان دوری جست، با ثبات قدم در مکتب خاندان عصمت و پیروی عملی از آنان، خود را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می دهد؛ یعنی، اسوه ها و الگوهای هدایت را - که از سوی خداوند منصوب شده اند - سرمشق خود قرار می دهد و همگامی با آنان را می طلبد.

۵. ترویج روحیه شهادت طلبی و ایثار و فداکاری در راه خدا

۶. احیای مکتب و راه و هدف خاندان عصمت

اهمیت و انواع گریه

گریه در فرهنگ شیعی چه جایگاهی دارد که این همه بر آن تأکید شده است؟

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که در جهان هستی، بسیاری مطالب از اسرار است و انسان ها از آنها بی خبرند. برخی نیز تنها به ظواهر پدیده ها توجه دارند و فهم خویش را در همان نمود، محدود می کنند و هیچ گاه نمی اندیشند که در ورای امر ظاهری، امری مهم تر و عظیم تر نهفته است.

گریه نیز از جمله همین امور است. بسیاری تخیل می کنند که گریه صرفا امری است حکایتگر و نشان دهنده تألم و عواطف آدمی. برخی نیز کودکانه گریه را به باد استهزا گرفته، آن را نشانه ای از ارتجاع تلقی می کنند. عده ای دیگر منتقدانه می گویند: گریه جز خمودی، چیز دیگری به ارمغان نمی آورد و حال آن که دنیای امروز، دنیای تحرک و نشاط است و انسان جدید طالب شادی است؛ نه تشنه آب چشم.

امیدواریم با توضیحی مختصر از ابعاد گوناگون این پدیده، دیدگاه تشیع در خصوص حقیقت و جایگاه گریه مشخص شود.

الف. انواع گریه

گریه انواع و اقسامی دارد که مهم ترین آن با شرحی مختصر چنین است [۱۷۳]:

۱. گریه ترس و هراس: این نوع گریه غالبا در اطفال وجود دارد و در واقع کودک با این وسیله، ترس خویش را نمایان می کند.

۲. گریه جلب ترحم: خود بر دو قسم است: «طبیعی» که بسیار مؤثر و برانگیزاننده است؛ مانند گریه کودکی که پدر و مادر خویش را از دست داده است. «تصنعی»؛ که در ظاهر به دیگران می خواهد بیاوراند که ناراحت و اندوهگین است.

۳. گریه غم و اندوه: این گریه انعکاسی از ظلمتی که فضای درون را فرا گرفته ابراز می کند. جنبه مثبت این نوع گریه تنها تخلیه درون است و به همین جهت

است که پس از آن، آدمی کمی احساس آرامش می کند.

۴. گریه شوق و شادی: این نوع گریه ناشی از رقت قلبی است که غالبا پس از دوره ای از یأس و ناامیدی درباره موضوعی نمودار می گردد.

۵. گریه تقوا و رشد روحانی: این نوع گریه مختص مردان و زنان الهی است و بیان سوز درون و ابراز عجز و پشیمانی، پریشانی، توبه و عشق به معبود است. این گریه، موجب پالایش روح و زمینه ساز قرب به خداوند است.

گریه تقوا و پرهیزگاری، همان اشکی است که اگر از سوز دل، بر گونه ها جاری گردد؛ توجه حضرت حق را به بنده خود جلب کرده، بستر رحم و فضل او را فراهم می سازد.

تا نگرید ابر، کی خندد چمن

تا نگرید طفل، کی جوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق

که بگیریم تا رسد دایه شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان

کم دهد بی گریه شیر او را رایگان

گفت: فلیبکوا کثیرا گوش دار

تا بریزد شیر فضل کردگار [۱۷۴]

برای این گریه عواملی شمارش کرده اند:

۵- ۱. ندامت از گناهان؛ گاهی اشک مردان الهی، به دلیل پشیمانی از گناهی است که مرتکب شده اند. این اشک باعث می شود که آدمی از عمل زشت خود پشیمان گشته، عزم خود را بر ترک افعال ناپسند تقویت کند، چنان که امام علی می فرماید: «خوشا کسی که به فرمانبرداری پروردگار روی آرد و بر گناه خود بگرید.» [۱۷۵]

ورنمی تانی به کعبه لطف پر

عرضه کن بیچارگی بر چاره گر

زاری و گریه قوی سرمایه ای است

رحمت کلی قوی تر دایه ای است

دایه و مادر بهانه جو بود

تا که کی آن طفل او گریان شود

طفل حاجات شما را آفرید

تا بنالید و شود شیرش پدید

گفت: ادعو الله بی زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهرهاش^[۱۷۶]

۲-۵. احساس ابهام در بازگشت نهایی به سوی خدا؛ مشتاقان کوی الهی همیشه خود را در خطر می بینند و نگران از آن که آینده چه خواهد شد؟ و آنان چگونه به منزل مقصود بار خواهند یافت و با چه کیفیتی در محضر پروردگار حاضر خواهند شد؟! آیا تا رسیدن به معبود ازلی، از خدعه های نفس و مکر شیطان در امان اند؟ این نگرانی و احساس ابهام در رجعت به سوی خداوند، موجب گریه آنان می شود.

فرازهایی از مناجات امام سجاد حکایتگر این عامل است: «و مالی لا ابکی ولا ادری الی مایکون مصیری و اری نفسی تخادعنی و ایامی تختاتلنی و قد خفقت عند رأسی اجنحة الموت فما لا ابکی، ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی.»^[۱۷۷]...

۳-۵. شوق و محبت؛ دوستداران حقیقی پروردگار، از آنجا که تنها محبوب را او می دانند، گاهی از شوق و نشاط لقای او می گریند و زمانی از هجران او در شکوه اند. چنین گریه ای هم از فراق یار است و هم از شوق دیدار او.

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی

چه کنم که هست اینها گل خیر آشنایی^[۱۷۸]

۴-۵. خشیت؛ ترسی مبتنی بر بینش و فهم است و هنگامی که مردان و زنان الهی، عظمت خداوند را درک می کنند - البته به قدر فهمشان - خوف از حضرتش

پیدا کرده، این ترس موجب گریستن آنان می شود. امام صادق می فرماید: «هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که از محارم خدا اجتناب کند و چشمی که شب را در طاعت خدا بیدار باشد و چشمی که در دل شب از خشیت خدا گریه کند»^[۱۷۹].

۵-۵. فقدان دوستان حقیقی؛ از آنجا که از دیدگاه آیات قرآن و روایات، محبوبان الهی در شمار دوستان حقیقی به شمار می آیند و محبت به آنها، محبت به خدا است^[۱۸۰]؛ در صورت فقدان ظاهری چنین محبوبانی، مردان الهی گریان اند و گریه آنها در واقع به دلیل هجرانی است که در مراتب پایین تر از محبوب ازلی و انسان های کامل، برای آنان پیش آمده است.

این محبت از محبت ها جداست

حبّ محبوب خدا حبّ خداست

گریه ائمه بر یکدیگر، گریه رسول اکرم بر از دست دادن حمزه و همسر خود و ... همه ریشه در چنین گریه ای دارد^[۱۸۱].

۶-۵. نداشتن فضایل و اوصاف راستین؛ گاهی اشک مردان الهی بر نبود اوصافی است که باید در وجودشان تجلی می یافت و این گریه در هنگام اندیشه در داشته های انسان های برتر و راه طی کرده ها و فقدان آن در گریه کننده؛ شدت می گیرد و موجب آن می شود که آدمی در نیل به آن اوصاف کوشش کند.

به کنج میکده گریان و سرفکنده شدم

چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش^[۱۸۲]

فرازی از دعای امام سجاد نیز حکایتگر این عامل است: «واعنی بالبکاء علی نفسی فقد افنیت بالتسویف والآمال عمری»^[۱۸۳]»

ب. گریه ارزشی

هر چند در خصوص انواع گریه های دیگر، منعی وارد نشده است؛ ولی آنچه که در آموزه های قرآنی و روایی بر آن تأکید شده است؛ همان گریه تقوا و رشد روحانی است. گریه ای که در این سوی پرده، «سوز دل» و در آن سوی پرده «آرامش، لذت، ابتهاج و کرامت» است^[۱۸۴]. این سو، «غم و پریشانی دل» است و آن طرف، «ابتهاج، شراب طهور و لذت شهود»^[۱۸۵].

شاد از غم شو که غم دام لقاست

اندر این ره سوی پستی ارتقااست

غم یکی گنجست و رنج تو چوکان

لیک کی درگیرد این در کودکان^[۱۸۶]

این طرف گریه روحانی، گریه کردن است و در همان حال آن سوی قضیه، به حضرت معبود نزدیک شدن^[۱۸۷].

حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل

دیده دریا کنم از اشک ود ر او غوطه خورم

از دیدگاه قرآن و روایات این گریه، دارای خصایص ذیل است:

یکم. منشأ آن فهم و شعور است؛ گریه رشد روحانی - باتمام عواملش - از فهم و شعور سرچشمه می گیرد و از روی تقلید و گمان جاری نمی شود.

گریه پر جهل و پرتقلید و ظن

نیست همچون گریه آن مؤمن

تو قیاس گریه بر گریه مساز

هست زین گریه بدان راه دراز^[۱۸۸]

قرآن می فرماید: «ای رسول ما! به امت بگو: شما به این کتاب ایمان بیاورید یا نیاورید (مرا یکسان است) به درستی که به آنان که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن فرود آورند و گویند: پروردگار ما! پاک و منزّه است. البته وعده خدای ما محقق واقع خواهد شد و آنها با چشم گریان همه سر به خاک عبودیت نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می افزاید» [۱۸۹].»

از این آیات به روشنی استفاده می شود که: هر کس از علم بالا، فهم بالا و معرفت بالا بهره مند باشد؛ با شنیدن آیات قرآن به حقایق پی می برد و در این حال در محضر ربوبی، صورت بر خاک می نهد و با سوز دل اشک می ریزد به امید آن که به اشک چشم او نظری شود و عنایتی به سراغ وی آید. بنابراین آن که نمی فهمد، نه سوزی در دل دارد و نه اشکی در چشم.

آب در جـوزان نمی گیرد قرار

زانک آن جو نیست تشنه و آب خوار [۱۹۰]

مثلاً شخصی که نمی فهمد حقیقت گناه چیست و گناه چه تأثیر سویی در روح آدمی می گذارد؛ به راحتی معصیت می کند و همین معاصی موجب قساوت قلب او شده و قلب قسی، هیچ گاه سوز دل ندارد تا اشکی داشته باشد. از این رو در روایات وارد شده که: خشکی چشم به دلیل قساوت قلب است [۱۹۱] و قساوت قلب تنها به واسطه کثرت گناهان ایجاد می شود [۱۹۲] و مع الاسف این بدبختی نیز ریشه در جهل و عدم معرفت دارد.

تا نداند خویش را مجرم عنید

آب از چشمش کجا داند دوید [۱۹۳]

دوم. گریه سرمایه جهاد اکبر است؛ در جنگ با دشمن درونی، اسلحه انسان آه و گریه است؛ چنان که حضرت علی در دعای شریف کمیل فرموده است: «و سلاحه البكاء». خداوند این اسلحه کارآمد را به همه داده است؛ ولی افسوس که قدر و منزلت آن را نمی شناسیم.

سوم. گریه از انعام و تفضلات الهی است؛ خداوند متعال می فرماید: «آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند برایشان نعمت ارزانی داشت: از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم و هرگاه آیات خدای رحمان برایشان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به خاک می افتادند» [۱۹۴].»

خداوند در این آیه، سوز دل و گریه را از خصوصیات بارز پیامبران - که تعلیم دهندگان عارفان واقعی اند - می شمارد.

سوز دل، اشک روان، آه سحر

این همه از نظر لطف شما می بینم [۱۹۵]

چهارم. گریه از علایم الهی بودن عبد است؛ خداوند متعال می فرماید: «و چون آیاتی که به رسول فرستاده شد بشنوند، از دیدگان آنان اشک جاری می شود؛ زیرا حقانیت آنچه بر رسول نازل شده شناخته، گویند: بارالها! ما به رسول تو محمد و کتابت قرآن ایمان آوردیم، ما را در زمره گواهان صدیق او بنویس» [۱۹۶].»

پرسیمان معارفی - کتاب پرسش ها و پاسخ های دانشجویی - جلد ۱۳ ویژه ی محرم
پنجم. باطنش خنده و شادی است؛ گریه ارزشی از جمله اسرار الهی است که در این سوی پرده، سوز و آتش است؛ ولی در آن سوی پرده، شادی،
ابتهاج، لذت و لقا است [۱۹۷].

آتشی را شکل آبی داده اند

واندر آتش چشمه ای بگشاده اند [۱۹۸]

این طرف غم و پریشانی دل و اشک دیده ها است و آن طرف شادی دل.

غبار غم برود، حال به شود حافظ

تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار

ج. گریه ارزشی در روایات

منزلت گریه ارزشی - که همان گریه رشد و تقوای روحانی است - از پاره ای روایات، از جمله احادیث ذیل روشن می شود:

۱. امام صادق می فرماید: «نزدیک ترین حالت بنده نسبت به پروردگار عزوجل، حالتی است که او در سجده با گریه است» [۱۹۹].»

۲. امام باقر می فرماید: «هیچ قطره ای نیست که نزد خدای عزوجل محبوب تر باشد از قطره اشک در ظلمت شب که از خوف خدا باشد و غیر از جانب او منظوری نباشد» [۲۰۰].»

« ۳. واعوذ بک من قلب لایخشع و من عین لاتدمع؛ پناه می برم به تو از قلبی که خاشع و چشمی که اشک بار نباشد» [۲۰۱].»

« ۴. واعنی بالبکاء علی نفسی؛ و مرا به گریه به حال خود یاری کن» [۲۰۲].»

۵. امام صادق می فرماید: «اگر اشک چشمی نداشتی برای گریستن، حالت تباهی و حزن و اندوه داشته باش» [۲۰۳].»

چو نالان آیدت آب روان پیش

مدد بخشش ز آب دیده خویش

اشک ریختن

چه کنم در هنگام عزاداری و ذکر مصیبت قلب من بشکند و اشک بریزم؟

اولاً، خود حالت تباهی و حزن و اندوه داشتن در هنگام ذکر مصیبت، امری ارزشمند است؛ چنان که در روایات بدان تصریح شده است [۲۰۴].

ثانیا، منشأ گریه ارزشی، معرفت است؛ ازاین رو اگر احساس می کنیم که در هنگام ذکر مصیبت، حالت گریه نداشته و اشکی از چشمانمان جاری نمی شود، حتی قلبمان نیز متأثر و اندوهگین نمی گردد - البته به شرط آن که مطمئن باشیم نداشتن اشک ریشه در عوارض جسمانی ندارد - باید زمینه های ایجاد و توسعه معرفت به اهل بیت را در خود تقویت کرده و موانع معرفت را از میان برداریم.

زمینه های ایجاد و توسعه معرفت به اهل البیت عبارت است از:

۱. مطالعه تاریخ زندگانی آنان،

۲. مطالعه و تفکر در سخنان ایشان،

۳. شناخت خدا؛ زیرا آنان تجلی گاه اوصاف الهی اند وبا شناخت خدا و اوصاف او، می توان فضایل آنان را دریافت^[۲۰۵].

موانع معرفت؛ عمدتا به عملکرد ما برگشته، موجب قساوت قلب می شود^[۲۰۶] و موجب می گردد که حتی احساسات و عواطف ما در سیطره عقل ما نباشد. این موانع عبارتند از:

۱. زیاد سخن گفتن درغیر ذکر خدا^[۲۰۷]،

۲. گناه زیاد^[۲۰۸]،

۳. آرزوی زیاد^[۲۰۹]،

۴. گوش سپاری به امور لهو^[۲۱۰]،

۵. جمع کردن مال^[۲۱۱]،

۶. ترک عبادات^[۲۱۲]،

۷. همنشینی با افراد گمراه و ستمگر^[۲۱۳]،

۸. همنشینی با افراد فرومایه و پست^[۲۱۴]،

۹. خنده زیاد^[۲۱۵].

برای از بین رفتن قساوت قلب، در روایات اموری ذکر شده که مهم ترین آنها عبارت است از:

۱. یاد مرگ^[۲۱۶]،

۲. پند و اندرز^[۲۱۷]،

۳. تفکر در آیات الهی، قیامت و حال خوشتن [۲۱۸]،

۴. همنشینی با اندیشمندان [۲۱۹]،

۵. معاشرت با اهل فضل [۲۲۰]،

۶. گفت و گوی علمی [۲۲۱]،

۷. اطعام تهی دستان [۲۲۲]،

۸. مهربانی و محبت به ایتمام [۲۲۳]،

۹. ذکر خدا [۲۲۴]،

۱۰. اذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت [۲۲۵]،

۱۱. اقراءت قرآن [۲۲۶]،

۱۲. استغفار [۲۲۷] .

مهم تر از تمامی این امور، آن است که از خداوند متعال عاجزانه بخواهیم: به ما چشم اشک بار عنایت کند و در این میان، اهل بیت را واسطه قرارداده و از خود آنان نیز استمداد جوییم.

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی

زیر سایه یار خورشیدی شوی

رو بجو یار خدایی را تو زود

چون چنان کردی خدا یار تو بود [۲۲۸]

گریه و گناهکار

آیا صرف گریه کردن و عزاداری برای امام حسین برای افرادی که دچار روزمرگی و معاصی هستند، می تواند سودمند باشد؟

با توجه به حقیقت «شفاعت» پاسخ به این پرسش روشن می شود. در برخی روایات، مواردی ذکر شده که موجب می گردد انسان ها از گناهان، آلودگی ها، تعلقات و وابستگی ها پاک گردند.

براساس روایات سرّ این شفاعت - که یکی از مصادیق آن گریه بر اهل بیت و خصوصاً امام حسین بوده و هم گناهکاران را فرا می گیرد و هم غیرگناهکاران را - برقراری رابطه خاص میان انسان و معصومان است؛ یعنی، هر انسانی که با انسانی در زندگی دنیوی در ارتباط روحی بوده، هر دو در یک راه بودند، هم فکرند، هم سلیقه، هم عقیده و هم روش بودند، با هم آشنا بوده و به یکدیگر معرفت داشتند؛ نسبت به یکدیگر محبت و مودت داشتند و از نظر واقعیت یک رابطه تکوینی میان این دو انسان برقرار است.

بنابراین هر شخصی که به معصومان معتقد بوده و مطیع آنان باشد و حدالمقدور به گفته هایشان عمل کند، فکرش، فکر آنان و عقیده اش، عقیده آنان یا دست کم مشابه آنان باشد و بر این اساس به ایشان محبت و معرفت داشته باشد؛ این همه، بیانگر آن است که میان او و معصومان رابطه ای هست؛ یعنی، رابطه درونی میان وجود او و وجود معصومان در عالم ارواح و عالم باطن برقرار است. هر چه سنخیت او با معصومان بیشتر باشد، این ارتباط به همان اندازه قوی تر خواهد بود. هر چه کامل تر باشد، رابطه اش بیشتر و هر چه ناقص تر باشد رابطه اش کم و کمتر خواهد بود.

وقتی این رابطه رابطه تکوینی و واقعی پدید آمد؛ موجب می شود تا وحدتی میان او و معصومان ایجاد شود و این وحدت نتیجه خود را در قیامت به این صورت نشان می دهد که معصومان وی را - که یا گناهکار و آلوده است یا دل بسته و وابسته به غیر خدا - با جذبه خاص خود براساس وحدت و ارتباط تکوینی که با آنها پیدا کرده است، به سوی بالا کشیده و در رسیدن به جایگاه بهشتی و لقای حق و نجات از عذاب ها و رنج ها یاری می دهند.

با توجه به سرّ شفاعت، در خواهیم یافت که در آدمی، باید آمادگی لازم و کشش به سوی خدا وجود داشته باشد تا با ضمیمه شفاعت آنان، از گناه و تعلّق رهایی یابد و این آمادگی تنها در پرتو هم رنگی با روح آنان میسر می شود؛ یعنی، این نوع شفاعت، تنها به افرادی تعلق می گیرد که مؤمن بوده، عمل صالح داشته باشند و خداوند تا حدی از ایشان راضی بوده و آنان مطیع اوامر الهی و معصومان و پیرو راستین آنان باشند و خیلی طاغی و عاصی نباشند [۲۲۹].

بنابراین هر کسی، مشمول چنین شفاعتی نیست و هر کس با صرف گریه بر اباعبدالله راهی بهشت نمی شود و گناهانش بخشوده نمی گردد تا هر خلاقی را مرتکب شود و با صرف محبت و رابطه و گریه، بپندارد که از عذاب ها، فشارها، ترس ها و اضطراب ها نجات خواهد یافت. هر چند محبت حقیقی، انسان را از انجام گناه و دل بستگی ها - تا حد امکان - باز می دارد؛ ولی شرایطی برای این نوع شفاعت وجود دارد و آن، راضی بودن حضرت حق از انسان، ایمان و عمل صالح است.

امام صادق در نامه ای که به اصحابش نوشت این مهم را متذکر گردید: «بدانید حقیقت آن است که هیچ کس از خلق خداوند، انسان را از خداوند بی نیاز نمی کند، نه ملک مقرب نه نبی مرسل و نه غیر از اینها؛ پس هر که مسرور [و شاد است که] شفاعت شفاعت کنندگان برای او سودمند است، باید [صبر کند] و از خدا بخواهد که از او راضی شود.» [۲۳۰]

پس باید آلودگی ها، گناه ها، تعلّق ها در حدی باشد که خدا از انسان ناراضی نباشد؛ چرا که اگر خداوند از آدمی خشنود نباشد، دیگر این نوع شفاعت، شامل حال او نخواهد شد. اگر انسان با خاطر جمع گناه کند و پشیمان نباشد و ضجّه نکشد و حتی به این فکر نیفتد که چرا از آن گناه خلاص نمی شود و صرفاً در مجالس امام حسین اشکی بریزد؛ از مواردی است که خداوند از او راضی نبوده و در نتیجه مشمول شفاعت امام حسین نمی شود.

اما اگر در عین آلودگی و گناه ندامتی و ضجّه ای دارد، تأمل و تفکری در خلاصی از آنها دارد، کوشش می کند خود را هم رنگ او در عقیده، فکر و عمل سازد و ... چون در سرّ وجودش تنفیری به گناه و آلودگی داشته و یک نوع ابتهاج و لذت به هم رنگی با اباعبدالله؛ ممکن است اشک و عزاداری او، برای محو گناهانش سودمند افتد.

به هر حال اگر خواهان شفاعت حضرت حسین هستیم، باید به او محبت ورزیده، با عقاید، افکار، اوصاف، اعمال، خصلت ها و اخلاق او موافقت کرده و مخالفت نکنیم و مهم تر آن که از حضرت حق - که در حقیقت شافع اصلی است - بخواهیم که از ما راضی شود تا در پرتو خشنودی او، از شفاعت امام حسین بهره مند گردیم.

ای خدا! آن کن که از تو می سزد

که ز هر سوراخ مارم می گزد

جان سنگین دارم و دل آهنین

ورنه خون گشتی در این رنج و حنین

وقت تنگ آمد مرا و یک نفس

پادشاهی کن مرا فریادرس

گر مرا این بار ستاری کنی

توبه کردم من ز هرناکردنی

توبه ام بپذیر این بار دگر

تا ببندم بهر توبه صد کمر

من اگر این بار تقصیری کنم

پس دگر مشنو دعا و گفتم^[۲۳۱]

بخش پنجم - اخلاق و عرفان

خون بهای خدا

معنای «ثارالله» چیست؟ آیا اطلاق این کلمه به امام حسین، ریشه قرآنی و روایی دارد؟

«ثار» از ریشه «ثَّار» و «ثُورَة» به معنای انتقام و خون خواهی و نیز به معنای خون آمده است^[۲۳۲].

۱. برای «ثارالله» معانی و وجوه مختلفی ذکر شده که هر یک تفسیر خاص خود را می طلبد. در مجموع به این معنا است که: خداوند، ولی دم آن حضرت است و خود او خون آن بزرگوار را از دشمنانش طلب می کند؛ چرا که ریختن خون سیدالشهدا در کربلا، تجاوز به حریم و حرمت الهی و

طرف شدن با خداوند است. به طور کلی از آن جهت که اهل بیت «آل الله» هستند، شهادت این امامان، ریخته شدن خون متعلق به خداوند است [۲۳۳].

اگر چه این واژه در قرآن نیامده است؛ لیکن می توان آن را با آیات قرآنی این گونه توجیه نمود. خداوند می فرماید:

«مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا» [۲۳۴]؛

«آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولی اش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم.»

هر کسی (صرف نظر از مسلک و مذهبش)، اگر مظلومانه کشته شود، اولیای دم او، حق خون خواهی دارند و از آنجا که اهل بیت - به ویژه امام حسین - مظلومانه و در راه ایمان و حق و خداوند کشته شده اند و جان به جان آفرین تسلیم کرده اند، در واقع «ولی دم» و خونخواه آنان، خود خداوند است.

بنابراین «ثارالله» به این معنا است که خون بهای امام سین، متعلق به خدا است و او کسی است که خون بهای امام حسین را خواهد گرفت. این واژه حاکی از شدت همبستگی و پیوند سیدالشهدا با خداوند است که شهادتش همچون ریخته شدن خونی از قبیله خدا می ماند که جز با انتقام گیری و خون خواهی خدا، تقاص نخواهد شد [۲۳۵].

۲. اگر «ثار» به معنای خون باشد، قطعاً مراد از «ثارالله» معنای حقیقی نیست؛ بلکه یک نوع تشبیه، کنایه و مجاز است. چون مسلم است که خدا موجودی مادی نیست تا دارای جسم و خون باشد؛ پس این تعبیر از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ یعنی، همان گونه که نقش خون در بدن آدمی نقش حیاتی است، وجود مقدس امام حسین نسبت به دین خدا چنین نقشی دارد و احیای اسلام با نهضت عاشورا بوده است.

۳. شاید بتوان در این باره با نگاه عرفانی مستند به روایات نیز به نتیجه ای نورانی دست یافت. از امام علی نیز به «اسدالله الغالب» و «یدالله» تعبیر شده است و در حدیث «قرب نوافل» از پیامبر روایت شده است که خداوند فرمود:

«ما تحبب الی عبدی بشی ء احب الیّ مما افترضته علیه و انه لیتحبب الیّ بالنافله حتی احبه فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها و رجله الّتی یمشی بها اذا دعانی احببته و اذا سألتنی اعطیته» [۲۳۶] «بنده من به چیزی دوست داشتنی تر از واجبات، نزد من اظهار دوستی نمی کند و همانا او با نوافل نیز به سوی من اظهار دوستی می کند. آن گاه که او را دوست بدارم گوش او می شوم که با آن می شنود و دیده او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن ضربه می زند و پای او می شوم که با آن راه می رود. اگر به درگاه من دعا کند، او را دوست خواهم داشت و اگر از من درخواست کند به او عطا می کنم.»

از این روایت به خوبی آشکار می شود که اولیای خداوند، «خلیفه» او بر روی زمین و مظهر افعال الهی اند. خداوند جسم نیست، اما آنچه را که اراده می کند انجام بدهد، از طریق دست اولیای خود به ظهور می رساند و کمکی را که می خواهد به سوی بنده ای بفرستد، با پای اولیای خود می رساند. و خونی را که می خواهد از سوی خود برای احیای دین خودش ریخته شود، از طریق شهادت اولیای خودش ظاهر می سازد. از این رو همان طور که دست امام علی دست قدرت خدا و «یدالله» است؛ خون امام حسین نیز خون خدا و «ثارالله» است.

از این رو در زیارت عاشورا می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوَثْرَ الْمَوْثُورَ» «سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون او! سلام بر تو ای یگانه دوران!» همان گونه که مرحوم ابن قولویه در زیارت هفدهم و بیست و سوم امام حسین این فقره را نقل می کند: «وَ اِنَّكَ ثَارُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ الدَّمُ الَّذِي لَا يَدْرِكُ تَرْتَهُ أَحَدٌ مِنَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَا يَدْرِكُهُ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ» [۲۳۷].

همان گونه که نقش خون در بدن آدمی نقش حیاتی است و بود و نبودش، مرگ و زندگی او را رقم می زند، وجود مقدس امام علی و امام حسین نزد خدا و در دین او چنین نقشی دارند که اگر آن حضرت نبود، اسلام نبود و اگر حسین نبود، اسلام و تشیع نبود.

آری! تا یاد و نام سیدالشهدا زنده و بر سر زبان ها است، تا عشق حسین در دل ها می تپد، تا آتش محبت و ولایت او در قلوب انسان ها مشتعل است، تا فریاد «یا حسین» بر بلندای آسمان ها و زمین طنین انداز است؛ نام و یاد خدا زنده و پایدار است؛ چون او همه هستی خود را در راه خدا انفاق و ایثار کرد، سیمای ننگین ریاکاران و تحریف گران زمان را آشکار نمود و نقاب از چهره زشت آنها برداشت و اسلام ناب نبوی و علوی را بر مردم نمایاند. خون او شرافت «ثارالله» را گرفت.

زیبایی های عاشورا

چگونه می توان به زیبایی های عاشورا پی برد و این کلام حضرت زینب علیهاالسلام را که فرمود:
«ما رأیت الا جمیلا» را درک کرد؟^[۲۳۸]

اگر گاهی «عظمت در نگاه است، نه در چیزی که بدان می نگرند.» - آن گونه که برخی گفته اند - گاهی هم زیبایی در نگاه و دید انسان است، نه در دیدنی ها.

آن که به چشم «نظام احسن» به همه هستی می نگرد؛ از این نگاه، خیلی چیزها هم «دیده» می شود، هم «زیبا» دیده می شود؛ تا چه عینکی بر چشم زده باشیم و از کدام زاویه به هستی و حوادث بنگریم.

«زیبایی» هستی و حیات، هم آرامش روح و وجدان می بخشد، هم صلابت و پایداری و پایمردی می آفریند و هم قدرت تحمل ناگواری ها را می افزاید. از این

نگاه، «عاشورا» - همان گونه که زینب کبری علیهاالسلام فرمود، جز «زیبایی» نبود - آنچه زینب قهرمان در مقابل طعنه و طنز دشمن نسبت به این حادثه، بر زبان راند (ما رأیت الا جمیلا)^[۲۳۹]، پیش تر آرزوی حسین بن علی بود که در طلیعه این سفر، آرزو و اظهار امیدواری کرده بود که آنچه پیش می آید و آنچه اراده خدا است، «خیر» برای او و یارانش باشد؛ چه به صورت «فتح»، چه به شکل «شهادت»: «ارجو ان یکون خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا»^[۲۴۰] «زیبا دیدن خواهر و خیر دیدن برادر، مکمل یکدیگرند. جلوه های زیبایی و نمادهای جمال در آینه کربلا بسیار است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. تجلی کمال آدم

اینکه انسان تا کجا می تواند اوج بگیرد، و خدایی گردد و فانی در او، در «میدان عمل» روشن می شود. کربلا نشان داد که سقف تعالی انسان و آستانه رفعت روحی و تصعید وجودی و ظرفیت کمال جویی و کمال یابی او تا کجا است. پرونده آن حماسه نشان داد «که تا چه حد است مقام آدمیت». این نکته برای جویندگان ارزش ها بسی زیبا است و معیار!

۲. تجلی رضا به قضا

در مقامات و مراحل عرفانی و سلوک، رسیدن به مقام «رضا» بسی دشوار و ارجمند است. اگر حضرت زینب، حادثه کربلا را زیبا می بیند، به دلیل بروز این شاخصه متعالی در عملکرد ولی خدا سیدالشهدا و یاران و دودمانش است.

به راستی که حسین بن علی در میان آنان - که یکی به درد یا درمان و یکی به وصل یا هجران می اندیشید و آن را می پسندید - «آنچه را جانان پسندد» می پسندید. کربلا تجلی گاه رضای انسان به قضای خدا بود. آن حضرت در واپسین لحظات حیات در قتلگاه، چنین زمزمه می کرد: «الهی رضی بقضائك». خواهر خویش را نیز به همین نکته توصیه کرده بود: «ارضی بقضاء الله.»»

این مرحله از عرفان؛ یعنی خود را هیچ ندیدن و جز خدا ندیدن و در مقابل پسند خدا اصلا پسندی نداشتن. در آغاز حرکت از مکه به سوی کوفه نیز در خطبه ای فرموده بود: «رضا الله رضانا اهل البيت^[۲۴۱]»؛ «رضا و پسند ما خاندان، همان پسند خدا است.»»

این مبنای جانبازی و عشق حسین است و زینب عزیز، این را زیبا می بیند و این منطق و مرام را می ستاید.

آن روز که جان خود فدا می کردیم

با خون به حسین اقتدا می کردیم

چون منطق ما منطق عاشورا بود

با نفی «خود»، اثبات «خدا» می کردیم^[۲۴۲]

۳. رسم الخط حق و باطل

از زیبایی های دیگر عاشورا، خط کشی میان حق و باطل و تبیین منطقه حضور و عمل انسان های «دد منش» و «فرشته خو» است.

وقتی خوبی و بدی و حق و باطل به هم در آمیزد، تیرگی باطل حق را هم غبار آلود و ناپیدا و مشوه جلوه می دهد. در ظلمت آبادی این چنین، گمراهی اندیشه ها و انسان ها طبیعی است و «کفر نقابدار»، مسلمانان ساده لوح و سطحی نگر را به شبهه می افکند! زیبایی کار امام حسین آن بود که مشعلی روشن کرد، تا راه، روشن و تیرگی ها زدوده شود و، چهره ها در آن هوای گرگ و میش «فتنه و دروغ»،

نمایان و باز شناسانده شود، تا دیگر فریب و نقاب، بی اثر گردد؛ آیا این زیبا نیست؟

عاشورا یک رسم الخط بود؛ ترسیم روشن خطی که حق و باطل را جدا کرد و مسلمان ناب را از مسلمان نمای مدعی باز شناساند و پیروان رحمان و جنود شیطان هر کدام در یک سو به عیان دیده شدند. حق، پی برده و صریح، به نبرد باطل آمد که عیان و بی نقاب به کربلا لشکر کشیده بود و مزورانه بر طبل «یا خیل الله ارکبی» می کوبید. اگر هم اندک تردیدی در «شناخت» باقی مانده بود، خطبه های زینب در کوفه و شام، آن را زدود. این از زیبایی های بس قیمتی حادثه خونین عاشورا بود.

۴. تبلور فتح ناب

از زیبایی های دیگر عاشورا، مفهوم تازه ای از «پیروزی» است. عده ای به غلط، پیروزی را تنها در «غلبه نظامی» می پندارند و شکست را در مظلومیت و شهادت! عاشورا نشان داد که در اوج مظلومیت هم می توان «فاتح» بود و با کشته شدن هم می توان دفتر و کتاب پیروزی را نگاشت و با خون هم ترسیم «تابلوی ظفر» میسر است. پس فاتح معرکه کربلا امام حسین بود و چه فتح زیبایی!

این همان «پیروزی خون بر شمشیر» است که در سخن امام راحل (قدس سره) هم جلوه گر شد و فرمود: «ملت‌ی که شهادت برای او سعادت است، پیروز است ... ما در کشته شدن و کشتن پیروزیم^[۲۴۳]» و این همان آموزش قرآنی «احدی الحسنین» است که فرهنگ مبارزان الهی است.

کسی که به «تکلیف» عمل کرده باشد، در هر حال پیروز است؛ آن هم پیروزی ناب.

گر چه از داغ لاله می سوزیم

ما همان سر بلند دیروزیم

چون به تکلیف خود عمل کردیم

روز فتح و شکست پیروزیم^[۲۴۴]

این دیدگاه را، هم امام حسین داشت، هم امام سجاد و هم حضرت زینب. با این دید، همه آن حوادث تلخ، چون پیامدی به سود اسلام و حق داشت، جمیل و شیرین بود. وقتی ابراهیم بن طلحه از امام زین العابدین پرسید: «چه کسی غالب شد؟» حضرت فرمود: «آن گاه که وقت نماز فرا می رسد، اذان و اقامه بگو، خواهی فهمید که چه کسی پیروز شد»^[۲۴۵]!

آیا این، در حادثه کربلا زیبا نیست؟ پیروزی، حتی در صورت کشته شدن و شهادت!

۵. حرکت در مسیر مشیت خدا

زیباترین جلوه این است که انسان، یک عمل و حادثه را در بستر «مشیه الله» و همسو با «خواست خدا» ببیند. اگر سالار شهیدان و یارانش به خون نشستند و اگر زینب و دودمان مصطفی به اسارت رفتند، این در لوح مشیت الهی رقم خورده بود و چه جمالی برتر از اینکه کار گروهی، با جدول مشیت خدا هماهنگ گردد؟!

مگر به حسین بن علی از غیب، خطاب نیامده بود که خواسته خدا آن است که تو را کشته ببیند: «ان الله شاء ان يراک قتيلًا»؟ و مگر مشیت خدا آن نبود که عترت پیامبر در راه نجات دین و آزادی انسان، به اسارت بروند: «ان الله شاء ان يراهن سبايا»؟ پس چه غم از آن شهادت و این اسارت؟

هر دو، هزینه ای بودند که برای بقای دین و افشای طاغوت، می بایست پرداخته می شدند؛ آن هم عاشقانه، صبورانه و قهرمانانه!

برای زینب بزرگ - که پرورده دامان وحی و تربیت شده مکتب علی است - این حرکت در بستر مشیت الهی، اوج ارزش ها و زیبایی ها است. وی مجموعه این برنامه را از آغاز تا انجام، زیبا می بیند؛ چون تک تک صحنه ها را منطبق با آن «خواسته ربوبی» می بیند. آیا با این تحلیل و نگاه، حادثه عاشورا زیبا نیست؟

۶. شب قدر عاشورا

این صحنه، از درخشان ترین جلوه های زیبایی است. کسانی که در سر دوراهی رفتن و ماندن، «ماندن» را - که نشان «وفا» و «ایثار» است - بر می گزینند و «زندگی بدون حسین» را ذلت و مرگ می شمارند.

آن خطبه امام، ابراز وفاداری یاران، سخنان و سؤال امام با قاسم، شب بیداری اصحاب تا سحرگاهان، زمزمه تلاوت قرآن و نیایش از خیمه ها، اعلام وفاداری یاران در حضور زینب کبری و امام حسین و...، هر کدام برگه زرین از این «کتاب جمال» است؛ چرا زینب، عاشورا را زیبا نبیند؟

آنچه در کربلا اتفاق افتاد، به یک «بنیاد»، برای مبارزه با ستم در طول تاریخ و در همه جای زمین تبدیل شد؛ آیا این زیبا نیست؟

لحظه لحظه های عاشورا، به صورت یک «مکتب» در آمد که به انسان «آزادگی»، «وفا»، «فتوت»، «ایمان»، «شجاعت»، «شهادت طلبی» و «بصیرت» آموخت؛ آیا این زیبا نیست؟

خون های مطهری که در آن دشت بر زمین ریخت، سیلی شد و بنیان ستم را ویران کرد؛ آیا این زیبا نیست؟

هر بساطی را که عمری شامیان گسترده بود

نیم روزی این حسین بن علی برچید و رفت

فاجعه آفرینان کوفه و شام، فکر می کردند با قتل عام اصحاب حق، خود را جاودانه می سازند؛ ولی در نگاه ژرف زینب، آنان گور خویش را کردند و چهره نورانی اهل بیت روشن تر و نام شان جاودان و دین خدا زنده و کربلا یک دانشگاه شد.

زینب قهرمان و عارف، اینها را می دانست و از ورای قرون می دید. این بود که در مقابل سخن نیشدار و زخم زبان والی کوفه - که با طعنه خطاب به این بانوی اسیر گفت: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی - فرمود: «ما رایت الا جمیلا»؛ ... جز زیبا چیزی ندیدم!

نماز عاشورا

چه ضرورتی داشت امام حسین در میان سپاه دشمن، روز عاشورا نماز ظهر بخواند تا عده ای از یارانش به این خاطر شهید شوند؟

نماز عمود خیمه دین [۲۴۶] و استوارترین رشته پیوند میان بنده و مولا است. مؤمن با نماز شناخته می گردد و با نردبان آن تا عرش خدا بالا می رود و قدم بر بساط قرب می گذارد [۲۴۷].

نماز راه انس با خدا و روشنی بخش چشمان پیامبر است [۲۴۸]. نماز اولین و آخرین سفارش پیامبران است [۲۴۹]. نماز بازدارنده از آلودگی و زشتی [۲۵۰] است و حتی بی روح ترین و ناقص ترین نماز، سدی میان انسان و گناهان است [۲۵۱].

«معاویه بن وهب» از یاران حضرت صادق از ایشان می پرسد: برترین چیزی که بندگان را به خدا نزدیک می سازد و محبوب ترین کار در نزد خداوند چیست؟ حضرت فرمود: «ما اعلم شیئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلاة»؛ «بعد از شناخت خداوند، چیزی را با فضیلت تر از نماز نمی دانم» [۲۵۲]. اگر نهضت جاوید حسین بن علی برای اقامه حق و زنده کردن دین خدا و رها ساختن آن از چنگال خرافات و هواپرستان ستمگر است و عمود دین خدا، نماز است؛ چرا نباید نگهبان دین و شریعت محمدی عمود دین را در عرصه خونین کربلا و در برابر هجوم بی امان و ناجوانمردانه دشمن با خواندن نماز عشق، محکم و استوار سازد؟ «ابو ثمامه صیداوی» - که در محبت مولایش حسین سر از پا نمی شناسد - در ظهر عاشورا، در میان حلقه تنگ محاصره دشمن، خدمت امام می رسد و فرا رسیدن وقت نماز ظهر را به یاد امام می آورد و آرزو می کند بعد از خواندن نماز به امامت مولایش، به دیدار معبودش بشتابد. امام حسین در پاسخ او می فرماید: «نماز را به یاد من آوردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد» [۲۵۳].

حسین بن علی و تنی از یارانش در برابر تیرهایی که از سوی دشمن می آمد، نماز ظهر را به جا آورد وعده ای از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون افتادند و بر بال شهادت به دیدار دوست شتافتند.

صحنه عبادت، مناجات و تلاوت قرآن امام و خاندان و یاران بزرگوارش در شب عاشورا، زیباترین نمایش بندگی است. ابا عبدالله درس عشق ورزی به نماز و راز و نیاز با معبود را از پدر بزرگوارش فراگرفته است. ابن عباس در گرماگرم جنگ صفین، آن حضرت را دید که سر را به سوی آسمان بلند کرده و در انتظار چیزی است. پرسید: یا امیرالمؤمنین؛ آیا نگران چیزی هستید؟ فرمود: آری، منتظر رسیدن وقت نماز می باشم. ابن عباس گفت: در این وقت حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم.

امیر مؤمنان فرمود: «انما قاتلنا هم علی الصلوة»؛ «ما برای نماز با آنها می جنگیم.»»

به راستی وقتی رهبران و پیشوایان ما در صحنه خون و جهاد، این چنین ارزش و جایگاه نماز را پاس می دارند و نماز را به تمام معنا در آن شرایط سخت و طاقت فرسا، این گونه به پا می دارند، آیا سستی و سهل انگاری نسبت به نماز برای ما - که به دور از آن صحنه های دشوار و در دامن آسایش هستیم - روا است؟ آیا منطقی و قابل قبول است که نسبت به آن پاکان و برگزیدگان، اظهار عشق و محبت کنیم و خود را پیرو و مطیع آنان بدانیم، آن گاه نمازی را که سرلوحه اعمال آنان است و جنگ و جهاد و فداکاری ایشان برای زنده نگه داشتن و برپا داشتن آن است، جایگاه واقعی خود را در زندگی ما نداشته باشد؟!

از خود بپرسیم در نماز و دعا و تلاوت کتاب خدا، چه رمز و رازی و چه لذتی نهفته است که امام حسین با وجود اینکه حسرت یک آه را بر دل دشمن گذاشت و شعار «هیئات من الذلّة» او - که در تابلو عشق با خطی خونین بر سینه آسمان نصب شده و به همه جهانیان درس جنبش و آزادی و پایداری می دهد - در عصر تاسوعا که لشکر نفاق به طرف خیام امام روی آوردند و آماده حمله و جنگ بودند، برادر دلاورش عباس را به نزد آنان فرستاد و به او فرمود: اگر می توانی تا فردا جنگ را به تأخیر بینداز و سپس فرمود: «لعلنا نصلی لربنا و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم انی كنت احب الصلاة له وتلاوة كتابه و كثرة الدعاء والاستغفار»؛ «شاید امشب برای پروردگاران نماز به جا آوریم و به درگاه او دعا نموده و طلب بخشش کنیم. خدا می داند که من نماز برای او و خواندن کتابش و زیادی دعا و استغفار را دوست می دارم.» [۲۵۴]

نماز و دعا و راز و نیاز با خداوند، از چه عزتی سرشار است که سالار شهیدان به خاطر آن، از دشمن برای به تأخیر انداختن جنگ درخواست می کند.

ویژگی یاران حسین

یاران و اصحاب ابا عبدالله چه جایگاه و ارزشی دارند؟ آیا همه آنان وضعیت مشابهی داشته و از ابتدای راه تا آخر با آن حضرت بوده اند؟

پیروان هر مکتبی، بهترین گواه بر اصالت و ژرفا و توان سازندگی هدایت آن مکتب است. خاندان و یاران امام حسین در میدان وفا، ارادت، عشق و فداکاری، گوی سبقت را از همه ربودند.

آنان در آسمان فضیلت و عظمت چنان درخشیدند که روشنی بخش زندگی انسان ها گردیدند و نام پاک آنها زینت بخش محفل آزادگان و پاکان گردید.

در معرفی و بیان بزرگی و کمال آنان سخن مولای آنها در عصر تاسوعا کافی است که فرمود: «اما بعد، فانی لاعلم اصحابا أوفی و لاخیرا من اصحابی و لا اهل بیتی أبر و أوصل من اهل بیتی، جزاکم الله عنی خیرا»؛ «بعد از حمد و ستایش الهی می گویم: بی تردید من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود و خاندانی نیکوکارتر و مهربان تر از خاندان خود سراغ ندارم. خداوند از طرف من به شما پاداش نیکو می دهد» [۲۵۵].

در زیارتی درباره یاران امام حسین چنین می خوانیم: «أنتم سادات الشهداء فی الدنيا و الآخرة»؛ «شما در دنیا و آخرت بزرگ و سرور شهیدان هستید» [۲۵۶]. «در قسمتی از زیارتی که از حضرت صادق نقل شده، آمده است: «أنتم خاصة الله اختصکم الله لابی عبد الله»؛ «شما خاصان درگاه الهی هستید. خداوند شما را ویژه ابا عبد الله قرار داد» [۲۵۷]. «تعبیر بلند و ژرف «خاصة الله» در مورد یاران سید الشهداء بیانگر منزلت رفیع - مقام والای آنان است.

مطالعه زندگی یاران شهید پاکبخته ابا عبد الله نشان می دهد که با وجود عاقبت نیک و پایان خوش زندگی آنها - که با بالاترین عظمت و افتخار همراه بود - در آغاز نهضت امام از نظر دلدادگی و ارادت و همراهی با امام حسین وضع یکسانی نداشت.

چون بررسی این جنبه از زندگی یاران امام در بر دارنده نکاتی سودمند و پیام هایی سازنده است، با شتاب پرونده زندگی چند تن از این یاران خوشبخت و سعادت مند را ورق می زنیم تا در راه پر پیچ و خم زندگی از آن بهره مند گردیم:

۱۰. حرّ بن یزید ریاحی

کاروان امام حسین، پس از پشت سر گذاشتن چندین منزل به «شراف» وارد گردید. پس از ورود آن حضرت، حرّ بن یزید نیز با تعداد بسیاری مرد جنگی، که مأموریت جلوگیری از امام را داشت بر امام وارد شد، چون آن امام مهربان شدت عطش و تشنگی همراه با خستگی و سنگینی سلاح و گردو غبار راه را در سپاه حر مشاهده کرده به یاران خویش دستور داد که آنها و اسب های شان را سیراب سازند و طبق معمول بر آن مرکب های از راه رسیده آب بپاشند.

یاران آن حضرت نیز طبق دستور آن حضرت عمل نموده؛ از یک طرف افراد را سیراب می کردند و از طرف دیگر ظرف ها را پر از آب نموده، جلوی اسب های می گذاشتند. یکی از سپاهیان حر می گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید، پس از همه لشگر و پشت سر آنها به محل اردوی سپاه وارد شدم. چون یاران حسین سرگرم سیراب نمودن لشکریان بودند، کسی به من توجهی نکرد. در این هنگام حسین بن علی متوجه من شد و در حالی که مشک آبی با خود حمل می کرد، خود را به من رسانید. چون من در اثر تشنگی زیاد و بی حالی نمی توانستم به راحتی از اشک آب بنوشم، خود آن حضرت مشک را به دست گرفت و مرا سیراب کرد.

پس از این محبت و پذیرایی و استراحت مختصر، وقت نماز ظهر رسید و مؤذن خاص آن حضرت اذان گفت، حضرت فرمود: تو با لشکر خود نماز بخوان. حرّ گفت: من نماز را با شما و به امامت شما به جا می آورم نماز عصر نیز به همین گونه برگزار گردید. امام پس از نماز عصر رو به لشکر حر ایستاد و خطبه ای خواند و حجت را بر آنان تمام کرد.

پس از سخنانی که میان امام و حرّ واقع شد، وی گفت: ما مأموریم که از تو جدا نشویم تا در کوفه تو را به نزد ابن زیاد ببریم. حضرت خشمگین شد و فرمود: مرگ برای تو، از این فکر و اندیشه سزاوارتر است! سپس به اصحاب خود دستور داد: که سوار بشوند و برگردند.

حرّ با لشکر خود سر راه آنها را گرفت و مانع از حرکت آنان شد. حضرت به حرّ فرمود: «سکلتک امک ماترید؟» «مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می خواهی؟» حرّ گفت: اگر کسی دیگری غیر از تو، نام مادرم را می برد، به او پاسخ می دادم؛ ولی در مورد مادر تو، جز تعظیم و تکریم سخنی بر زبان ما جاری نمی شود.

در روز عاشورا وقتی حرّ لشکر عمر بن سعد را بر جنگیدن مصمم یافت و

فریاد مظلومیت و فریادرسی امام حسین را شنید، خود را بر سر دو راهی «سعادت و شقاوت» و «بهشت و دوزخ» دید و با بصیرت و درایت راه «سعادت و عزّت» را برگزید.

اسب خود را به حرکت درآورد و در حالی که دست خود را به سر نهاده و به بارگاه حق عذر تقصیر و گناه می آورد؛ خود را به امام رسانید و عرض کرد: فدای تو کردم ای فرزند رسول خدا! من آن کسی هستم که راه بازگشت را بر روی تو بستم و باعث شدم تو در این زمین پر از بلا و رنج فرود آیی و هرگز گمان نمی کردم این مردم با تو بجنگند و این گونه رفتار کنند! اکنون پشیمان و شرمند ام و به درگاه خدا توبه کرده ام، آیا خدا توبه و عذر مرا می پذیرد؟ حضرت فرمود: بلی، خداوند از تو می پذیرد و از جرم تو می گذرد [۲۵۸].

در ریشه یابی علت بیداری و بازگشت حر، می توان گفت: حفظ ادب نسبت به مقام والای سیدالشهدا و اقتدا در نماز به آن بزرگوار و نیز تعظیم و تکریم و تواضع نسبت به مادر گران قدر آن حضرت، از عوامل نجات و سعادت آن آزاد مرد می باشد.

سرانجام «حر بن یزید» در دفاع از امام حسین فداکاری و جانبازی جانانه ای کرد و سرانجام بی رمق و خونین بر روی خاک افتاد و در آستانه شهادت قرار گرفت. یاران پیکر نیمه جان او را خدمت امام آوردند و او دست شفابخش خود را بر صورت حر کشید و فرمود: «انت الحر کما سمتک امک، و انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الاخره» «تو آزاد مردی چنان که مادرت تو را نام نهاده، و تو در دنیا و آخرت آزاده ای» [۲۵۹].»

هوا و هوس ها و رسیدن به مقام بزرگی است که ویژه انبیا، اولیا و صدیقان است و رسیدن به این کمال، نتیجه عنایت خاص و نظر ولایی امام بوده است. آزاد شدن از گرفتاری های آخرت نیز از نتایج رسیدن به آن کمال است؛ چنان که جمله «وانت الحر فی الآخرة» به آن اشاره دارد [۲۶۰].

تصمیم مردانه و انتخاب عاقلانه «حر بن یزید» چراغی روشن بر سر راه انسان در دو راهی های «عزت و خواری»، «پاکی و پستی» و «کفر و ایمان» است. پشت پا زدن به دلبستگی ها و دیدن درون پلید آنها از پشت چهره فریبا و ظاهر زیبای شان، کار آزادگانی چون «حر» است. پیوستن به «سپاه نور» و بریدن از «لشکر تاریکی و ظلمت» هر چند سخت و دشوار است؛ ولی سعادت ابدی و سربلندی دنیا و آخرت را در پی دارد.

سرگذشت «حر» داستان زندگی همه ما است که باید بر سر دوراهی های طاعت و عصیان و هوا و هوس های گذرا و سعادت ماندگار، راه و روش آزادی را پیش بگیریم زر و زیور دنیای فانی و بهره مندی چند روزه آن و غرور جوانی و مال و جاه ما را نفریبید و از جاده راستی و درستی و تقوا منحرف نگردانید.

از اینجا عمق بیان نورانی حضرت صادق روشن می گردد که فرمود: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» [۲۶۱] یعنی، حادثه عاشورا برکه ای محصور در چارچوب تنگ آن روز و آن سرزمین نیست. عاشورا چشمه ای زاینده و فرهنگی جاوید و جاری در بستر زمان و مکان است. رویارویی حق و باطل، هابیل و قابیل، امام علی و معاویه و امام حسین و یزید، پیوسته و همیشگی است. هرگز برای بریدن از «سپاه ظلمت» و پیوستن به «قافله نور» دیر نیست؛ حتی اگر چند نفسی بیشتر از عمر انسان باقی نباشد.

فریاد «هل من ناصر ینصرنی» در گوش جان همه نسل ها و در همه عصرها طنین انداز است و هر لحظه امام حسین و حسینیان از انسان ها، یاری و کمک می طلبند.

۲. زهیر بن قین

زهیر از شخصیت های برجسته کوفه و مردی شجاع بود. وی جایگاهی معروف و چشمگیر در جنگ ها داشت. در آغاز از هواداران عثمان بود، در سال ۶۰ هـ - که سیدالشهدا از مکه به قصد کوفه در حرکت بود - وی به همراه خانواده اش از سفر حج برمی گشت و دوست نداشت با امام برخورد کند و هم منزل شود هرگاه امام حرکت می کرد، «زهیر» می ماند و هر جا آن حضرت منزل می کرد، زهیر حرکت می کرد. در یکی از منزل گاه ها ناچار شد، خیمه اش را با فاصله از خیمه امام برپا کند. عده ای از همراهان «زهیر» می گویند: مشغول خوردن چاشت بودیم که ناگاه پیکی از جانب امام حسین آمد و سلام کرد و به زهیر گفت: ابا عبدالله الحسین تو را می طلبد.

این حادثه به حدی برای ما غیر منتظره بود که در جا خشکمان زد و به گونه ای که لقمه در گلو مان گیر کرد! نه می توانستیم آن را فرو ببریم و نه می توانستیم آن را از دهان بیرون آوریم.

همسر زهیر به او گفت: سبحان الله! فرزندان پیامبر تو را می طلبد و تو در رفتن درنگ می کنی؟ این سخن، زهیر را به خود آورد و او را از گیجی و بهت خارج کرد.

زهیر نزد امام حسین رفت. امام با او صحبت کرد. سخنان نورانی آن حضرت آتشی در دل او افروخت و شبستان تاریک دلش را روشن نمود. «حسینی» شد و شاد و خرم و با چهره ای برافروخته، برگشت و خیمه خود را

نزدیک خیمه های امام نصب کرد.

سپس برای اینکه در راه دشواری که در پیش گرفته، به همسر بیدار دلش آسیبی نرسد، او را طلاق داد و عده ای را مأمور کرد او را به خانواده اش برسانند. آن زن خیراندیش و تیز بین نیز دامن زهیر را گرفت و او را سوگند داد در روز قیامت در نزد پیامبر او را شفاعت نماید.

وقتی سپاه حرّ راه را بر امام حسین بستند، «زهیر» با اجازه سید الشهداء با آنان سخن گفت و به امام پیشنهاد کرد با آنان بجنگد؛ ولی امام نپذیرفت.

در عصر تاسوعا، پس از آنکه امام به بستگان و یاران خود اجازه بازگشت داد، «زهیر» از جمله کسانی بود که با نطقی پر شور، مراتب اخلاص و حمایت و جانبازی خویش را نسبت به امام ثابت کرد و گفت: به خدا قسم! دوست داشتم هزار بار کشته شوم و زنده گردم و خداوند با این کار من، جان تو و جوانان اهل بیت را حفظ می نمود^[۲۶۲].

در روز عاشورا، سید الشهداء فرماندهی جناح راست سپاهش را به زهیر سپرد. او پس از امام حسین اولین کسی بود که سواره و غرق در سلاح، مقابل دشمن رفت و به نصیحت آنان پرداخت. ظهر عاشورا نیز او و «سعد بن عبدالله» جلو امام ایستادند و سپر تیرها شدند تا امام نماز بخواند. پس از پایان نماز، به میدان جنگ رفت و شجاعانه نبرد کرد تا به فوز شهادت نایل آمد. امام به بالین او آمد و او را دعا و کشدگاناش را نفرین کرد^[۲۶۳].

تغییر عقیده و مسیر «زهیر» در دیداری کوتاه با امام حسین، از حوادث عجیب و پر رمز و راز و آموزنده حادثه عاشورا است. معلوم نیست در آن ملاقات روحانی، زهیر از دهان پاک امام چه سخنانی را شنید که از فرش تا عرش پر

کشید و شیفته و فدایی امام گردید.

بدون شک «زهیر» مورد نظر ولی زمان خود واقع گردید و پرده فطرتش برداشته شد و مقام ولایت و امامت امام حسین را به اندازه ظرفیت خود شناخت. سخنان و رشادت و فداکاری بزرگ او، بیانگر عظمت روحی و شناخت وی، نسبت به مقام و منزلت اباعبدالله است^[۲۶۴].

بی تردید تا در درون انسان قابلیت و زمینه مساعدی نباشد، قرعه بخت به نام او نمی افتد و چنین سرانجام خجسته ای نمی یابد:

گوهر پاک ببايد که شود لایق فیض

ورنه هر سنگ و گلی لوء لوء مرجان نشود

پیامبر در حدیثی می فرماید: «گاهی نسیم های رحمت الهی بر شما می وزد، بیدار باشید و خود را در برابر وزش آنها قرار بدهید و از آنها رو برنتابید^[۲۶۵]». «جوانمردی چون حر و زهیر با همه وجود، خود را در مسیر وزش نسیم رحمت الهی قرار دادند و درخت وجود آنها سیراب شد و میوه عشق و معرفت و سعادت را برایشان به ارمغان آورد.

امام حسین در مسیر حرکتش، از عده دیگری نیز برای پیوستن به قافله نور و فضیلت دعوت کرد؛ ولی آن بی مایگان، این شایستگی را نداشتند که در رکاب سرور آزادگان به افتخار شهادت نایل شوند و نام شان جاودانه گردد. این افراد طیف وسیعی را تشکیل می دادند و انگیزه های متفاوتی داشتند که در این مختصر تنها به یک نمونه آن اشاره می شود:

۳. عبیدالله بن حر جعفی

در منزلی به نام «بنی مقاتل» به امام خبر دادند که «عبیدالله بن حر جعفی» در اینجا اقامت دارد. «عبیدالله» از طرفداران عثمان بود و پس از کشته شدن او به نزد معاویه رفت و در جنگ «صفین» در صف لشکریان او با علی جنگید^[۲۶۶].

امام حسین، نخست، یکی از خود به نام «حجاج بن سروق» را به نزد وی فرستاد. حجاج گفت: هدیه گران بها و ارمغان ارزنده ای برای تو آورده ام؛ اینک حسین بن علی به اینجا آمده و تو را به یاری می خواند تا به او ببیونی و به ثواب و سعادت بزرگی نایل گردی.

«عبداللله» گفت: به خدا سوگند! من در حالی از کوفه بیرون آمدم که بیشتر، مردم خود را برای جنگ با حسین و سرکوبی شیعیان او آماده می کردند. برای من مسلم است او در این جنگ کشته می شود و من توانایی یاری او را ندارم و اصلاً دوست ندارم او مرا ببیند. «حجاج» به نزد امام برگشت و پاسخ «عبداللله» را به عرض او رسانید. خود امام با چند تن از اصحابش به نزد «عبداللله» آمد. او از امام استقبال کرد و به وی خوش آمد گفت.

حضرت به او فرمود: تو در دوران عمرت، گناهان زیادی مرتکب شده ای و خطاهای فراوانی از تو سر زده است، آیا می خواهی توبه کنی و از گناهانت پاک گردی؟

«عبداللله» گفت: چگونه توبه کنم؟ امام فرمود: «تنصر ابن بنت نبیک و تقاتل معه»: «فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکاب او با دشمنانش بجنگ». «عبداللله» گفت: به خدا سوگند؛ می دانم هرکس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت و خوشبختی ابدی نایل می شود؛ ولی من گمان نمی کنم یاری من سودی به حال تو داشته باشد. به خدا سوگندت می دهم مرا از این امر معاف بداری؛ زیرا من از مرگ سخت گریزانم؛ ولی اسب معروف خود را که در تعقیب و گریز بی نظیر است به شما تقدیم می کنم.

حضرت فرمود: حال که در راه ما از نثار کردن جان امتناع می ورزی، ما نیز نه به تو نیازی داریم و نه به اسب تو. عبداللله تا آخر عمر برای از دست دادن چنین فرصت و سعادت، ابراز تأسف و تأثر می کرد.

اگر درباره نقش امامان معصوم قدری دقت کنیم و برنامه آنها را در جنگ و صلح و حرکت و سکون شان مورد بررسی قرار دهیم؛ به خوبی دریابیم که ائمه تداوم بخش راه پیامبران هستند و هدفی جز رهایی انسان ها و نجات غرق شدگان ندارند. این رها بخشی، گاهی به صورت عمومی و فراگیر و زمانی به صورت شخصی انجام گرفته است.

رفتن امام به خیمه «عبداللله»، در واقع رفتن طبیب به منزل بیمار است. در فرهنگ و بینش اولیای خدا، نجات دادن یک فرد و افزوده شدن یک انسان به قافله سعادت و کمال، از ارزش ویژه ای برخوردار است و این کار در راستای همان قیام مقدسی است که سید الشهداء همه هستی و سرمایه اش را در راه آن فدا نمود. اما آن گاه که امام می بینید «عبداللله» هدف او را درک نمی کند و با هدیه دادن اسب، همه مسائل را از عینک تنگ مادی و از دریچه پیروزی و شکست ظاهری می بیند، در این هنگام حضرت به او می فرماید: «من نه به تو و نه به اسب تو نیازی ندارم [۲۶۷]!»»

« ۴۰ جون» غلام سیاه امام حسین

از سوی دیگر شخصیت هایی مانند «جون» در نهضت عاشورا حضور دارند. او بنده سیاهی بود که امیرمؤمنان، وی را به ۱۵۰ خرید و به ابوذر بخشید. او همراه ابوذر بود تا وقتی که ابوذر در سال ۳۲ هـ ق در بیابان بی آب و علف «ربذه» در حال تبعید از دنیا رفت.

«جون» پس از آن به نزد امام علی بازگشت و افتخار خدمت گزاری آن امام همام را داشت. سپس در خدمت امام حسن و بعد از آن در خدمت امام حسین و سرانجام در خانه حضرت سجاد بود و همراه با ایشان به سفر کربلا رفت.

هنگامی که در کربلا، در روز عاشورا، تنور جنگ گرم شد و دل سفید آن غلام سیاه از دیدن غربت و مظلومیت اباعبداللله آزرد و ملول گردید، به نزد حضرت آمد و اجازه میدان رفتن خواست.

حضرت فرمود: من به تو اجازه بازگشت می دهم؛ زیرا تو برای آسایش و عافیت با ما همراه و همگام شدی، نه برای جنگ و درد سر و زحمت. پس لازم نیست قدم به راه ما گذاری.

آن سیاه، سفید بخت خود را به قدم های حسین بن علی انداخت و در حالی که پاهای آن حضرت را می بوسید، چنین گفت: ای پسر پیامبر! آیا من در حال نعمت و آسایش، همراه شما باشم؛ ولی در حال سختی و گرفتاری شما را رها کنم؟ به خدا سوگند! بوی بدنم ناخوش و اصل و تبارم پست و رنگ پوستم سیاه است: نه به خدا، هرگز از شما جدا نمی شوم تا آنکه خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد.

پرسمان معارفی - کتاب پرسش ها و پاسخ های دانشجویی - جلد ۱۳ ویژه ی محرم
سرانجام «جون» از امام اجازه گرفت و به میدان رفت و با شجاعت و دلاوری، سخت جنگید تا آن که جام شهادت را سر کشید.

بالاترین لذت برای یاران اباعبدالله این بود که در لحظه های آخر عمرشان وقتی چشم می گشودند، چهره دلربای حسین را در کنار بالین خود تماشا می کردند و با دیدن آن «بهشتِ نقد»، مرگ در کام شان چون عسل شیرین و گوارا می گشت.

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم

به دو عالم ندهم لذت بیماری را

حضرت به بالین «جون» آمد و فرمود: «اللهم بیض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد»؛ «خدایا: صورتش را سفید و بویش را خوش نما و با نیکان محشورش ساز و بین او و محمد و خاندانش پیوند آشنایی برقرار ساز» [۲۶۸].

این دعای امام داعی مستجاب بود که اثر آن در دنیا نیز آشکار گردید؛ چون حضرت باقر در حدیثی از پدر بزرگوارش چنین نقل می کند: «وقتی مردم برای به خاک سپردن شهیدان کربلا آمدند، بدن «جون» را پس از ده روز در حالی که بوی مشک از آن به مشام می رسید، یافتند» [۲۶۹].

۵. غلام ترک

در مورد غلام دیگری به نام «غلام ترک» نیز آمده است: هنگامی که به خاک افتاد، امام حسین به بالینش آمد و گریست و با او همان کاری را کرد که با فرزند برومندش علی اکبر انجام داد؛ یعنی صورت، به صورت آن غلام ترک گذاشت. این کار برای آن غلام، به اندازه ای غیرقابل باور و لذت بخش بود که تبسمی کرد و جان به جانان سپرد [۲۷۰].

امام با این کار عشق و محبت سرشار خود را به یاران پاکبخته اش ابراز نمود و به جهانیان اعلام کرد: در راه دفاع از ارزش ها و اعتلای حق، تفاوتی میان سیاه و سفید و آشنا و غریب نیست. رنگ همگی «رنگ خدا» و وجه مشترک آنان، «تقوا» است.

عاشورا و ادبیات فارسی

لطفا درباره تأثیر شخصیت و نهضت امام حسین در ادبیات فارسی به طور مشروح توضیح دهید.

بررسی این موضوع به صورت گسترده و مفصل خارج از ظرفیت و گنجایش یک نامه است؛ لذا به اختصار مطالبی را بیان می کنیم:

موضوع قیام امام حسین از اواسط قرن سوم در ادبیات فارسی وارد شد. البته اوایل به صورت جدی نبود؛ بلکه در قالب تمثیل ها و استنادها اشاراتی به مقتل امام حسین و شهدای کربلا می شد.

یکی دو قرن بعد (حدود قرن ۵ و ۶ هـ) «سنایی» به طور خاص به شهادت امام حسین اشاره مستقیم دارد. پس از قرن پنجم (زمان ناصر خسرو) تلویحاً اشاراتی جزئی به موضوع عاشورا و ابا عبدالله شده است، اما به طور کامل و جزئی نگر از دوره تیموریان به بعد به این مسأله پرداخته شد. در دوره صفوی به نسبت رسمیت مذهب تشیع و تغییر نظام حکومتی و شیوع تفکر شیعه در ایران، گرایش شاعران به سمت عاشورا دیده و ثبت شده است [۲۷۱].

یکی از چهره های شاخص که در باب پرداختن به موضوع عاشورا پیش از عهد صفوی «ابن حسام» است. وی شاعری بود که بیشتر آثارش مربوط به وقایع عاشورا است و پس از آن شعرای فراوانی ظهور کردند تا جایی که در دوره قاجار و بعد از آن، دفتر شعر در خصوص مسأله عاشورا تدوین شد. اینک به اجمال مواردی را بیان می داریم:

یک. یکی از این شعرا «محتشم کاشانی» است که همه با آثار او در خصوص عاشورا و امام حسین آشنا هستند. او یکی از مهم ترین و معروف ترین شعرای دوره صفوی بود که اشعاری در باب تذکار اهل بیت سروده و در این سبک شهرت یافته است. به طوری که می توان او را معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران

دانست. مرثیه دوازده بند معروف او تا به امروز لطف خود را - که ناشی از صفا و صداقت حقیقی آن است - حفظ کرده است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است^[۲۷۲]...

دو. صباحی بیگدلی شاعر سده دوازدهم، اوایل سده سیزدهم هجری و معاصر امرای زندیه بود که ترکیب بندی به تقلید از کلیم ساخته است در سوگ و مرثیه امام حسین است:

افتاد شامگه به کنار افق نگران

خور چون سربریده از این طشت، واژگون

گفتم محرم است و نمود از شفق هلال

چون ناخنی که غمزده آلایدش ز خون^[۲۷۳]

سه. ملک الشعرا محمدتقی بهار (شاعر دوره مشروطیت) نیز در رثای سید الشهدا داد سخن داده و گفته است:

ای فلک! آل علی را از وطن آواره کردی

ز آن سخن در کربلا شان بردی و بیچاره کردی

تاختی از وادی این غزالان حرم را

پس اسیر پنجه گرگان آدمخوار کردی^[۲۷۴]...

چهار. سید محمدحسین شهریار شاعر بزرگ معاصر - که شیفته و دلباخته اهل بیت و ائمه اطهار بود - بارها در رثای امام حسین و شهیدان کربلا شعر سروده و برای آن مصایب گریسته است. استاد شهریار غزلی دارد تحت عنوان «کاروان کربلا» که مطلع آن بدین گونه است:

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین

روی دل با کاروان کربلا دارد حسین

دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا

با کدامین سرکند، مشکل دو تا دارد حسین^[۲۷۵]

پرداختن به آثار منظوم و منثور ادب فارسی - که در موضوع شخصیت و نهضت امام حسین نگارش یافته - منجر به اطاله کلام می شود. لذا مطالعه منابع ذیل در این زمینه رهگشا است:

۱. پیشینه مرثیه سرایی عاشورا در ادبیات فارسی، مجله بصائر، سال سوم، شماره ۲۴.

۲. جایگاه شعر در تبیین فرهنگ عاشورا، نشریه ره توشه راهیان نور، ویژه محرم الحرام، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.

۳. مرثیه پردازی در ادبیات فارسی، نشریه سروش، نشر صداوسیما، ۱۳۶۰، ش ۱۳۲.

۴. نگاهی به انقلاب کربلا در ادب فارسی، نشریه اطلاعات ۲۲/۱/۸۱، نشریه اطلاعات ۲۲/۱/۸۱.

احکام عزاداری

عزاداری و حقوق دیگران

ایجاد ترافیک و سر و صدا، کم یا زیاد، در هنگام عزاداری، در صورتی که از رضایت همسایگان بی اطلاع هستیم، چه حکمی دارد؟ (آیا رضایت تک تک همسایه ها کافی است یا اغلب ایشان)؟

همه مراجع: راه اندازی دسته های عزاداری در کوچه و خیابان، در حد متعارف ایام عزاداری اشکال ندارد، ولی واجب است برگزارکنندگان مراسم و عزاداران تا حد امکان از اذیت و ایجاد مزاحمت برای همسایگان بپرهیزند.^[۲۷۶]

تبصره: شرایط ویژه ترافیکی در برخی مناسبت ها مانند راهپیمایی روز قدس، راهپیمایی ۲۲ بهمن، تاسوعا، عاشورا مورد پذیرش مردم و طبیعی است. اما در غیر این مواقع که شخصی در حسینیه ای یا در منزل خودش مجلس عزایی برپا کرده است، نباید خلاف مقررات باشد.

عزاداری و بیت المال

آیا می توان از اموال بیت المال برای مراسم عزاداری استفاده کرد؟ مثلاً برخی هیئت ها، جهت عزاداری از برق اصلی شهر انشعاب گرفته و استفاده می کنند. حکم شرعی چیست؟

همه مراجع: به طور کلی این گونه امور تابع قوانین و مقررات اداره مربوطه می باشد و تخلف از آن جایز نیست؛ و اگر بر طبق قوانین و مقررات باشد، مانع ندارد. [۲۷۷]

عملی نبودن نذر عاشورا

گاه نذرهایی انجام می شود که قابل عمل نیست، مثلاً نذر کرده در عاشورا شربت دهد و الان زمستان است و این امر ممکن نیست، آیا تغییر آن جایز است؟

همه مراجع: اگر به هر حال موضوع منتفی شد و نمی شود به آن عمل کرد و در حقیقت در مورد خودش خرج نمی شود، عمل به آن واجب نیست. ولی اگر دلش بخواهد ثوابی ببرد می تواند به جای شربت مثلاً شیر گرم به عزاداران بدهد. [۲۷۸]

تبصره: اگر نذر با شرایط شرعی باشد، انجام آن واجب می شود و اگر با شرایط نباشد عمل به نذر واجب نیست.

جابجایی نذر در عاشورا

کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟ یا حلیم را در روزهای دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟

همه مراجع: اگر نذر طبق صیغه معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و اگر صیغه نداشته، اختیار با او است. [۲۷۹]

اضافات نذورات

حکم اضافات نذورات نقدی و جنسی از قبیل روغن گوشت و... که بعضاً فاسد شدنی هستند، در ایام عاشورای حسینی یا دیگر ایام چیست؟

همه مراجع: می توانید آن را بفروشید و پول آن را در مجالس عزاداری آینده مصرف کنید. [۲۸۰]

پول های نذری

پول های ریخته شده در گهواره ی علی اصغر (ع) و علم را صرف چه کارهایی می توان نمود؟ آیا می توان صرف مسجد یا صرف خرید دستگاه پرژکتور برای مسجد نمود؟

همه مراجع: باید در همان جهتی که نذر کننده یا هدیه کننده منظور نموده (مانند برگزاری مجالس روضه خوانی برای آن حضرت)، مصرف شود. [۲۸۱]

عزاداری و اضافات پذیرایی

در برخی مراسم (جشن یا عزاداری) که از طرف امور فرهنگی دانشگاه ها برگزار می شود گاهی مقداری از این پذیرایی اضافه می آید، حال اگر دانشجویان تقسیم کننده این مقدار اضافه را بخورند چه حکمی دارد؟

همه مراجع: اگر هزینه و مخارج پذیرائی از پول و بودجه دولتی است، تابع قانون است که در این موارد اگر اجازه داده شده مصرف آنها اشکال ندارد و اگر اهدائی توسط افراد (مثل اساتید و دانشجویان و افراد نیکو کار) است تابع قصد آنها است که می توان باقی مانده را با کسب اجازه اهداء کنندگان مصرف کرد.^[۲۸۲]

عزاداری و خمس و زکات

اگر کسی خمس و زکات مالش را ندهد، آیا می تواند از این مال در راه امام حسین علیه السلام احسان کند؟ آیا اجر و ثوابی بر این شخص است؟

همه مراجع: پولی که متعلق خمس شده واجب است اول، خمس آن ادا شود آن گاه در راه امام حسین (ع) و کار خیر دیگر مصرف شود و مصرف نمودن پولی که خمس به آن تعلّق گرفته قبل از ادای خمس در هر کاری اگر چه خیر باشد حرام است.^[۲۸۳]

تبصره: در مواردی که انسان به حرام بودن یا تعلّق خمس به غذا و اطعام نذری یقین ندارد، می تواند از آنها استفاده کند و خوردنشان اشکال ندارد.

موسیقی در عزاداری

استفاده از آلات لهو و موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟

همه مراجع (به جز بهجت و صافی): اگر از آلاتی است که به لهو و حرام اختصاص دارد، نواختن آن (در هر حال) جایز نیست ولی اگر از آلات مشترک باشد استفاده از آن به منظور مشروع اشکال ندارد. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.^[۲۸۴]

آیات عظام بهجت و صافی: به طور کلی نواختن با آلات موسیقی (آلات لهو) در هر حال حرام است. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.^[۲۸۵]

نی در عزاداری

آیا نواختن شیپور، نی و فلوت در تعزیه اشکال دارد؟

آیات عظام امام، خامنه ای و فاضل: نواختن آلات موسیقی به صورت «مطرب» و «لهوی» و مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی، حرام است.^[۲۸۶]

آیات عظام بهجت و صافی: آری، در هر حال اشکال دارد.^[۲۸۷]

آیات عظام تبریزی، سیستانی، مکارم، نوری و وحید: نواختن آلات موسیقی به صورت «لهوی» و مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی، حرام است.^[۲۸۸]

پرسمان معارفی - کتاب پرسش ها و پاسخ های دانشجویی - جلد ۱۳ ویژه ی محرم تبصره. بنابر نظر مراجع [به جز صافی و بهجت] تفاوتی میان مراسم جشن و عزاداری نیست؛ لذا اگر نواختن به صورت لَهوی باشد حرام است، اما اگر به صورت غیرلهوی باشد اشکال ندارد.

طبل در عزاداری

استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری و غیر آن چه حکمی دارد؟

همه مراجع (به جز صافی و بهجت): اگر به نحو متعارف و غیرلهوی نواخته شود، اشکال ندارد.^[۲۸۹]

آیات عظام بهجت و صافی: استفاده از آن اشکال دارد.^[۲۹۰]

شبیه خوانی

در بیشتر مناطق به خصوص روستاها، داخل حسینیه ها و مساجد مراسم شبیه خوانی - به اعتبار این که از سنت های قدیمی است - برگزار می شود که گاهی اثر مثبتی در نفوس مردم دارد، این مراسم چه حکمی دارد؟

همه مراجع: اگر مراسم شبیه خوانی مشتمل بر امور دروغ و باطل نباشد و با توجه به مقتضیات زمان باعث وهن مذهب حق هم نشود، اشکال ندارد؛ ولی در عین حال بهتر است به جای آنها، مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصایب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.^[۲۹۱]

آیت الله صافی: اگر مراسم تعزیه و شبیه خوانی مشتمل بر محرمات نباشد، اشکال ندارد.^[۲۹۲]

تصاویر منسوب به ائمه اطهار(ع)

آیا این عکس های نقّاشی شده که به امام علی(ع) یا امام حسین(ع) یا ابوالفضل العباس(ع) و ... نسبت می دهند حقیقت دارد؟ آیا نصب آنها در خانه و مساجد و دیگر جاها اشکال دارد؟

همه مراجع: عکس ها و پوستره های مذکور، مستند صحیحی ندارند؛ خوب است از این عمل خودداری شود و مؤمنان بجای آن، احادیث اهل بیت علیهم السلام را با خطی زیبا بنویسند و آن را در منازل خود نصب نمایند.^[۲۹۳]

عَلَم عزاداری

استفاده از عَلَم در مراسم عزاداری سیدالشهدا یا قرار دادن آن در مجلس عزا و یا حمل آن در دسته عزاداری چه حکمی دارد؟

آیت الله خامنه ای: فی نفسه اشکال ندارد، ولی نباید این امور جزء دین شمرده شود.^[۲۹۴]

قمه زنی

آیا قمه زنی جایز است؟

آیات عظام امام، خامنه ای و فاضل: با توجه به اینکه قمه زدن در زمان حاضر، به علت عدم قابلیت پذیرش و نداشتن هیچ گونه توجیه قابل فهم، باعث وهن و بدنام شدن مذهب می شود، باید از آن خودداری گردد.^[۲۹۵]

آیت الله تبریزی: عزاداری خامس آل عبا از مهم ترین شعائر دینی و رمز بقای تشیع می باشد؛ ولی بر عزاداران عزیز لازم است از کارهایی که موجب وهن مذهب و سوء استفاده دشمنان اسلام و اهل بیت می شود، اجتناب کنند.^[۲۹۶]

آیت الله مکارم: عزاداری خامس آل عبا از مهم ترین شعائر دینی و رمز بقای تشیع می باشد؛ ولی بر عزاداران عزیز لازم است از کارهایی که موجب وهن مذهب می گردد و یا آسیبی به بدن آنها وارد می کند، خودداری کنند.^[۲۹۷]

آیت الله نوری: قمه زنی اشکال دارد.^[۲۹۸]

تبصره: طبق نظر همه مراجع تخلف از قانون کشور اسلامی جایز نیست، و قمه زنی از نظر قانونی منع شده، و تخلف از قانون است.

قمه زنی مخفیانه

آیا قمه زنی به طور مخفی جایز است؟ چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد، وظیفه چیست؟

آیت الله خامنه ای: قمه زنی علاوه بر اینکه از نظر عرفی از مظاهر حزن و اندوه محسوب نمی شود و سابقه ای در عصر ائمه و زمان های بعد از آن ندارد و تأییدی هم به شکل خاص یا عام از معصوم در مورد آن نرسیده است در زمان حاضر موجب وهن و بدنام شدن مذهب می شود بنابراین در هیچ حالتی جایز نیست. و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد، نذر واجد شرایط صحت و انعقاد نیست.^[۲۹۹]

زنجیر زنی

زنجیر زدن به بدن - همان گونه که برخی از مسلمانان انجام می دهند - چه حکمی دارد؟

آیت الله خامنه ای: اگر به نحو متعارف و به گونه ای باشد که از نظر عرفی از مظاهر حزن و اندوه در عزاداری محسوب شود، اشکال ندارد.^[۳۰۰]

تیغ زنجیر زنی

استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند، چه حکمی دارد؟

آیات عظام امام، خامنه ای، تبریزی، مکارم و فاضل: اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد، جایز نیست.^[۳۰۱]

آیت الله صافی: اگر ضرر قابل توجهی برای بدن نداشته باشد. در عزای سیدالشهدا اشکال ندارد.^[۳۰۲]

آیت الله نوری: عزاداری برای امام حسین طبق سنت متعارف و معمول بین شیعیان اشکال ندارد.^[۳۰۳]

سینه زنی

برهنه شدن در هنگام عزاداری چه حکمی دارد؟

هروله در عزاداری

بالا و پایین پریدن در هنگام سینه زنی (هروله) چه حکمی دارد؟

آیت الله خامنه ای: شایسته است مؤمنان از هر کاری که مناسب با مجالس عزاداری حضرت سیدالشهدا نمی باشد، خودداری کنند و حرکات مذکور هم اگر موجب وهن مراسم عزاداری نشود، اشکال ندارد.^[۳۰۵]

الفاظ ناروا

آیا نسبت دادن برخی الفاظ ناروا به خود همچون «ما همه سگ حسینیم» در عزاداری اشکال دارد؟

همه مراجع: گفتن این الفاظ شایسته نیست و باید از مطالبی که دون شان یک مسلمان و در عرف توهین آمیز است، و مناسب مجالس عزاداری نیست، پرهیز شود، و لازم است مؤمنین مراعات شؤون عزاداری معصومین(ع) به ویژه سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین(ع) را بنمایند.^[۳۰۶]

هو کشیدن

در بعضی از هیئت ها وقتی نام مبارک حضرت علی را می شنوند شروع به هو کشیدن می کنند به طور مثال: هو علی آیا اشکالی در این قضیه وجود دارد؟

همه مراجع: مومنین باید از کلماتی که شعایر گروه های منحرف مثل اهل تصوف است و موجب ترویج افکار آنان می گردد پرهیز نمایند.^[۳۰۷]

تبصره: هو کشیدن و گفتن هو یا علی و هو علی، نوعی تشبه به صوفیه است.

پیراهن عزاداری و نام امامان(ع)

جدیداً بر روی برخی از پیراهن های مخصوص عزاداری نام مبارک ائمه و شعارهای دیگر چاپ شده، مسح آنها در هنگام سینه زنی و غیره بدون وضو چه حکمی دارد؟

آیات عظام امام، خامنه ای، مکارم و صافی: کسی که وضو ندارد بنا بر احتیاط واجب حرام است اسم مبارک ائمه را مس نماید.^[۳۰۸]

آیات عظام سیستانی و نوری: احتیاط مستحب است که اسم مبارک ائمه را هم بدون وضو لمس ننماید.^[۳۰۹]

تبصره ۱. اگر بر روی نوشته لایه پلاستیکی باشد که مانع مس شود، لمس آن بدون وضو اشکال ندارد.

تبصره ۲. مس شعارها اگر قرآن نباشد، اشکال ندارد.

عزاداری بانوان

آیا حضور زنان در دسته های عزاداری اشکال دارد؟

اگر مصداق اختلاط محرم و نامحرم باشد حرام است اما در خصوص اینکه خانمها هم دنبال دسته عزا راه بیافتند و دسته عزاداری راه بیندازند این کار شایسته نیست.^[۳۱۰] و اگر مستلزم ارتکاب معصیت مثل نگاه به نامحرم یا رعایت نکردن حجاب و عفاف یا خودنمایی باشد، جایز نیست.^[۳۱۱]

صدای گریه بانوان

در مجالس عزا بعضی از خواهران با صدای بلند گریه می کنند یا ناله می زنند، و صدای آنها به نامحرم می رسد آیا این کار جایز است؟

همه مراجع: در صورتی که مفسده ای نداشته باشد، اشکال ندارد.^[۳۱۲]

تبصره: اگر صدای آنان موجب لذت بردن مردان و تحریک شهوت گردد، جایز نیست.

مرثیه خوانی زنان

در برخی موارد مرثیه خوانی و یا مداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه ای است که صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این عمل جایز است؟

همه مراجع (به جز مکارم): اگر صدای آنان در معرض ریه، تلذذ و تهییج شهوت باشد، جایز نیست.^[۳۱۳]

آیت الله مکارم: خیر، جایز نیست.^[۳۱۴]

آرایش در محرم

آیا در ماه محرم اعمالی مثل رنگ کردن موها و آرایش زن اشکالی دارد؟

همه مراجع: اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا نباشد، اشکال ندارد؛ ولی سزاوار است که مسلمانان غیرتمند، سعی کنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند؛ چرا که امام صادق می فرماید: خداوند شیعیان ما را رحمت کند که در شادی ما شاد و در ایام حزن ما محزون هستند و مسلم است که ایام محرم، ایام حزن پیشوایان دینی ما است.

آیا در زمان عادت ماهیانه خواندن زیارت عاشورا و انجام سجده آن اشکال دارد؟ همه مراجع: اشکالی ندارد.^[۳۱۵]

عزاداری و نماز

اگر بعضی از واجبات به سبب شرکت شخص در مجالس عزاداری از او فوت شود (مثلاً نماز صبح قضا شود) آیا بهتر است بعد از این در این مجالس شرکت نکند یا اینکه عدم شرکت او باعث دوری از اهل بیت می شود؟

همه مراجع: بدیهی است که نماز واجب، مقدم بر فضیلت شرکت در مجالس عزاداری اهل بیت است و ترک نماز و فوت شدن آن به بهانه شرکت در عزاداری امام حسین جایز نیست؛ ولی شرکت در عزاداری به گونه ای که مزاحم نماز نباشد ممکن می باشد و از مستحبات مؤکد است.

نماز جماعت و عزاداری

آیا نماز جماعت اول وقت مهم تر است یا ادامه عزاداری امام حسین؟

همه مراجع: نماز جماعت مقدم است؛ همان طوری که امام حسین در روز عاشورا هنگام ظهر نماز را اقامه کردند. از این رو باید پیروان اهل بیت در همه حالات سعی کنند تا آنجا که ممکن است، نمازها را اول وقت و به جماعت بخوانند؛ چون هدف عمده از مجاهدت ها و زحمات و حتی شهادت ائمه معصومین و فرزندان و اصحاب آنان، اقامه دین بوده که در رأس آنها بعد از معرفت خدا، نماز است.^[۳۱۶]

قرائت نماز در مکان پر سر و صدا

در جایی که سر و صدا زیاد است مانند مراسم عزاداری اگر نماز ظهر یا عصر یا تسبیحات اربعه را آهسته بخوانم، صدایم به گوش خودم نمی رسد. آیا باید آنها را بلند بخوانم؟

همه مراجع: خیر اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند، یا در جایی که باید آهسته خواند عمداً بلند بخواند، نمازش باطل است و در جای که سر و صدای زیاد است باید طوری بگوید که چنانچه مانعی (سر و صدا) نباشد بشنود (یعنی مانند روزهای گذشته که در محیط آرام بود ادا کند نه بیشتر از آن).^[۳۱۷]

خون در عزاداری و نماز

اگر خون قربانی که به لباس پاشیده یا خونی که بر اثر لطمه و سینه زدن از بدن خارج شده، کمتر از درهم باشد (کمتر از بند انگشت اشاره {سبابه}) آیا نماز خواندن با آن صحیح است؟

همه مراجع: در صورتی که کمتر از درهم باشد نماز خواندن با آن، اشکال ندارد.^[۳۱۸]

عروسی در محرم

آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم حرام است؟

همه مراجع: برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت حضرت سیدالشهد نباشد، اشکال ندارد؛ ولی در آن هیچ نوع برکتی نیست و سزاوار است که مسلمانان غیرتمند سعی کنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند.

[۲] این جدول از مقاله ای با نام «البعء الزمنى فى الثورة الحسينيه» برگرفته شده که توسط آقای احمد القاضی نگاشته شده و در شماره دوّم مجله رساله الحسين چاپ شده است .

[۳] .وقعة الطف، ص ۷۵: «اما بعد فخذ حسينا و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبير بالبيعة اخذا شديدا ليست فيه رخصة حتى يبایعوا و السلام .»

[۴] .ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۲؛ وقعة الطف، ص ۸۱ .

[۵] .وقعة الطف، ص ۷۷ .

[۶] .همان، ص ۸۵ و ۸۶ .

[۷] .قصص ۲۸، آیه ۲۱ .

[۸] .آل عمران ۳، آیه ۹۷ .

[۹] .وقعة الطف، صص ۱۰۳-۱۰۷ .

[۱۰] .همان، ص ۸۸: «فاقبل اهلها يختلفون اليه و يأتونه و من كان بها من المعتمرين و اهل الآفاق.»

[۱۱] .همان، ص ۱۴۷ .

[۱۲] .عن الصادق : «... ان الحسين بن على خرج يوم التروية الى العراق و كان معتمرا». ر.ک. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۶، کتاب حج، باب ۷، ابواب العمرة ج ۲ و ۳ .

[۱۳] .ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۶۷ .

[۱۴] .همان، ص ۶۶ .

[۱۵] .البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۶۲ .

[۱۶] .همان، ص ۱۶۳ .

[۱۷] .بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ .

[۱۸] .مقدمه بن خلدون، ص ۲۱۱ .

[۱۹] .اصول کافی، ج ۲، صص ۲۸-۳۶. باب «ان الائمة عليهم السلام لم يفعلوا شيئا و لا يفعلون الا بعهدٍ من الله عزوجل .»...

- [۲۰] همان، ص ۲۸، ح ۱ .
- [۲۱] .لهوف، ص ۸۴ .
- [۲۲] .برای آگاهی از سیر تاریخی این نظریه و بزرگان معتقد به آن ر.ک: شهید فاتح در آیینه اندیشه، محمد صحتی سردرودی، صص ۲۰۵- ۲۳۱ .
- [۲۳] .شهید فاتح، ص ۲۳۹ .
- [۲۴] .تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳ .
- [۲۵] .بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱. در منبع اخیر در ادامه این جمله نیز آمده است: «و سيرة الخلفاء الراشدين المهديين .»
- [۲۶] .شهید فاتح، ص ۱۶۹ .
- [۲۷] همان، ص ۱۷۰، به نقل از: تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۵ .
- [۲۸] .برای اطلاع تفصیلی از گوشه ای از مخالفت ها ر.ک: شهید فاتح، صص ۱۸۴- ۱۹۰ و نیز صص ۲۰۵- ۲۳۱ .
- [۲۹] .برای آگاهی از گوشه ای از این مخالفت ها و واکنش های گسترده ر.ک: رسول جعفریان، جریانها و جنبش های مذهبی -سیاسی ایران، ص ۲۰۸- ۲۱۴ .
- [۳۰] .صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۷۴ .
- [۳۱] همان، ح ۱۸، ص ۱۳۰ .
- [۳۲] همان، ج ۲۰، ص ۱۹۰ .
- [۳۳] .بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ .
- [۳۴] .وقعة الطف، ابی مخنف، ص ۹۲ .
- [۳۵] .وقعة الطف، ابی مخنف، ص ۹۱ .
- [۳۶] همان: «فان كتب إِلَيَّ انه قد اجمع رأى ملائكم و ذوى الفضل و الحجى منكم على مثل ما قدمت عَلَيَّ به رسلکم و قرأت فی کتبکم اقدم علیکم و شیکا ان شاء الله .»
- [۳۷] همان .

- [۳۸] .تاریخ یعقوبی، ج ۲۰، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ .
- [۳۹] .مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۸۳ .
- [۴۰] .وقعة الطف، ص ۱۰۱ .
- [۴۱] .وقعة الطف، ص ۱۱۲: «فان الرائد لا يكذب اهله و قد بايعنى من اهل الكوفة ثمانية عشر الفا فعجل الاقبال حين يأتيك كتابى فان الناس كلهم معك ليس لهم فى آل معاوية رأى و لا هوى .»...
- [۴۲] .الارشاد، ص ۴۱۸ .
- [۴۳] .وقعة الطف، ص ۱۹۷ و نیز ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۴۴۲ .
- [۴۴] .وقعة الطف، ص ۱۶۶ .
- [۴۵] .همان .
- [۴۶] .اکسیرالعبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۱۸۲ .
- [۴۷] .از اینجا تا پایان این پرسش، همه منابع را به نقل از کتاب «تاریخ امام حسین» ج ۳، ص ۲۴۲-۲۵۰ نقل می کنیم. این کتاب عظیم که تاکنون پنج جلد آن توسط انتشارات آموزش و پرورش به چاپ رسیده است، حاوی عبارات کتب عاشورانگاری از آغاز تا دوره معاصر درباره وقایع مختلف مربوط به امام است .
- [۴۸] .تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۳ .
- [۴۹] .المناقب، ج ۴، ص ۹۸ .
- [۵۰] .مشیرالاحزان، ص ۲۷ و ۲۸ .
- [۵۱] .تذکره الخواص، ص ۱۴۳ .
- [۵۲] .بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴ .
- [۵۳] .مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰ .
- [۵۴] .انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۵۸ و ...

[۵۵] برای آگاهی از نام های شهدا ر.ک:

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۹-۲۷۴ زیارت ناحیه مقدسه که در آن اسامی تک تک شهدا آمده و بر آنها درود فرستاده شده است.

۲. سماوی، شیخ محمد، ابصارالحسین فی انصار الحسین، که در آن نام ۱۱۳ تن از یاران امام حسین و شرح حال آنها ذکر شده است.

۳. فضیل بن زبیر، و تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام من اهله و اولاده و شیعتہ، که در مجله «تراثنا» شماره ۲، سال ۱۴۰۶ ق چاپ شده است.

[۵۶] میزان الحکمة، ج ۳، ص ۸۰ .

[۵۷] غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۰۰ .

[۵۸] نگا: توبه، آیه ۷ .

[۵۹] نگا: اصول کافی، ج ۵، ح ۱، ص ۵۵ .

[۶۰] بحارالانوار، ج ۴۴، باب ۳۷، ح ۲.

[۶۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ .

[۶۲] درباره این فکر غلط مسیحیت که آدم مرد اصالت دارد و حوا (زن) تبعیت، و مبارزه قرآن با این تفکر، استاد مطهری مفصل بحث کرده است. ر.ک: حماسه حسینی، ج ۱، صص ۴۰۶-۴۰۴ .

[۶۳] حماسه حسینی، ج ۱، صص ۴۱۱-۳۹۷ و ج ۲، صص ۲۳۶-۲۳۱ .

[۶۴] شهیدی، سید جعفر، قیام امام حسین، ص ۱۸۵ .

[۶۵] آیتی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۴۷ .

[۶۶] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۵۹ .

[۶۷] احزاب ۳۳: آیه ۳۳ «بی شک خداوند می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک سازد، پاک ساختنی.»

[۶۸] اخطب خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۶۱: اللهوف، ص ۷۴ .

- [۶۹] .جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم، ص ۱۵۷ .
- [۷۰] .ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ص ۱۰۴ .
- [۷۱] .جین همپتن، فلسفه سیاسی، ص ۱۰۷ .
- [۷۲] .سروش، محمد، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷۹.
- [۷۳] .فلسفه سیاسی، ص ۱۱۷ .
- [۷۴] .آلن دونیواتا، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاد، ص ۴۳ و ص ۷۱ .
- [۷۵] .فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ص ۳۶۸ .
- [۷۶] .مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱ .
- [۷۷] .فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ص ۱۲۷ .
- [۷۸] .مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱ .
- [۷۹] .ژاک روسو، ژان، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، ص ۳۱۸ .
- [۸۰] .موسوعة الفقیهه، ج ۶، ص ۲۲۰ .
- [۸۱] .مقاومت و مشروعیت، ص ۸۴ .
- [۸۲] .همان، ص ۸۴ .
- [۸۳] .امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۷ .
- [۸۴] .کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱ .
- [۸۵] .مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵ .
- [۸۶] .نهج البلاغه، نامه ۶۲ .
- [۸۷] .تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰ .
- [۸۸] .بحرانی، تحف العقول، ص ۱۶۸ .

[۸۹] موسوعه کلمات امام حسین، ص ۳۱۴ .

[۹۰] .تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۶ .

[۹۱] .تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰ .

[۹۲] .نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ .

[۹۳] .همان، نامه ۳۸ .

[۹۴] .شیخ مفید، الجمل، ص ۴۲۰ .

[۹۵] .مشروعیت و مقاومت، ص ۱۰۶ .

[۹۶] .صدر، سید محمد باقر، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱ .

[۹۷] .مواضع ما، ص ۶۹ .

[۹۸] .صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۳۶ .

[۹۹] .مأئده ۵: آیه ۳۲ .

[۱۰۰] .مجله سیاست خارجی، سال هفتم، تابستان وپاییز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۰ .

[۱۰۱] .همان، ص ۴۳۱ .

[۱۰۲] .محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۸ .

[۱۰۳] .همان، ص ۴۵۰۹: «ایمان یا اسلام مانع کشتن به نحو غافلگیرانه است .»

[۱۰۴] .برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک:

الف. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، صص ۵۴ - ۵۱؛

ب. الطبرسی ابن علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، ج ۹ و ۱۰، ص ۸۴۸ ذیل تفسیر سوره النصر؛

پ. القمی، عباس، سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۷؛

ت. واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ های پیامبر، ج ۲، ص ۶۳۱؛

ث. سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۴۳.

[۱۰۵] .فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۴۳ .

[۱۰۶] .ر.ک: همه مدارک و منابع پیشین .

[۱۰۷] .ر.ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶ .

[۱۰۸] .التحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۶۲)مسأله ۱۱ ذیل: القول فی مراتب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر .

[۱۰۹] .برای آشنایی بیشتر با جزئیات بحث و فروع بیشتر آن از جمله دشنام دادن به انبیای دیگر: ر.ک:

الف. فاضل لنکرانی، آیه الله محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله، کتاب الحدود، صص ۳۲۵ - ۳۱۸.

ب. موسوی اردبیلی، آیت الله سید عبدالکریم، فقه الحدود والتعزیرات، صص ۵۲۱ - ۵۱۱.

[۱۱۰] .به عنوان نمونه ر.ک: زنجانی، عمید، انقلاب اسلامی ایران و ریشه آن؛ روحانی، سید حمید، نهضت امام

خمینی ؛ محمدی، منوچهر، تحلیلی بر انقلاب اسلامی؛ دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران؛ کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا و ...

[۱۱۱] .میشل فوکو، ایرانی ها چه رؤیای در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی.

[۱۱۲] .به نقل از ضیافت های نظری بر انقلاب اسلامی «مجموعه مقالات» عبدالوهاب فراتی، ص ۲۹۷ .

[۱۱۳] .همان .

[۱۱۴] .هاشم هاشم زاده هریسی، اصول فرهنگ و تعالیم عاشورا، چکیده مقالات گنگره بین المللی امام

خمینی(ره) و فرهنگ عاشورا؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ص ۱۸۹ .

[۱۱۵] .قیام عاشورا در کلام و بیان امام خمینی ، ص ۵۵.

[۱۱۶] .همان، ص ۳۸ .

[۱۱۷] .صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۶ .

[۱۱۸] .کواکیان، مصطفی، هفت قطره از جاری زلال اندیشه امام خمینی ، ص ۲۲۹ .

[۱۱۹] .راهپیمایی عظیم مردم ایران در روز اربعین برابر با ۱۳۵۷/۱۰/۲۹ بود که پس از ۲۳ روز در ۱۳۵۷/۱۱/۲۲

انقلاب اسلامی پیروز شد .

- [۱۲۰] .صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۹۰ .
- [۱۲۱] .همان، ص ۳۴۶ .
- [۱۲۲] .صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۴۶ .
- [۱۲۳] .هفت قطره، همان، ص ۲۳۵ .
- [۱۲۴] .صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۸ .
- [۱۲۵] .همان، ج ۱۵، ص ۳۳۱ و ۲۳۰ و جهت مطالعه درباره تأثیرات فرهنگ عاشورا بر انقلاب اسلامی ر.ک: فراتی، عبدالوهاب، ضیافتی نظری بر انقلاب اسلامی مجموعه مقالات، ص ۹۱؛ فصلنامه حکومت اسلامی، سال هشتم، شماره اول بهار ۸۲، (ش ۲۸)، ص ۳۹۶ .
- [۱۲۶] .نگا: شوری ۴۲، آیه ۲۳؛ هود (۱۱)، آیه ۲۹؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۶ .
- [۱۲۷] .نگا: المحبة فی الكتاب والسنة، صص ۱۶۹ - ۱۷۰ و ۱۸۱ - ۱۸۲ .
- [۱۲۸] .بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ .
- [۱۲۹] .امالی، ص ۳۰۵ .
- [۱۳۰] .طبق فرموده امام صادق به معاویة بن وهب، «عزاداران سیدالشهدا در روز عاشورا از آب و غذا دوری جویند تا آن که یک ساعت از وقت فضیلت نماز عصر بگذرد، و در حد لزوم به غذای معمول صاحبان مصیبت، سدّ جوع و عطش کنند». [نگا: تاریخ النیاحة الامام الشهید الحسین بن علی، ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۹].
- [۱۳۱] .بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۲ .
- [۱۳۲] .همان، ص ۲۷۸ .
- [۱۳۳] .همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۹ .
- [۱۳۴] .نگا: امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، ص ۱۴۵ .
- [۱۳۵] .بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵ .
- [۱۳۶] .خصال، ج ۱، ص ۱۳۱ .
- [۱۳۷] .بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۷ .

- [۱۳۸] مصباح المتجهد، ص ۷۱۳ .
- [۱۳۹] امام حسن و امام حسین علیهما السلام، ص ۱۴۳ .
- [۱۴۰] حسین، نفس مطمئنة، ص ۵۶ .
- [۱۴۱] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴ .
- [۱۴۲] همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷ .
- [۱۴۳] بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰ .
- [۱۴۴] مصطفی آرنگ به نقل از اشک حسینی، سرمایه شیعه، ص ۶۶ .
- [۱۴۵] المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۷، ص ۱۵ .
- [۱۴۶] تکملة تاریخ الطبی، ص ۱۸۳ .
- [۱۴۷] مرآت الجنان، ج ۳، ص ۲۴۷. مقصود عزاداری به طور علنی است .
- [۱۴۸] النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهرة، ج ۴، ص ۲۱۸ .
- [۱۴۹] الخطط، مقریزی، ۲/۲۸۹. و نیز رک: النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۲۶، بخش وقایع سال ۳۶۶؛ اتعاض الحنفاء، مقریزی، ج ۲، ص ۶۷ به نقل از: سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، صص ۱۶۱-۱۶۲ .
- [۱۵۰] در این خصوص نگا: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ج اول، صفحات ۱۸۳ - ۱۸۵، ۲۰۱-۲۰۶ .
- [۱۵۱] در این خصوص نگا: حسین، نفس مطمئنه، صص ۵ - ۱۸ .
- [۱۵۲] نگا: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ و ...
- [۱۵۳] شیخ صدوق، امالی، ص ۷۷ .
- [۱۵۴] نگا: یادداشت هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، صص ۲۷۲-۲۷۳ .
- [۱۵۵] ابن اثیر یکی از مورخان برجسته می نویسد: ابومسلم خراسانی روزی خطبه خواند. مردی برخاست و پرسید: این علامت سیاه که بر تو می بینم، چیست؟ گفت: ابوزبیر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: پیغمبر هنگام فتح مکه عمامه سیاهی بر سر داشت و این لباس هیبت و لباس دولت است. ترجمه الکامل، ج ۹، ص ۱۱۴ .

- [۱۵۶] بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۷۴ - ۱۸۰ .
- [۱۵۷] نگا: سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، صص ۳۱ - ۵۳ .
- [۱۵۸] نگا: معجم البلدان، حموی، ج ۳، ص ۴۵۲ و تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۲۳ .
- [۱۵۹] دائرة المعارف، ج ۶، ص ۷۱۰ - ۷۲۲ .
- [۱۶۰]
- [۱۶۱] ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ج ۳، ص ۷۴۷ .
- [۱۶۲] اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۴۷ .
- [۱۶۳] السیرة النبویة، ج ۳، صص ۱۰ - ۱۱ .
- [۱۶۴] نگا: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۱۲۷ .
- [۱۶۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲ .
- [۱۶۶] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۰ .
- [۱۶۷] شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۷۲ .
- [۱۶۸] اخبار الدولة العباسیة، صص ۲۳۰-۲۳۲ و ۲۴۲ .
- [۱۶۹] نگا: سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، صص ۱۹۵ - ۲۰۰، ۱۲۹-۱۵۵، ۷۶ و ۷۷ .
- [۱۷۰] العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۹۹، به نقل از اشک حسینی، سرمایه شیعه، ص ۳۶ و ۳۷ .
- [۱۷۱] کامل الزیارات، ص ۱۸۰ .
- [۱۷۲] بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۰؛ اقبال الاعمال، ص ۳۸؛ شیخ طوسی، مصباح المتعجد، صص ۵۳۸ و ۵۴۲ و ۵۴۷ .
- [۱۷۳] در این خصوص نگا: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، دفتر ۲، صص ۲۶۳ - ۲۷۲ .
- [۱۷۴] مثنوی، ج ۳، دفتر ۵ .
- [۱۷۵] نهج البلاغه، خ ۱۷۶، ص ۱۸۵ .

- [۱۷۶] .مثنوی، ج ۱، دفتر ۲ .
- [۱۷۷] .مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی .
- [۱۷۸] .حافظ .
- [۱۷۹] .اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البكاء .
- [۱۸۰] .نگا: دوست شناسی و دشمن شناسی در قرآن، فصل ۳ .
- [۱۸۱] .نگا: السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۹، ج ۴۳، ص ۲۳۸، ج ۲۸، ص ۳۷، ج ۲۲، ص ۴۸۴، همان، ج ۸۲، ص ۱۰۴، همان، ج ۴۲، ص ۲۸۳ و ص ۲۸۸ و ...
- [۱۸۲] .حافظ .
- [۱۸۳] .دعای ابوحمزه ثمالی .
- [۱۸۴] .اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البكاء .
- [۱۸۵] .بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷ .
- [۱۸۶] .مثنوی، ج ۲، دفتر ۳ .
- [۱۸۷] .اصول کافی، همانجا .
- [۱۸۸] .مثنوی، ج ۳، دفتر ۵ .
- [۱۸۹] .اسراء ۱۷، آیه ۱۰۷ - ۱۰۹ .
- [۱۹۰] .مثنوی، ج ۱، دفتر ۲ .
- [۱۹۱] .میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۵۵، روایت ۱۸۴۵ .
- [۱۹۲] .همان، ج ۱۸۴۶ .
- [۱۹۳] .مثنوی، ج ۳، دفتر ۵ .
- [۱۹۴] .مریم ۱۹، آیه ۵۸ .
- [۱۹۵] .حافظ .

- [۱۹۶] .مأئده ۵، آیه ۸۳ .
- [۱۹۷] .مقالات، ج ۳، ص ۳۷۹ .
- [۱۹۸] .مثنوی، ج ۳، دفتر ۵ .
- [۱۹۹] .اصول کافی، همانجا .
- [۲۰۰] .همان .
- [۲۰۱] .مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت امیرالمؤمنین .
- [۲۰۲] .دعای ابوحمزه ثمالی .
- [۲۰۳] .مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۶ .
- [۲۰۴] .خصائص الحسینیة، ص ۱۴۲ و وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۲۱، ص ۱۱۲۴ .
- [۲۰۵] .نگا: آیین مهرورزی، بخش محبت به اهل بیت .
- [۲۰۶] «من علامات الشقاء جمود العين» [حضرت رسول]، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۵۵، روایت ۱۸۴۵ و قال علی : «ما جفت الدموع الا لقسوة القلوب و ما قست القلوب الا لکثرة الذنوب». [همان، ص ۴۵۵، روایت ۱۸۴۰۶].
- [۲۰۷] .بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۱ .
- [۲۰۸] .همان، ج ۷۰، ص ۵۵ .
- [۲۰۹] .همان، ج ۷۸، ص ۸۳ .
- [۲۱۰] .بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰ .
- [۲۱۱] .مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۱ .
- [۲۱۲] .تنبيه الخواطر، ص ۳۶۰ .
- [۲۱۳] .بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۳ .
- [۲۱۴] .همان، ج ۷۷، ص ۴۵ .
- [۲۱۵] .همان جا .

- [۲۱۶] .همان، ج ۱۴، ص ۳۰۹ .
- [۲۱۷] .همان، ج ۷۷، ص ۱۹۹ .
- [۲۱۸] .همان، ج ۷۸، ص ۱۱۵ .
- [۲۱۹] .همان، ص ۳۰۸ .
- [۲۲۰] .معجم الفاظ غررالحکم، ص ۸۶۳ .
- [۲۲۱] .بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۳ .
- [۲۲۲] .مشکاه الانوار، ص ۱۰۷ .
- [۲۲۳] .همانجا .
- [۲۲۴] .نهج البلاغه، خ ۲۲۲ .
- [۲۲۵] .همانجا .
- [۲۲۶] .همان، خ ۱۷۶ .
- [۲۲۷] .بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۴ .
- [۲۲۸] .مثنوی، دفتر ۲، ابیات ۲۲ و ۲۳ .
- [۲۲۹] .در این خصوص نگا: تجسم عمل و شفاعت، صص ۱۰۶ - ۱۱۶ .
- [۲۳۰] .بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۳ .
- [۲۳۱] .مثنوی، دفتر ۵، ابیات ۲۲۶۷ - ۲۲۶۲ .
- [۲۳۲] .ر.ک: الطریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۳۷، معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۱۸۵، مفردات راغب، ص ۸۱ .
- [۲۳۳] .محدثی، جواد، درسهایی از زیارات عاشورا، ص ۱۴، عزیزی تهرانی، اصغر؛ شرح زیارت عاشورا، ص ۳۵ .
- [۲۳۴] .اسراء ۱۷، آیه ۳۳ .
- [۲۳۵] .ر.ک. فرهنگ عاشورا، واژه «ثار» .»

- [۲۳۶] .محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۹۱ .
- [۲۳۷] .کامل الزیارات، ص ۳۶۸ و ص ۴۰۶ .
- [۲۳۸] .پاسخ: جز زیبا چیزی ندیدم، تحلیلی بر کلام حضرت زینب علیهاالسلام که فرمود: «ما رايت الا جمیلا» از جواد محدثی .
- [۲۳۹] .بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶ .
- [۲۴۰] .اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷ .
- [۲۴۱] .موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۲۸ .
- [۲۴۲] .از نویسندہ .
- [۲۴۳] .صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۵ .
- [۲۴۴] .از نویسندہ .
- [۲۴۵] .اذا دخل وقت الصلاة فاذن و اقم، تعرف من الغالب امالی شیخ طوسی، ص ۶۶ .
- [۲۴۶] .میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۶۸، ح ۱۰۲۴۳ .
- [۲۴۷] .همان، ح ۱۰۲۳۸ .
- [۲۴۸] .همان، ص ۳۶۷، ح ۱۰۲۳۵ .
- [۲۴۹] .همان، ح ۱۰۲۳۴ .
- [۲۵۰] .عنکبوت ۲۹: آیه ۴۵ .
- [۲۵۱] .میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۷۱ ح ۵-۱۰۲۵۴ .
- [۲۵۲] .همان، ص ۳۶۹، ح ۱۰۲۴۵ .
- [۲۵۳] .بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۱ .
- [۲۵۴] .بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲ .
- [۲۵۵] .بحارالانوار: ج ۴۴، باب ۳۵؛ ر.ک: فروغ شهادت، ص ۱۹۲ به بعد .

- [۲۵۶] .کامل الزیارات، باب ۷۹، ص ۱۹۶ .
- [۲۵۷] .همان، ص ۲۴۲ از زیارت ۱۸ .
- [۲۵۸] .شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۱۳، سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، ص ۱۳۷ .
- [۲۵۹] .بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴ .
- [۲۶۰] .فروغ شهادت، ص ۲۰۸ .
- [۲۶۱] .فروغ شهادت، ص ۲۰۸ .
- [۲۶۲] .بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳ .
- [۲۶۳] .منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۰۷، فرهنگ عاشورا، ص ۲۰۱ .
- [۲۶۴] .فروغ شهادت، ص ۲۰۰ .
- [۲۶۵] .رساله لب الالباب، علامه سیدمحمدحسین طهرانی، ص ۲۵، انتشارات حکمت .
- [۲۶۶] .ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۷ .
- [۲۶۷] .سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، ص ۱۶۵ .
- [۲۶۸] .بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۲ .
- [۲۶۹] .همان .
- [۲۷۰] .فروغ شهادت، ص ۲۱۴ .
- [۲۷۱] .حماسه حسینی در ادبیات فارسی، گفتگو با عبدالجبار کاکایی، نشریه خراسان، ۲۷/۱۲/۸۰ .
- [۲۷۲] .دکتر ابوالقاسم رادفر، چند مرثیه از شاعران پارسی گو، ص ۵۷ .
- [۲۷۳] .همان، صص ۶۹، ۷۰ و ۷۱ .
- [۲۷۴] .همان، ص ۱۱۶، ۱۱۷ .
- [۲۷۵] .دیوان اشعار شهریار، انتشارات زرین و نگاه، چاپ هفتم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۹۸ .

- [۲۷۶] .خامنه‌ای، سایت، احکام موضوعی، عزاداری و اجوبه، س ۱۴۴۷ و ۱۴۴۸؛ صافی، گفتمان عاشورائی، س ۲۹ تا ۳۲؛ مکارم، سایت، احکام عزاداری؛ دفتر مراجع .
- [۲۷۷] .خامنه‌ای، سایت، احکام عزاداری و استفتاءات جدید، مراسم عزاداری؛ دفتر مراجع .
- [۲۷۸] .خامنه‌ای، سایت، احکام عزاداری؛ مکارم، احکام عزاداری، س ۱۳۱؛ دفتر مراجع .
- [۲۷۹] .امام، استفتاءات، ج ۲، نذر، س ۲۰ و ۲۶؛ بهجت، توضیح المسائل، م ۲۱۳۵؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۲۵۵ و ج ۱، س ۱۰۱۳؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۸۳۲۶؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۷۲۵؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۷۳۴؛ دفتر: خامنه‌ای، وحید و صافی .
- [۲۸۰] .خامنه‌ای، رساله آموزشی، ج ۲، احیای مناسبت‌های مذهبی و ملی؛ مکارم، احکام عزاداری، س ۱۴۱؛ نوری، استفتاءات، ج ۱، س ۷۴۴ و ۷۵۴؛ دفتر مراجع .
- [۲۸۱] .خامنه‌ای، استفتاءات جدید، مراسم عزاداری؛ مکارم، سایت، عزاداری؛ دفتر مراجع .
- [۲۸۲] .سیستانی، سایت، پرسش و پاسخها؛ خامنه‌ای، اجوبه، س ۱۴۵۳ و ۱۴۵۴ و سایت، احکام عزاداری؛ تبریزی، استفتاءات جدید، ج ۱، س ۱۹۵۵؛ دفتر مراجع .
- [۲۸۳] .توضیح المسائل مراجع، م ۱۷۹۰؛ صافی، گفتمان عاشورائی، س ۳۶ .
- [۲۸۴] .امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرم س ۳۰؛ خامنه‌ای، اجوبه س ۱۱۶۴؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۹۹۲؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱ س ۵۲۴ و ۵۲۵ و ج ۲، س ۷۰۷ و ۷۱۰؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۰۵۴ و ۱۰۶۵ و صراط النجاة، ج ۱، س ۱۰۰۵؛ دفتر: سیستانی، وحید و نوری .
- [۲۸۵] .بهجت، توضیح المسائل، متفرقه م ۲۰؛ صافی، جامع المکارم، ج ۱ س ۱۰۰۳ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۸ .
- [۲۸۶] .امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمه، س ۴۵؛ خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۶۱؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۹۸۸ و ۲۱۷۶ .
- [۲۸۷] .صافی، توضیح المسائل، م ۲۸۳۳ و دفتر: بهجت .
- [۲۸۸] .مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۱۶ و ۵۲۱؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۷۱؛ تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۱۹؛ سیستانی sistani.org، موسیقی، س ۲۴؛ دفتر: وحید .

[۲۸۹] امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمة، س ۲۷ و ۳۶؛ خامنه ای، اجوبه استفتاءات، س ۱۴۴۱؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۱۶؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۰۴ و ۵۹۶ و ج ۱، س ۴۴۸؛ تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۹ و صراط النجاة، ج ۶، س ۱۴۷۷؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۷۴ .

[۲۹۰] صافی، جامع الاحکام، ج ۱، س ۱۶۰۲ و توضیح المسائل، م ۲۸۳۳؛ دفتر: بهجت .

[۲۹۱] امام، استفتاءات، ج ۲، و مکاسب محرمة، س ۷۰؛ خامنه ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۴۴۰؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۷۲ و ۵۷۳؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۶ و ۲۱۷۰؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۹۶؛ تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ و ۲۰۱۴ .

[۲۹۲] صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۵۹۹ .

[۲۹۳] خامنه ای، اجوبه، س ۱۱۹۶؛ مکارم، احکام عزاداری، س ۱۲۳؛ صافی، گفتمان عاشورائی، س ۲۴ و ۳۰۰ پرسش، ج ۱، س ۳۰۰؛ دفتر مراجع .

[۲۹۴] خامنه ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۴۴۴ .

[۲۹۵] امام، استفتاءات، ج ۳، سؤالات متفرقه، س ۳۷؛ خامنه ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۴۶۱؛ فاضل، جامع المسائل، ج، س ۲۱۷۳.۱

[۲۹۶] تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ .

[۲۹۷] makaremshirazi.org، قمه زنی .

[۲۹۸] نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۹۷ .

[۲۹۹] خامنه ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۴۶۱ .

[۳۰۰] همان، س ۱۴۶۳ .

[۳۰۱] امام، استفتاءات، ج ۳، سؤالات س ۳۴ و ۳۷؛ خامنه ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۴۴۱؛ تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۷۴ و ج ۲ و makaremshirazi.org، قمه زنی؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۲ و ۲۱۶۶ و ۲۱۷۳ .

[۳۰۲] صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۵۹۴ .

[۳۰۳] نوری، استفتاءات، ج ۱، س ۱۰۶۳ و ج ۲، س ۶۰۱ .

makaremshirazi.org. [۳۰۴]

[۳۰۵] استفتا از دفتر مقام معظم رهبری .

[۳۰۶] خامنه‌ای، سایت، احکام موضوعی، عزاداری و استفتاءات جدید، مراسم عزاداری؛ مکارم، احکام عزاداری، س ۸۸ و استفتاءات، ج ۳، س ۵۰۶؛ دفتر مراجع .

[۳۰۷] دفتر مراجع .

[۳۰۸] امام، توضیح المسائل، م ۳۱۹؛ صافی، توضیح المسائل، م ۳۲۵؛ خامنه‌ای، اجوبه، س ۱۶۴؛ مکارم، جامع‌المسائل، وضو، عنوان ۲۰۹ .

[۳۰۹] سیستانی، توضیح المسائل، ج ۱، م ۴۰۵؛ نوری، توضیح المسائل، م ۳۲۰

[۳۱۰] خامنه‌ای، سایت، احکام موضوعی؛ عزاداری .

[۳۱۱] مکارم، استفتاءات، ج ۳، س ۵۰ و ۴ احکام عزاداری، س ۱۰۰ و ۱۰۱؛ صافی، گفتمان عاشورائی، س ۳۸ و ۳۹؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۹۳؛ بهجت، استفتاءات، ج ۴، س ۶۳۹۲؛ دفتر مراجع .

[۳۱۲] خامنه‌ای، سایت، احکام عزاداری و استفتاءات جدید، مراسم عزاداری؛ صافی، گفتمان عاشورائی، س ۳۸ و سایت فقه عاشورائی، احکام عزاداری؛ دفتر مراجع .

[۳۱۳] فاضل، جامع المسائل، ج ۱ س ۲۱۸۲؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۶۸۱؛ خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۴۵؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۴۵؛ امام، استفتاءات، ج ۳، احکام نظر، ۵۷ و ۶۵؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۰۵۸؛ دفتر: وحید، بهجت، سیستانی .

[۳۱۴] مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۷۶۴ و ج ۱، س ۷۸۵ و دفتر .

[۳۱۵] توضیح المسائل مراجع، م ۳۵۵ و ۴۵۰؛ مکارم احکام عزاداری، س ۱۱۴

[۳۱۶] فاضل، جامع المسائل، ج ۱ س ۲۱۷۶ و ۲۱۷۷؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۹۹؛ دفتر: همه مراجع .

[۳۱۷] توضیح المسائل مراجع، م ۹۵۲ و ۹۹۵.

[۳۱۸] توضیح المسائل مراجع، ص ۷۹۹، م ۸۵۵؛ خامنه‌ای، اجوبه، س ۲۶۷؛ رساله آموزشی، ج ۱، احکام نماز.

